

فهرست

7	<u>پیشگفتار</u>
9	<u>سادات منسوب به پیامبر (صلي الله عليه وآله) هستند یا امیر المؤمنین (عليه السلام)؟</u>
12	<u>جمع بین نمازها بر خلاف سنت پیامبر است؟</u>
15	<u>چرا علي (عليه السلام) وصیت کرد قبرش پنهان بماند؟</u>
19	<u>قدمت شیعه از زمان پیغمبر گرامی اسلام (صلي الله عليه وآله)</u>
24	<u>دلایل توجه ویژه ی ایرانیان به تشیع</u>
28	<u>محمد (صلي الله عليه وآله) و علي (عليه السلام) از دیدگاه شیعیان به ویژه ایرانیان</u>
32	<u>شیعیان و دلایل گفتن سلام و صلوات بر معصومین و امامان</u>
36	<u>شیعیان چند گروه اند و کدام یک از آنها حق است؟</u>
40	<u>صحيح بخاري و صحيح مسلم در نگاه شیعه</u>
46	<u>طلب حاجت از امامان (و از غیر خدا) و نذر برای شرک نیست؟</u>
55	<u>بوسیدن ضریح ائمه و خواندن نماز زیارت در حرم امامان</u>
60	<u>نظریه ی علمای اهل سنت درباره ی تبرک، مس منبر و قبر پیامبر و صالحان</u>
61	<u>دلایل زیارت اموات و پیشوایان و دعا برای آن ها</u>
64	<u>نخستین کسی که از زیارت قبر پیامبر جلوگیری کرد</u>
65	<u>دلایل کفر یزید و لعن بر او</u>
70	<u>تفاوت امامان شیعه با ائمه بقیه مذاهب اسلامی</u>
72	<u>امامت از اصول دین است یا فروع دین؟</u>
74	<u>مراتب نبوت از دیدگاه شیعیان</u>
76	<u>منزلت و مقام علي (عليه السلام) در مقایسه با سایر پیامبران</u>
84	<u>باز بودن درهای مسجد برای ابوبکر یا امیر المؤمنین</u>
86	<u>دلایل بیعت نکردن امت اسلام و صحابه با علي (عليه السلام) بعد از وفات پیامبر</u>
89	<u>پیامبر (صلي الله عليه وآله) در کجا و چه زمانی علي (عليه السلام) را به جانشینی خود برگزید؟</u>
96	<u>ایمان علي (عليه السلام) تحقیقی بود یا تقلیدی؟</u>
99	<u>چرا شیعیان به سه شرط انتخاب خلیفه گردن نمی نهند؟</u>
111	<u>علي (عليه السلام) فاروق و جداکننده ی حق و باطل</u>
113	<u>بهشت پاداش محبّ علي (عليه السلام) و گریه کننده بر حسین (عليه السلام)</u>
117	<u>دلایل قیام امام حسین (عليه السلام)</u>
122	<u>فواید زیارت قبور ائمه و دیگران</u>
126	<u>دلایل برتری علي (عليه السلام) بر دیگر انبیا</u>
130	<u>امامت و خلافت منحصر به دوازده امام معصوم است، چرا؟</u>
133	<u>علت اشتباه مذهب شیعه ی اثنی عشری به مذهب جعفری</u>
135	<u>انتقاد به صحابه کفر نیست؟</u>
138	<u>هر صحابه ای هادی و مقتدا نیست</u>

142	<a href="#">صحابه معصوم نیستند</a>
145	<a href="#">فدک مال شخص پیامبر بود؟</a>
157	<a href="#">شیعیان و عایشه</a>
165	<a href="#">دلایل لعن بر معاویه</a>
169	<a href="#">مجاز بودن متعه در میان شیعیان</a>
172	<a href="#">علی(علیه السلام) وصی رسول الله(صلی الله علیه وآله)</a>
183	<a href="#">زادگاه علی(علیه السلام) و چگونگی نامگذاری آن حضرت</a>
189	<a href="#">مقایسه زهد و تقوای علی(علیه السلام) با دیگر صحابه</a>
195	<a href="#">سکوت علی(علیه السلام) و بیعت با ابوبکر؟ !</a>
202	<a href="#">پاسخ علی بن ابیطالب(علیه السلام) و عمر به سوالات شرعی و فقه مربوطه به آن</a>
206	<a href="#">چرا شیعه دست بسته نماز نمی خواند؟</a>
208	<a href="#">معصومین و علم غیب</a>
220	<a href="#">سجده ی شیعیان بر مُهر و تربت</a>
223	<a href="#">اختلاف مذاهب چهارگانه با یکدیگر</a>
226	<a href="#">نماز تراویح چیست؟</a>
227	<a href="#">آیا شیعه حق است با این که در اقلیت است؟</a>
229	<a href="#">دلایل مؤمن بودن ابوطالب</a>
231	<a href="#">دلایل علاقمندی و شیفتگی مردم به علی(علیه السلام)</a>
237	<a href="#">گفتن حی علی خیر العمل در اذان</a>
239	<a href="#">گفتن اَشهد اَن عَلِيًّا وَلِيَّ اللهِ در اذان</a>
240	<a href="#">گفتن الصلاة خیر من النوم در اذان صبح</a>

## پیش گفتار

در دنیای آراء و اندیشه ها، هر فکر و ایده ای با نقد و تشکیک اندیشمندان و صاحب نظران استقبال و مشایعت می شود. در این میان گزاره ها و گزینه هایی ماندگار ترند که با رویکردی عقلی و منطقی از عهده پاسخگویی به همه ایرادات و شبهات برآیند. اما همه راهها به این جا ختم نمی شود. اثبات حقانیت یک مکتب از طریق پاسخگویی متقن و مستدل به نقدها و شبهات، به همان اندازه که موجب مانایی و جاودانگی و گرایش دلهای جستجوگر و حقیقت جو می شود، سنگواره های متصلب و متعصب را به واکنش و مقابله وامی دارد. بی جهت نیست که آموزه های وحیانی و آیات قرآنی در جاهای مختلف نسبت به اختلاف و درگیری پس از روشن شدن حقایق همواره هشدار داده است (1). طبیعی ترین و متداول ترین رفتاری که پس از ناکامی و ناتوانی در بحث و جدل از این سنگواره های انسانی سر می زند، جنگ اندازی به چهره رفیب با حربه

«تحریف و افترا» است. فرهنگ سترگ تشیع نیز در طول تاریخ بلند خود، از این تعاملات و تهاجمات بی نصیب نمانده است. پس از آن که در مواجهه و رویارویی با سیل عظیم سؤالات، ایرادات و شبهات ملل و نحل مختلف، آفتاب معارف تشیع و اسلام ناب محمدی(صلی الله علیه و آله و سلم) بر آمد و سحر ساحران را باطل و نخ نما نمود، تازه نوبت به دروغ پراکنی ها و

{ 1 وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ اُوْتُوا الْكِتَابَ اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ } آل عمران: ۱۹

صفحه

۸

تحریفات رقیبان رسید.

فرهنگ و تاریخ کهن اما مظلوم تشیع، مجروح از تحریفات و افتراءاتی است که یهودیان و یهودی سانان مسلمان به قصد خدشه بر چهره تابناک آن ساختند و پرداختند. اسرائیلیات و آثار سلفیان افراطی از نمونه های بارز این چنگ اندازی دروغین است. با این حال علما و اندیشمندان شیعی با اقتدا به سیره رفتاری اهل بیت(علیهم السلام) (همواره شیوه بحث و مدارا پیش گرفتند و در مواجهه با مباحثات و تهاجمات تخریبی مخالفان، هیچگاه سلاح منطق و استدلال را از کف نیانداختند. چهره تابان و درخشان تشیع که امروز چشم و دل همگان را در سراسر جهان شیفته و فریفته خود کرده، ثمره همین تلاش علمی مقدس است که با حمایت ها و هدایت های خلیفه الهی از عهده پاسخگویی روزآمد و منطقی به همه ایرادات و شبهات و زدودن پیرایه ها و خرافه ها برآمده است.

نوشتار حاضر با بهره گیری و تأثیرپذیری از کتاب ارزشمند «شبهای پیشاور» فراهم آمده و ضمن پاسخگویی مستدل و مستند به پاره ای از سؤالات و ایرادات مطرح شده، تلاش می کند تحریف ها و پیرایه های نادرستی را که توسط دشمنان کینه توز بر دامن اسلام و تشیع نشسته است، بزدايد.

نویسندگان گرچه در این نوشتار بیشترین بهره را از کتاب شبهای پیشاور تألیف مرحوم سلطان الواعظین شیرازی(قدس سره) (برده اند لیکن در عین حال منابع دیگر، مخصوصاً منابع قابل قبول اهل سنت، را نیز از نظر دور نداشته اند و کوشیده اند به منابع فوق استناد نمایند. امید آن که خوانران و برادران ایمانی ما از آن بهره مند گردند.

چشم براه انتقادهای و پیشنهادهای خوانندگان گرامی هستیم.

در پایان ثوب این اثر را به پدر و مادری که شیعه علی(علیه السلام) (و دلبسته فاطمه) علیها السلام (بودند و شاهد محبت اهل بیت) علیهم السلام (را با جانمان درآمیختند، مرحوم) سید عبدالله صانعی «و مرحومه» احترام عربی «تقدیم می داریم.

نویسندگان

صفحه

۹

سادات منسوب به پیامبر(ص) هستند یا امیر المؤمنین(ع)؟

پرسش: چرا در بین شیعیان، سادات خود را منتسب به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و از اولاد ایشان می دانند. در حالی که شجره آن ها در نهایت به حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) برمی گردد. بنابراین سادات از بستگان امیر المؤمنین (علیه السلام) می باشند، نه از ذریه و نسل رسول الله (صلی الله علیه و آله)؟

پاسخ: بر اساس شجره نامه ای که معمولاً سادات شیعه دارند، نسب آن ها به یکی از ائمه معصومین می رسد. واضح است که چون بقیه امامان، فرزندان علی و فاطمه (علیها السلام) هستند، این شجره به راحتی به امام اول شیعیان و حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) متصل می گردد.

اما این استدلال که «چون عقبه و نسل هر فرد از طرف اولاد مذکر است و اولاد اناث، آدمی را به اجداد و نسل های قبلی وصل نمی کند، از طرفی چون حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نیز نسلی از اولاد ذکور نداشته است، لذا سادات از نوادگان ایشان نیستند»، یک اعتقاد نادرست و یک شبهه است. برای پاسخ به این شبهه، ابتدا به نقل یک مناظره تاریخی بین امام موسی کاظم (علیه السلام) و هارون الرشید خواهیم پرداخت.

دلیل اول:

امام موسی کاظم (علیه السلام) می فرماید: روزی در مجلس هارون الرشید - خلیفه عباسی - وارد شدم. از من سؤالاتی را پرسید که یکی از آن ها همین سؤال بود، چنین پاسخ دادم: خداوند در قرآن مجید می فرماید { وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ كَلًّا هَدَيْنَا وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ \* وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ كُلًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ (1) }; از این آیات نتیجه می شود: اولاد نوح و ابراهیم، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس، همگی از صالحین اند. اما چون

1 انعام (6): 84 و 85

صفحه

۱۰

از برای عیسی مسیح پدری نبود، خدای تعالی او را از طریق حضرت مریم از ذراری انبیا قرار داد. همان طور نیز ما را از طرف مادرمان فاطمه (علیها السلام) (از ذریه پیغمبر اسلام) قرار داده است. این تفسیر را امام فخر رازی از علمای اهل تسنن در جلد چهارم تفسیر کبیر درباره همین آیه آورده است. او نیز حسن و حسین (علیها السلام) را از طرف مادر، ذریه رسول الله (صلی الله علیه و آله) می داند.

دلیل دوم: آیه مباهله

در آیه شریفه آمده است { فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ ابْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنفُسَنَا وَ أَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ }; هرکس درباره عیسی با تو در مقام مجادله برآید، بعد از آن که با وحی خدا به احوال او آگاهی یافتی، به آن ها بگو: بیایید بخوانیم پسرانمان و پسرانتان، زن هایمان و زن هایتان، و کسانی را که به منزله نفس ما هستند، و خودتان را، آنگاه با هم مباهله نماییم تا دروغگویان و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم (1). به دلیل آن که در وقت مباهله به جز علی بن ابی طالب، فاطمه، حسن و حسین (علیها السلام) (کس دیگری به همراه پیغمبر نبوده است لذا در این آیه مراد از «أَنفُسَنَا» «امیر المؤمنین علی (علیه السلام)» (مراد از «نِسَاءَنَا» «فاطمه زهرا (علیها السلام)» (و مراد از «أَبْنَاءَنَا» «حسن و حسین اند که خداوند آنان را پسران پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نامیده است. حال که به

استناد آیه فوق، حسن و حسین فرزندان پیامبر خدا) صلی الله علیه و آله (می باشند. پس معلوم می شود که جمیع سادات بنی فاطمه مفتخر به این افتخار بزرگ بوده و تماماً از ذراری پیامبر عظیم الشان اسلام می باشند.

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه و ابوبکر رازی در تفسیر آیه میاهله، باتوجه به جمله «أَبْنَاءَنَا» به همین طریق استدلال می کنند که: همانطور که خداوند در قرآن مجید، عیسی مسیح را از طریق مادرش مریم از ذریه ابراهیم خوانده است، حسن و حسین (علیهما السلام) (از طرف مادرشان فاطمه) علیها السلام (پسران پیامبر خدا) صلی الله علیه و آله (می باشند).

. 1 آل عمران (۲): ۶۱

صفحه

۱۱

دلیل سوم

محمدبن یوسف گنجی شافعی در «کتاب کفایة الطالب»، ابن حجر هیثمی مکی در کتاب «الصواعق المحرقة» از طبرانی از جابر بن عبدالله انصاری و خطیب خوارزمی در مناقب، حدیث زیر را از ابن عباس از پیامبر نقل می کنند «خداوند عزوجل ذریه هر پیغمبری را در صلب او قرارداد و ذریه مرا در صلب علی ابن ابی طالب قرارداد(1)».

دلیل چهارم:

خطیب خوارزمی در مناقب و امام احمد حنبل در مسند و میرسیدعلی همدانی شافعی در مودة القربی از پیامبر خدا) صلی الله علیه و آله (چنین نقل می کنند «این دو فرزندم حسن و حسین، ریحانه های من می باشند و هر دوی آن ها امامند؛ خواه قائم به امر امامت باشند، خواه ساکت و نشسته(2)».

دلیل پنجم:

ابن حجر مکی در صواعق و محمدبن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب از خلیفه دوم عمر بن الخطاب نقل می کنند که گفت: از پیامبر خدا) صلی الله علیه و آله (شنیدم که فرمود:

«هر حسب و نسبی به جز حسب و نسب من در روز قیامت منقطع است. عصبه هر اولاد دختری از جانب پدر است، مگر فرزندان فاطمه) علیها السلام (که من پدر و عصبه (3) آن ها می باشم(4)».

. 1 معجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۴؛ جامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۶۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۰؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۵: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ فِي صُلْبِهِ وَ جَعَلَ ذُرِّيَّتِي فِي صُلْبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.»

. 2 کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۲؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۶: «ابنای هذان ریحانتان، قاما أو قعدا.»

. 3 عصبه: در اصل پسران و خویشاوندان مذکر از جانب پدر را گویند.

. 4 کنز الفوائد، ص ۱۶۷، السیدة فاطمة الزهراء، ص ۶۱؛ افحام الأعداء والخصوم، ص ۷۷؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۶: «إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (يَقُولُ) كُلُّ حَسَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا خَلَا حَسَبِي وَ نَسَبِي وَ كُلُّ بَنِي أُتْتِي عَصَبَتُهُمْ لِأَبِيهِمْ مَا خَلَا بَنِي فَاطِمَةَ فَإِنِّي أَنَا أَبُوهُمْ وَ أَنَا عَصَبَتُهُمْ.»

جمع بین نمازها برخلاف سنت پیامبر است؟

پرسش: چرا برخلاف سنت پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله)، شیعیان نمازهای ظهر و عصر را با هم و نمازهای مغرب و عشا را هم زمان می خوانند؟

پاسخ: نخست آن که نماز جزء فروع دین است و در مسائل فرعی بین علمای همه مذاهب اختلافات زیادی است، همانطور که پیشوایان و علمای اربعه اهل سنت با هم اختلاف زیادی در این مسائل دارند.

ثانیاً جمع خواندن نمازهای ظهر و عصر یا مغرب و عشا، برخلاف سنت رسول الله (صلی الله علیه وآله) نمی باشد؛ چون ایشان گاهی این نمازها را جمع و گاهی جداگانه می خوانده اند. مثلاً در صحیح مسلم در باب «الجمع بین الصلاتین فی الحضر» از ابن عباس نقل شده که گفت: «بدون خوف و ترس و در غیر سفر، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نمازهای ظهر و عصر را جمع و نمازهای مغرب و عشا را جمع ادا می کردند» (1). «مجدداً در همان صحیح مسلم و نیز امام حنبل در جزء اول مسند از ابن عباس نقل کرده اند»: «پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) هشت رکعت نماز ظهر و عصر و هفت رکعت نماز مغرب و عشا را به طور جمع ادا نمودیم» (2).

بالاخره چندین حدیث از ابن عباس درباره جمع خواندن نماز ظهر و عصر و نیز مغرب و عشا نقل شده است. برای مثال: «پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) در حال اقامت در مدینه، نه در حال مسافرت، هفت رکعت (نماز مغرب و عشا با هم) و هشت رکعت (نماز ظهر و عصر با هم) نماز گزارد» (3). «احمد حنبل در مسند از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت

1 صحیح مسلم، ج ۲، شبهای پیشاور، ص ۱۰۹: «صلی رسول الله (صلی الله علیه وآله) الظهر والعصر جمعاً والمغرب والعشاء جمعاً فی غیر خوف و لا سفر.»

2 سبل السلام، ج ۲، ص ۴۳؛ معجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۶۵؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۹: «صلی مع النبی ثمانیاً جمعاً و سبعاً جمعاً.»

3 صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۳؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۹: «صلی رسول الله (صلی الله علیه وآله) فی المدینة مؤقیماً غیر مسافر سبعاً و ثمانیاً.»

می کند که گفت: «پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) بدون آن که در حالت خوف و ترس، یا در حال سفر باشد نماز ظهر و عصر را جمع خواند» (1). «در جایی دیگر گفته است: «پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) بدون آن که در حالت خوف و ترس باشد، یا باران ببارد، نماز ظهر و عصر را جمع خواند» (2). «ابو زبیر دلیل جمع خواندن نماز توسط پیامبر را از سعید بن جبیر سؤال نمود، او گفت: من همین سؤال را از ابن عباس پرسیدم و او پاسخ داد: «به این جهت جمع می خواند تا احدی از امتش در سختی و مشقت نباشند» (3).

همچنین در صحیح مسلم از قول عبدالله ابن شفیق می گوید: روزی بعد العصر، ابن عباس برای ما خطبه می خواند و سخنرانی می کرد. سخنش به درازا کشید و همچنان برای ما صحبت می نمود تا این که آفتاب غروب کرد و ستاره ها ظاهر شدند. صدای مردم بلند شد: «الصلاة، الصلاة» ابن عباس اعتنایی نکرد. در همین حال مرد دیگری ندای «الصلاة، الصلاة» سرداد. ابن عباس رو به او نمود و گفت: «مادر مرده، مرا سنت یاد می دهی؟ من خودم دیدم که پیامبر خدا نمازهای ظهر و عصر و نمازهای مغرب و عشا را جمع می خواند (4)» سپس عبدالله بن شفیق می گوید: چون این حرف برایم غیر قابل قبول بود و گران آمد، نزد ابو هریره رفتم و او نیز گفته های ابن عباس را تأیید کرد.

هر چند اخبار و روایات بسیاری در این باب نقل شده، لیکن همین که بای به نام» جمع بین الصلاتین » اختصاص یافته و احادیث مربوطه در این باب نقل گردیده، محکم ترین دلیل و برهان بر جواز جمع خواندن نماز است. زیرا اگر غیر از این می بود باید باب مخصوصی به نام» جمع بین الصلاتین فی السفر «یا» جمع بین الصلاتین فی الحضر «اختصاص می دادند تا احادیث مربوطه را تفکیک نمایند.

---

1. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۱؛ کتاب الموطأ، ج ۱، ص ۱۴۴؛ کتاب الامام، ج ۷، ص ۲۱۶؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۹: «صلي رسول الله صلى الله عليه وسلم (الظهر و العصر جمعاً بالمدينة في غير خوف و لا سفر.»

2. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲۳؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۲؛ شبهای پیشاور، ص ۱۱۰: «صلي رسول الله صلى الله عليه وسلم (الظهر و العصر جمعاً بالمدينة في غير خوف و لا مطر.»

3. فتح الباري، ج ۲، ص ۲۰، ص ۱۵۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۸۳؛ شبهای پیشاور، ص ۱۱۰: «أَرَادَ أَنْ لَا يَخْرُجَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّةٍ.»

4. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۲؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۵۱؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۹.

---

#### صفحه

۱۴

از طرفی دیگر، بخاری همین احادیث را در صحیح خود آورده، لیکن به دلایل نامعلومی و با زبردستی آن ها را از محل» جمع بین الصلاتین «به محل دیگری مثل» باب تأخیر الظهر إلي العصر من کتاب مواقیب الصلاة «و» باب ذکر العشاء والعتمة «و» باب وقت المغرب «انتقال داده است.

در پایان یاد آوری این نکته مهم می باشد که نمازها را جداگانه و هر یک را در وقت فضیلتش به جا آوردن به نظر بعضی از علمای شیعه بهتر و افضل است. از طرف دیگر، بعضی از علمای اهل تسنن از جمله شیخ الاسلام انصاری در شرح صحیح بخاری قسطلانی در شرح صحیح بخاری و جم غفیری جداگانه نماز خواندن را افضل ندانسته اند و آن را ترجیح بلا مرجح و خلاف ظواهر احادیث خوانده اند. (1)

---

1. تحفة الباری، ص ۲۹۲، ارشاد الساری، ص ۲۹۳، و ...

---

#### صفحه

۱۵

چرا علی(ع) وصیت کرد قبرش پنهان بماند؟

پرسش: چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر پنهان داشتن قبر خود وصیت و اصرار داشت؟

پاسخ: چون شهادت حضرت، در آغاز زمان شکل گیری قدرت معاویه و طغیان بنی امیه و حضور سایر گروه های زخم خورده ناکثین و قاسطین و مارقین اتفاق افتاد، آن بزرگوار وصیت نمود که جسدش را شبانه دفن نمایند و حتی علامتی بر روی آن نگذارند. فقط عده کمی از اصحاب خاص و فرزندان آن حضرت در موقع دفن حضور داشتند. به همین دلیل، صبح روز ۲۱ ماه رمضان دو محمل به راه افتاد. یکی به طرف مدینه و دیگری به طرف مکه معظمه روانه شد. تا سال ها بعد کسی به جز فرزندان و اصحاب خاص آن حضرت، از محل دفن ایشان خبری نداشت. دلیل این کار هم شاید ترس از آن بود که به قبر مبارک آن حضرت اسائه ادب و بی حرمتی نمایند. چنانچه از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که حضرت امیر (علیه السلام) هنگام وفات به فرزند بزرگش، امام حسن (علیه السلام) سفارش نمود که پس از آن که مرا در نجف دفن نمودی، چهار قبر برای من در چهار موضع:

1. در مسجد کوفه،

2. در رحبه کوفه،

3. در خانه جعه حبییره

4. در عزی

حفر کنید تا کسی از محل قبر من آگاهی پیدا نکند. به همین جهت درباره قبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بین علمای اهل سنت اختلاف وجود دارد.

علت پنهان داشتن

برای علت یابی این قضیه باید به ظلم هایی که بر اهل بیت پیامبر گذشته مروری کنیم.

صفحه

۱۶

برای مثال علامه مقریزی ابوالعباس احمد بن علی شافعی در کتاب خود (النزاع و التخاصم فی ما بین بنی هاشم و بنی امیه) شرح فجایع اعمال بنی امیه را به تفصیل شرح داده است. در اینجا به دو واقعه مهم آن اشاره می کنیم.

در سال ۱۰۵ هجری قمری، هشام بن عبد الملک بن مروان به خلافت رسید. این حاکم قسی القلب، ظلم و ستم نسبت به بنی هاشم را به حد اعلائی خود رساند. هنگامی که زید بن علی (پسر امام سجاد) علیه السلام ((از مدینه به شام جهت تظلم خواهی از حاکمان بنی امیه نزد خلیفه رفت و بالاخره توانست با هشام ملاقات نماید. در این ملاقات، قبل از این که زید سخنی بر زبان آورد، هشام به جای خوش آمد گویی و پذیرایی، اهانت ها و دشنام های زشتی به آن بزرگوار داد و او را از دربار خلافت خویش بیرون راند. حتی ابن ابی الحدید می نویسد: بعد از فحاشی ضربات شدیدی بر او وارد کرد. ایشان به ناچار از شام به کوفه رفت و برای مبارزه با ظلم به تشکیل نهضتی علیه امویان پرداخت.

یوسف بن عمر ثقفی - حاکم کوفه - با لشکر بسیاری به مبارزه با آن حضرت برخاست. با توطئه وی، ناگهان تبری از سمت دشمن به پیشانی زید اصابت نمود و شربت شهادت نوشید. یحیی پسر زید به اتفاق جمعی دیگر از شیعیان، بدن زید را محرمانه به بیرون شهر برده، در وسط نهر قبری کردند و جسد زید را دفن نمودند. پس از گذاردن سنگ قبر، آب را در آن نهر جاری کردند تا دشمنانش محل قبر زید را نیابند.



جاسوسان حکومتی محل قبر را شناسایی و به یوسف بن عمر ثقفی گزارش دادند. او دستور داد که نیش قبر نمایند، جسد زید را بیرون آورده و سرش را از تن جدا نموده آن را برای هشام به شام فرستاد. هشام نیز به یوسف بن عمر ثقفی دستور داد که بدن جناب زید بن علی را، لخت و عریان به دار آویزند. آن ملعون نیز این دستور را عیناً اجرا نمود. یعنی در سال ۱۲۱ هجری قمری بدن فرزند پیامبر خدا به دار آویخته شد، و تا سال ۱۲۶ هجری قمری که ولید بن یزید بن عبد الملک بن مروان به خلافت رسید، همچنان بالای دار بود. سپس ولید دستور داد استخوان های زید را از دار پایین آورده، آتش زدند و خاکسترش را نیز بر باد دادند.

همین عمل را با بدن یحیی پسر زید در جرجان (گرگان امروزی) انجام دادند. یحیی

صفحه

۱۷

نیز در میدان رزم به شهادت رسید و سرش را بریده به شام فرستادند. بدنش نیز مدت شش سال بالای دار ماند و دوست و دشمن به حال آن بزرگوار می گریستند. پس از قیام ابو مسلم خراسانی، بدن وی را از بالای دار پایین آورده و در گرگان به خاک سپردند.

از آنجایی که امیر المؤمنین (علیه السلام) از عداوت این خاندان خبیث نسبت به بنی هاشم و همچنین عداوت خوارج نهروان آگاهی داشت، برای پیشگیری از چنین فجایعی وصیت و اصرار بر پنهان داشتن محل دفن خود داشت. لذا قبر ایشان تا زمان خلافت هارون الرشید - خلیفه عباسی - مخفی بود.

آشکار شدن مرقد مطهر حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام)

روزی هارون الرشید در نجف به صحرائی نیزاری به شکار رفت. تازی ها و فهدها (سگ و یوزپلنگ شکاری) آهوان را تعقیب می کردند و آهوان به بالای تل نجف (1) پناه می بردند، تازی ها هم از آن تل بالا نمی رفتند. این عمل چند بار تکرار شد و همین که تازی ها عقب نشینی می کردند آهوان پایین می آمدند. همین که دوباره آهوان را تعقیب می کردند دوباره به بالای تل خاک پناه می بردند و تازی ها از تعقیب آن ها باز می ایستادند.

خلیفه هارون الرشید دریافت که باید در این مکان، سرّی نهفته باشد که آهوان بدانجا پناه می برند و تازی ها از آن بالا نمی روند. پیرمردی از اهالی آنجا را احضار کرد و راز آن را از پیرمرد جویا شد. پیرمرد گفت: برای گرفتن سرّ این تل خاک، از شما امان می خواهم و خلیفه نیز امانش داد. سپس پیرمرد گفت: با پدرم به اینجا آمدم و پدرم در این مکان زیارت نامه می خواند و نماز می گذارد. از پدرم سؤال کردم که زیارت خواندن در اینجا چه مناسبتی دارد؟ پاسخ داد: با حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) (برای زیارت به اینجا می آمدم و ایشان فرمود: اینجا قبر جدش علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که به زودی آشکار خواهد شد.

. [نجف در لغت به معنای تل خاک و پشته ای است که آب به آن نرسد.

صفحه

۱۸

خلیفه دستور حفر این محل را داد تا به علامت قبری رسیدند و لوحی در آنجا پیدا شد که بر روی آن با خط سریانی دو سطر نقش بسته بود که ترجمه آن چنین است: «این قبری است که نوح پیغمبر آن را برای علی (علیه السلام) (وصی محمد) صلی الله علیه و آله (قبل از طوفان به هفتصد سال حفر نمود. (1) هارون ادای احترام نمود و دستور داد خاک ها را به جای اول خود برگردانند. سپس پیاده شد، پس از وضو گرفتن دو رکعت نماز خواند و با حالتی گریان، خود را به خاک و تربت آن حضرت غلطانید.

آنگاه هارون نامه ای به امام موسی کاظم (علیه السلام) در مدینه نوشت و صحت این مطلب را از امام موسی (علیه السلام) سؤال کرد. ایشان آن محل را به عنوان قبر جدش علی بن ابی طالب (علیه السلام) تأیید کرد. سپس به دستور هارون، سنگ بنایی بر آن قبر نهاده شد که به «تحجیر هارونی» معروف شد (2).

ممکن است مصالح دیگری در نظر آن بزرگوار بوده که در نظر ما پنهان باشد. از آنجمله به دلیل ارادت شدید دوستان و شیعیان آن حضرت با آشکار بودن مرقد مبارک، شیعیان برای زیارت به بارگاه ملکوتی حضرت مشرف می شدند و باعث شناسایی ارادتمندان حضرت می شد و واقعه شهادت حجر بن عدی و میثم تمار برای دیگران تکرار می شد و لذا مخفی بودن مرقد مبارک در دوران بنی امیه و اوائل دوران بنی عباس ممکن است باعث حفظ جان بسیاری از شیعیان شده باشد.

---

1. الغارات، ج ۲، ص ۸۴۶؛ بحار الانوار، ج ۴۲، صص ۲۱۶ و ۲۳۶؛ شبهای پیشاور، ص ۱۲۷، «بسم الله الرحمن الرحيم، هذا قبر حفره نوح لعلی بن ابي طالب وصي محمد صلي الله عليه وآله (قبل الطوفان بسبع مائة سنة)»

2. مرقد مطهر امیرالمؤمنین در زمان امام صادق (علیه السلام) (برای خواص شیعیان به علت زیارت آن حضرت معلوم شد و در زمان هارون برای همه مکشوف گردید).

لازم به ذکر است قبلاً هم ابی حمزه ثمالی توسط امام زین العابدین (علیه السلام) (از محل قبر آگاه شده بود (مفاتیح الجنان دو صفحه قبل از باب زیارت وداع امیرالمؤمنین) علیه السلام. (امام حسین) علیه السلام (هم قبلاً آن را به بعضی از خواص نشان داده بودند، کامل الزیارات باب ۹، ج ۲

---

صفحه

۱۹

---

قدمت شیعه از زمان پیغمبر گرامی اسلام (ص)

پرسش: آیا مذهب شیعه یک مذهب سیاسی است که به دست عبدالله بن سبا یهودی در زمان عثمان - خلیفه سوم - ابداع شد، سپس ایرانیان که با عربها سابقه بدی داشتند با این سلاح در مقابل اعراب مسلمان ایستادند. آنگاه تشیع در زمان دیالمه تقویت گردید و سپس در زمان صفویه مذهب رسمی ایران شد. در صورتی که در زمان نبی مکرم اسلام (ص) علیه و آله (نامی از شیعه وجود نداشته است؟

پاسخ: اولاً باید گفت که از دید شیعیان، عبدالله بن سبا (1) یک یهودی و ملعون است و در اخبار شیعه از وی مذمت بسیار شده است. ثانیاً شیعه یک حزب سیاسی نیست که در زمان خلافت عثمان درست شده باشد، بلکه سیر طبیعی اسلام است که در آن به دستورات حضرت خاتم الانبیاء (ص) علیه و آله (دقیقاً عمل شده است. شیعه در لغت به معنی پیرو می باشد و این کلمه برای این مورد اولین بار بر زبان خود صاحب وحی جاری شده است؛ بر زبان کسی که خداوند در قرآن کریم درباره او فرموده است: { وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ }؛ هرگز با هوای نفس سخن نمی گوید و سخن او غیر از وحی خدا نیست. (2) و در قرآن این لفظ چند بار آمده است { وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ (3) }.

---

1. اراجع به عبدالله بن سبا چند نظر وجود دارد:

1. عبدالله سبا افسانه اي است و وجود خارجي نداشته و سيف بن عمر تميمي آن را ساخته است (علامه عسکري).

2. وجود خارجي داشته و قبلاً يهودي بوده، اسلام آورده، در زمان يهوديت غلو مي کرده، در اسلام هم غلو کرده است و توسط امير المؤمنين اعدام شده است.

3. وجود خارجي داشته، ولي احاديث سيف بن عمر ساختگي بوده است و با توجه به شواهد اين به حقيقت نزديک تر است (علامه شبيري زنجاني).

2. نجم (۵۳): ۳ و ۴

3. صافات: ۸۳؛ مريم: ۶۹

صفحه

۲۰

حافظ ابو نعيم احمد بن عبدالله - از محدثين بزرگ اهل سنت - در کتاب «حلیة الاولیاء» از ابن عباس روايت مي کند که چون آیه شریفه { إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ جَزَاءُ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ } آنان که ایمان آورده اند و نیکوکار شدند به حقیقت، بهترین اهل عالمند. پاداش آن ها نزد خدا باغ های بهشت عدن است که نهرها زیر درختانش جاری است و در آن بهشت تا ابد جاودان و منتعمند و خدا از آن ها خشنود است. «(1) بر پیامبر خدا) صلي الله عليه وآله نازل شد، پیغمبر خطاب به علي ابن ابی طالب) عليه السلام (فرمود: «یا علي! در این آیه شریفه، مراد از خیر البریه تو و «شیعیان» می باشی. روز قیامت تو و شیعیان در حالی که خداوند از شما راضی و شما هم از خداوند راضی و خشنود هستید می آید.» (2)

ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمي در مناقب حاکم ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله الحسکاني در کتاب «شواهد التنزیل لقواعد التفضیل» محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایة الطالب» و سبط ابن جوزي حنفي در «تذکرة الخواص» از یزید بن شراحیل انصاري، کاتب امیرالمؤمنین) عليه السلام (خیر داد که گفت: خودم از آن حضرت شنیدم که فرمود به هنگام رحلت خاتم الانبیاء پشت مبارک ایشان به سینه من بود، فرمود: «یا علی! آیا آیه شریفه) کسانی که ایمان آورده اند و صاحبان عمل صالح و خیر البریه... را نشنیده ای؟ به درستی که آن ها «شیعیان» تو می باشند و وعده گاه من و شما در روز قیامت، کنار حوض کوثر خواهد بود. همان روزي که خلائق، برای رسیدگی به حساب گرد آیند، شما را نیز بخوانند، و شما روسفید خواهید بود و شما را پیشوای روسفیدان صدا زنند(3)».

1. ابینه (۹۸): ۷ و ۸

2. للمعة البيضاء، ص ۴۱۳، حدیث: 1125 شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۵۹؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۵۸۹؛ المناقب، ص ۲۶۵، حدیث: ۲۴۷؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۶ «أنت یا علی و شیعتک تأتي أنت و شیعتک يوم القيامة راضين مرضيين.»

3. زینابیع المودة لنوي القربي، ج ۱، ص ۱۲۵ و ج ۲، ص ۳۵۷؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۶ «أي علي ألم تسمع قول الله تعالي { إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ } هم أنت و شیعتک و موعدي و موعدکم الحوض إذا اجتمعت الأمم للحساب تدعون غزاً محجلين»

صفحه

۲۱

جلال الدین سیوطی در تفسیر خود « الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور » از ابن عساکر دمشقی شافعی از جابر بن عبدالله انصاری که از بزرگان صحابه خاتم الانبیا می باشد نقل می کند که گفت: در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله (بودیم که علی ابن ابی طالب) علیه السلام وارد شد، و پیغمبر فرمود: «قسم به کسی که جان من در قبضه قدرت او است، روز قیامت این مرد (اشاره به علی) علیه السلام ((و شیعه او از رستگارانند. (1) آنگاه آیه مذکور نازل گردید. در همان تفسیر از ابن عباس نیز روایت شده که چون آیه فوق نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله (به علی) علیه السلام فرمود: «روز قیامت تو و شیعیانت در حالی که از خداوند راضی و خداوند هم از شما راضی باشد می آید. (2)

از جابر بن عبدالله انصاری در مناقب نیز نقل شده است که گفت: در خدمت پیامبر گرامی اسلام بودیم که علی علیه السلام (به طرف ما آمد. پیغمبر خدا) صلی الله علیه و آله فرمود: «برادر من رو به شما آمد. (3) آنگاه به سمت کعبه نگاه کرد، دست علی را بالا برد و فرمود: «قسم به کسی که جان من در قبضه قدرت اوست، این علی و شیعیان او روز قیامت از رستگارانند. (4) سپس پیغمبر خدا) صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام (قبل از همه شما ایمان آورد و باوفاترین افراد به عهد خدا می باشد و نیز عادل ترین شماها است و مرتبه اش در نزد پروردگار از همه شماها بالاتر است. در همان وقت، آیه مذکور نازل گردید. از آن به بعد هر گاه علی علیه السلام (در میان جمعی ظاهر می شد، اصحاب پیغمبر می گفتند: «بهترین مردم آمد.» (5)

ابن حجر در باب ۱۱ صواعق و نیز علامه سمهودی در جواهر العقدين از «حافظ جمال الدین محمد بن یوسف زرندي مدني» نقل می کند که: چون آیه مذکور نازل

---

1. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۶۷؛ المناقب، ص ۱۱۱؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۷ «و الذي نفسي بيده إن هذا و شيعته لهم الفائزون يوم القيامة فنزل { إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ }»

2. للمعة البيضاء، ص ۴۱۳، حدیث؛ 1125 شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۵۹؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۵۸۹؛ المناقب، ص ۲۶۵، حدیث ۲۴۷ «تأتي أنت و شيعتك يوم القيامة راضين مرضيين.»

3. المناقب، ص ۱۱۱؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۷ «قد أتاكم أخي.»

4. بنابيع المودة لذوي القربى، ج ۱، ص ۱۹۷؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۸ «و الذي نفسي بيده إن هذا و شيعته لهم الفائزون يوم القيامة.»

5. الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۹؛ المناقب، ص ۱۱۲؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۸ «جاء خير البرية.»

---

صفحه

۲۲

گردید، پیغمبر اسلام خطاب به علی علیه السلام (فرمود: «یا علی! تو و شیعیانت خیر البریه هستید. روز قیامت تو و شیعیانت در حالی که از خدا راضی و خدا هم از شما راضی است، می آید و دشمنان تو با حالتی خشمناک که دستهایشان به گردنشان بسته می باشد، خواهند آمد. آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام (پرسید دشمن من کیست؟ فرمود: کسی که از تو بیزاری می جوید و تو را لعن می نماید. (1) این حدیث با اندک اختلافی در موده القربی نیز آورده شده است.

میر سید علی همدانی شافعی در موده القربی و ابن حجر در صواعق نیز از ام سلمه زوجه پیامبر نقل می کند که آن حضرت فرمود: «یا علی! تو و شیعیان و اصحابت در بهشت می باشید.» (2)

در فصل نوزدهم مناقب، از رسول الله صلی الله علیه و آله (خطاب به علی) علیه السلام (نقل شده است: «مثل تو در امت من مثل عیسی بن مریم است.» (3) که قوم او سه فرقه شدند - مؤمنین و حواریون، دشمنان او که همان یهود بودند و غلات که درباره او غلو نموده و او را خدا و شریک خدا قرار دادند - امت من هم نسبت به

تو، سه فرقه می شوند: «فرقه شیعتک و هم المومنون؛ فرقه ای شیعیان تو هستند که همانا مؤمنین می باشند»؛ فرقه ای هم دشمنان تو هستند و آنان ناکثین و شکنندگان عهد و بیعت با تو هستند و فرقه ای غلوکنندگان درباره تو هستند و آن ها گمراهان و جاحدین می باشند. سپس افزود: «یا علی! تو و شیعیانت و دوستان شیعیان تو در بهشت و دشمنان و غلوکنندگان درباره تو، در آتش جهنم خواهند بود.» (4)

1. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، صص ۳۵۷ و ۴۵۲؛ النهایة، ج ۳، ص ۲۷۶ به نقل از الغدیر، ج ۳، ص ۷۸؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۸ «یا علی أنت و شیعتک تأتي أنت و شیعتک يوم القيامة راضین مرضیین و يأتي أعداؤک غضباناً مقمحين قال یا رسول الله و من عدوی؟ قال: من تیراً منک و لعنک»

2. المناقب، ص ۱۱۳؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، صص ۳۲۸ و ۴۲۵؛ شبهای پیشاور ص ۱۵۹ «یا علی أنت و أصحابک في الجنة أنت و شیعتک في الجنة»

3. الشیعة في احادیث الفریقین، ص ۱۲۸ به نقل از المناقب، ص ۲۲۶؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۱۰۹؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۹ «مثلک في أمتی مثل المسيح عیسی بن مریم»

4. المناقب، ص ۳۱۷؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۳۲۸؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۹ «فأنت یا علی و شیعتک في الجنة و محبوا شیعتک في الجنة و عدوک الغالی فيک في النار»

صفحه

۲۳

از طرفی دیگر چون در زمان حیات پیامبر خدا(صلي الله عليه وآله) چهار تن از بهترین صحابه خاص پیامبر یعنی:

1. ابوذر غفاری،

2. سلمان فارسی،

3. مقداد ابن اسود کندي

4. عمار یاسر

دارای این لقب (شیعه) بوده اند، می توان دریافت که نه تنها لفظ شیعه بعد از خلافت عثمان به وجود نیامده بلکه از زمان حیات پیامبر خدا(صلي الله عليه وآله) (این لفظ رایج بوده است).

از طرفی، حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیا و ابن حجر در صواعق محرقة از ترمذی نقل نموده اند که پیامبر خدا(صلي الله عليه وآله) فرمود: «خداوند مرا به دوستی چهار نفر امر نموده و خبر داده است که خدا این چهار نفر را دوست می دارد» (1) و این چهار نفر عبارت اند از: «علی ابن ابی طالب(علیه السلام)، ابوذر، مقداد و سلمان». ابن حجر نیز مشابه همین حدیث را از پیغمبر نقل می کند: «بهشت برای سه نفر - علی و عمار و سلمان - مشتاق است.» (2) آیا اعمال و رفتار اصحاب خاص رسول الله(صلي الله عليه وآله) (که خداوند امر و خبر از دوست داشتن آن ها داده است، دلالت بر حقانیت شیعه ندارد؟

1. تاریخ الكبير، ج ۹، ص ۳۱؛ مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۳۱؛ شبهای پیشاور، ص ۱۶۱ «إن الله أمرني بحب أربعة و أخبرني أنه يحبهم»

2. سنن الترمذي، ج ۵، ص ۳۳۲؛ مسند ابویعلی، ج ۵ ص ۱۶۶؛ شبهای پیشاور ص ۱۶۱ «الجنة تشاق إلي ثلاثة؛ علي و عمار و سلمان.»

صفحه

۲۴

دلایل توجه ویژه ی ایرانیان به تشیع

پرسش: چرا ایرانیان توجه خاصی به تشیع دارند؟

پاسخ: بعد از فتح ایران به دست قوای مسلمین، ایرانیان آزادی نسبی داشتند و اکراه و اجباری هم در پذیرش دین مقدس اسلام نداشتند. ولی بر اثر معاشرت با مسلمین، به حقانیت اسلام پی بردند و دین چندین هزار ساله خود را، ناقص تشخیص داده و به اسلام گرویدند.

ایرانیان تنها در زمان خلافت هارون و مأمون به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) (به دلیل تشریف فرمایی حضرت رضا و امامزادگان همراه علاقمند نشدند، بلکه از زمان خود پیامبر خدا) صلی الله علیه و آله (این مودت در دل ایرانیان ریشه دوانید. به طوری که هر ایرانی، پس از آن که به مدینه مسلمان وارد می شد، حق و حقیقت را در علی) علیه السلام (می یافت و به امر و راهنمایی پیامبر خدا) صلی الله علیه و آله (به حبل متین و ریسمان ولایت آن حضرت چنگ می زد. نمونه آن ها هم سلمان فارسی بود که بنا به روایت علمای همه فرقه ها، پیغمبر خدا) صلی الله علیه و آله (درباره وی فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است» (1) و از همان ابتدا به سلمان محمدی معروف شد. بدان جهت سلمان از شیعیان خالص علی) علیه السلام (گردید که مکرر از پیامبر خدا شنیده بود: «کسی که علی) علیه السلام (را اطاعت نماید، مرا اطاعت نموده و کسی که مرا اطاعت نماید خدا را اطاعت نموده است. کسی هم که با علی) علیه السلام (مخالفت نماید، مرا مخالفت نموده و کسی که مرا مخالفت نماید خدا را مخالفت نموده است.» (2) به همین جهت سلمان از مخالفان سرسخت سقیفه بود.

1. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۹۳؛ تحف العقول، ص ۵۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۷۵؛ المستدرک، ج ۲، ص ۵۹۸؛ شبهای پیشاور، ص ۱۶۴ «سَلْمَانٌ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ.»

2. المستدرک، ج ۳، صص ۱۲۱ و ۱۲۸ به نقل از الغدير، ج ۷، ص ۱۷۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۷۰؛ الکامل، ج ۴، ص ۳۴۹؛ شبهای پیشاور، ص ۱۶۴ «من أطاع علياً فقد أطاعني و من أطاعني فقد أطاع الله و من خالف علياً فقد خالفني و من خالفني فقد خالف الله.»

صفحه

۲۵

از طرفی دیگر، هر ایرانی که به مدینه می رفت و مسلمان می شد وقتی که برخورد بزرگان و صحابه را می دید، غالباً جذب سجایای اخلاقی امیرالمؤمنین و اهل بیت می شد. علاوه بر این ها برخورد با ملاطفتی که امیرالمؤمنین) علیه السلام (با شاهزادگان اسیر ایرانی نمود، ایرانیان را به مقام شامخ و مقدس آن بزرگوار و عترت طاهره اش، متوجه ساخت. بنابر نقلی، وقتی که اسرای مدائن (تیسفون) وارد مدینه شدند، خلیفه دوم - عمر - دستور داد تمام اسیران زن به کنیزی مسلمانان در آیند. امیرالمؤمنین) علیه السلام (او را از این کار منع نموده و فرمود: شاهزادگان مستثنی و قابل احترام هستند. چون دو دختر یزدگرد پادشاه ایران در میان اسیران بودند به آن ها اختیار داده شد که بر خیزند و هر فردی از مسلمانان را که بیسندند آزادانه به شوهری خویش اختیار کنند. این دو دختر در بین مسلمانان نظر کردند و یکی از آن ها به نام «شاه زنان» محمد بن ابی بکر را

که تربیت شده خود امیر المؤمنین) علیه السلام (بود و دیگری که «شهربانو» نام داشت حضرت امام حسین) علیه السلام (را برگزیدند و به عقد شرعی آنان در آمدند. خداوند فرزندی به نام محمد) قاسم فقیه) به شاه زنان داد که وی پدر بزرگ مادری امام ششم شیعیان، امام جعفر صادق) علیه السلام (بود. از شهربانو نیز امام چهارم شیعیان، حضرت زین العابدین) علیه السلام (متولد گردید. پخش این خبر در بین ایرانیان، باعث علاقمندی آنان به امام علی) علیه السلام (شد. مخصوصاً بعد از فتح ایران، قلباً به آن حضرت توجه کامل نمودند.

بنابراین وقایعی که در زمان دیالمه و آل بویه اتفاق افتاد، فقط پرده از روی این حقیقت (علاقه به علی و خاندانش) برداشته و ایرانیان آزادی یافتند تا مکنونات قلبی خویش را آشکار نمایند.

در دوران سلطنت غازان خان مغول (نام اسلامی او محمود خان بود) که خود او به اهل بیت طهارت توجه خاصی داشت، مذهب تشیع آشکارتر شد. پس از وفات وی، برادرش شاه محمد خدابنده (اولجایتو) به پادشاهی رسید و در حضور خود، مجالس مناظره ای را بین علامه حلی و خواجه نظام الدین قاضی القضاة شافعی ترتیب داد. در آن جلسات، مبحث امامت مورد بحث و بررسی قرار گرفت و علامه حلی، امامت بلافصل امیر المؤمنین) علیه السلام (را اثبات و ادعای خلافت بقیه خلفا را ابطال و رد نمود. در این

صفحه

۲۶

جلسات، علامه حلی چنان راه تشکیک را بر حضار بست که طرف مقابل او، یعنی خواجه نظام الدین قاضی القضاة شافعی گفت: «دلایل شما بسیار محکم، قوی و متقن است اما چون گذشتگان ما بر این راه رفته اند ما هم برای جلوگیری از تفرقه کلمه اسلام، باید همان راه را رفته و پرده دری نکنیم.» از آنجایی که شاه محمد خدابنده تعصبی نداشت، پس از استماع این دلایل، مذهب امامیه را اختیار و به تشیع گروید و آزادی مذهب شیعه را در تمام بلاد ایران صادر و اعلام کرد. سپس به تمام والیان و فرمانداران خود دستور داد که در مساجد و در خطبه ها نام امیر المؤمنین علی) علیه السلام (و سایر ائمه اطهار را بخوانند. او همچنین دستور داد عبارات: «لا إله إلا الله»، «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»، «و» «عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ» را روی مسکوکات رایج حک کنند. سپس علامه حلی را که از حله احضار کرده بود، نزد خود نگه داشت و برای او مدرسه علمیه ساخت. بدین ترتیب، ولایت و امامت علی ابن ابی طالب) علیه السلام (در سراسر ایران جهانتاب شد و اینک ایرانیان، شیعه علی) علیه السلام (و یازده فرزند معصومش می باشند.

به طور کلی علت گرایش به تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم و از قرن دهم تا کنون را چنین می توان خلاصه نمود:

1- برخورد متعصبانه عمر علیه ایرانیان

2- سیاست حق گرایانه امیر المؤمنین نسبت به عموم مردم بدون تعصب قومی

3- فضائل اهل بیت و برخورد جذاب آن ها با افرادی که از ایران می آمدند

4- عکس العمل ظلم هایی که به ائمه و شیعیان روا می شد.

5- اعزام دانشمندان و مبلغین از طرف ائمه) علیهم السلام (مانند زکریا بن آدم، عبدالله بن سعد اشعری... به قم و سایر شهرها

6- تشریف فرمائی امام رضا) علیه السلام (به ایران

7- مهاجرت امام زادگان در پی مسافرت ایشان، عزیمت امامزاده ها از ترس خلفا و تبلیغ آن ها در نقاط مختلف ایران، مهاجرت سادات به علت وجود امنیت نسبی.

8- تلاش علمای شیعه مثل شیخ صدوق، علامه حلی، شیخ بهائی، علامه مجلسی و...

9- روی کار آمدن حکومت های شیعی نظیر آل بویه، دیلمه و بویژه صفویان.

10- هماهنگی و همکاری تنگاتنگ علمای شیعه با دولت های طرفدار شیعه نظیر صفویه.

10 اعلام مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی ایران (1).

1 برای تفصیل بیشتر به کتاب تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان و کتابهای مشابه مراجعه شود.

محمد(ص) و علی(ع) از دیدگاه شیعیان به ویژه ایرانیان

پرسش: آیا حقیقت دارد که شیعیان و مخصوصاً ایرانیان علی(علیه السلام) را بالاتر از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) می دانند و حتی او را خدا می خوانند؟! و نیز برخی معتقدند که جبرئیل اشتهاً وحی را به محمد(صلی الله علیه وآله) نازل کرده، در صورتی که ماموریت جبرئیل، رساندن وحی به علی(علیه السلام) بوده است؟

پاسخ: اگر مطالب فوق در یکی از کتب شیعیان نوشته شده بود و یا یکی از علمای شیعه در جایی بیان کرده بود، طرح این اتهام مناسبت داشت، بر اساس آنچه در کتب اعتقادی شیعه ثبت شده و مطابق روایات نبوی و اهل بیت پیامبر، شیعیان امیرالمؤمنین(علیه السلام) (جملگی بندگان حق تعالی هستند. علی(علیه السلام) را امیرالمؤمنین و محمد(صلی الله علیه وآله) را نیز پیامبر و عبد صالح او دانسته، مطیع و فرمانبردار پروردگار متعال هستند. عقیده آن ها درباره علی ابن ابی طالب(علیه السلام) چیزی جز آنچه پیغمبر درباره او فرموده، نیست. آن ها علی(علیه السلام) را عبد صالح پروردگار، وصی و خلیفه بلافصل رسول الله(صلی الله علیه وآله) می دانند. بنابراین هر عقیده دیگری از نظر شیعیان مردود است. البته غلات را نیز از مسلمین ندانسته و آن ها را کافر، مرتد و نجس می دانند. لذا هر کس که با وسوسه شیطان غلو نماید، از شیعیان نمی باشد. حتی خود آن حضرت آنان را مستحق کیفر می دانست. برای مثال وقتی که جمعی از اهالی سودان و هند نزد ایشان آمدند و اقرار به الوهیت آن حضرت نمودند؛ امام علی(علیه السلام) (آن ها را پند داد و موعظه نمود. امام علی(علیه السلام) خود می فرماید: «پروردگارا! همانطور که عیسی از نصاری بیزاری جست من نیز از طایفه غلات بیزارم. پروردگارا آن ها را برای همیشه مخدول و منکوب فرما و احدی از آنان را یاری مفرما.» (1) در جای دیگر نیز می فرماید: «دو طایفه هلاک می شوند و (چون به عمل آن ها راضی نمی باشم) از برای من تقصیر و گناهی

1 مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۲۶؛ شبهای پیشاور، ص ۱۷۳ «اللهم إني بريء من الغلاة كبراءة عيسى ابن مريم من النصاري اللهم أخذلهم أبداً ولا تتصر منهم أحداً.»



نیست. طایفه اول کسانی هستند که در محبت من افراط نموده و بسیار غلو می کنند. طایفه دیگر، آن هایی هستند که بغض و عداوت بی جهت نسبت به من دارند. پس به درستی که نزد پروردگار از کسانی که درباره ما غلو می کنند و مرا از حد خود بالاتر می برند، بیزاری می جویم، همانطور که عیسی ابن مریم از نصاری بیزاری جست. (1) لذا خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) و سایر اهل بیت از غلات برائت جسته اند و شیعیان اثنی عشری هم آن ها را جزء مشرکین و کفار می دانند. در کتب شیعه مانند بحار الانوار در مجلد هفتم) چاپ قدیم) به این موضوع پرداخته است. در کتب فقهی شیعه هم نظیر جواهر الکلام، مسالک آن ها را باطل دانسته و ازدواج با آن ها حرام شمرده شده است. شیعیان (بنا به فرمایش امام صادق منقول در کامل الزیارات) پیامبر را بنده خدا و فرستاده و افضل همه پیامبران و ائمه می دانند، آنگاه امیرالمؤمنین را افضل از همه ائمه می دانند و قائل به پیامبری برای غیر پیامبر نیستند و برای حضرت علی (علیه السلام) (شأنی را قائلند که پیامبر خدا قائل شده اند و در کتب سنی و شیعه از قول پیامبر نقل شده و ائمه هم همانها را ذکر کرده اند.

امام صادق (علیه السلام) فرموده اند:

«وما نحن إلا عبید الذي خلقنا واصطفانا والله ما لنا علي الله من حجة و لا معنا من الله برائة و انا لمیتون و موقوفون ومسؤولون من أحب الغلاة فقد أبغضنا ومن أبغضهم فقد أحبنا، الغلاة كفار والمفوضة مشركون لعن الله الغلاة(2)».

ما بنده او هستیم که ما را خلق کرده برگزید و می میریم. در مقابل خدا ایستاده و مورد سؤال واقع می شویم، کسی که غلات را دوست دارد دشمن ماست و کسی که غلات را دشمن دارد ما او را دوست داریم، غلات کافرند و مفوضه مشرکند، لعنت خداوند بر غلات باد.

اما جواب تفصیلی: بعضی از خطب نهج البلاغه که در باره پیامبر خدا ایراد فرموده

1. عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج 1، ص 217؛ شواهد التنزیل، ج 2، ص 231؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 42، صص 295 و 302 شهبای پیشاور، ص 173 «یهلک فی اثنان و لا ذنب لی، محب مفرط و مبغض مفرط، انا لنبرأ إلی الله ممن یغلو فینا فوق حدنا کبراءة عیسی ابن مریم من النصاری.»

2. بحار الأنوار، جلد سوم، چاپ قدیم.

صفحه

۳۰

وتواضع های عجیب و غریبی که از خود در مقابل آن بزرگوار نشان داده، می باشد و سخنانی مانند «اَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ»، و این که «مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا»، به اضافه اعترافات که حضرت در مورد تلمذ و تعلم خود از رسول الله داشته است. «سافرت مع رسول الله صلی الله علیه و آله (لیس له خادم غیری، (1) واسیئته بنفسی فی المواطن التي تنکص فیها الأبطال(2)».

حال این امیرالمؤمنین (علیه السلام) (که پیشوای شیعیان است و در عقاید و اعمال، میزان اعمال همه خصوصاً شیعیان است و اولین مؤمن است، آیا به قرآن ایمان داشته است یا نه؟! آیا به سوره بقره آیات 96 و 97 در قرآن کریم ایمان داشته است یا نه که جبرئیل (علیه السلام) (وحی را به پیامبر خدا نازل کرده و دشمنی با ملائکه و رسل و جبرئیل و میکائیل از کفار است؟ آیا آن بزرگوار به آیات 26 و 27 و 28 سوره جن، {عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلِيَّ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْئَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (3)} ایمان داشته است یا خیر؟

از طرف دیگر معلوم است که ملائکه الهی به دلیل سوره تحریم آیه 6 { لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ } از گناه و خطا معصوم اند.

علاوه بر این، مأموریت های آن ها تحت نظارت کامل پروردگار متعال است همانگونه آیه شریفه { وَ مَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا } {مریم - ۶۴} می فرماید نازل شدن آن ها به دستور خداست و خداوند بر ذوات آن ها، افعال و آثار آن ها احاطه کامل دارد و خداوند فراموش کار نیست.

---

1 کتاب حیاة امیرالمؤمنین عن لسانه، ص ۵۵

2 همان مصدر، ص ۱۲۵، و باب تعلم و تلمذ آن حضرت از پیامبر خدا، ص ۲۲۲ - ۲۱۰، همان مصدر. نهج البلاغه.

3 دانای نهران است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند جز پیامبری که از او خشنود باشد که (در این صورت) برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانی خواهد گماشت تا معلوم بدارد که پیامهای پروردگار خود را رسانیده اند و (خدا) بدانچه نزد ایشان است احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است.

---

صفحه

۳۱

همانگونه که آیات سوره جن نیز بر کنترل کامل پروردگار عالم بر افعال رسولان برای این که کاملاً طبق دستور ربوبی عمل کنند دلالت دارد.

بنابراین چگونه ممکن است مسلمانی که به قرآن معتقد است و به آیات ذکر شده فوق معتقد است به اشتباه جبرئیل(علیه السلام) (در مأموریت نیز معتقد باشد؟!)

با توجه به روایات مشحون از تواضع و اعتراف به تلمذ که از امیرالمؤمنین(علیه السلام) بدست ما رسیده، چگونه ممکن است شیعه در حالی که با اعتقاد به امامت بلا فصل آن بزرگوار افتخار می کند درباره مولا(علی) علیه السلام (و نسبتش به پیامبر) صلی الله علیه و آله (نظری بر خلاف نظر خود علی) علیه السلام (داشته باشد و او را بالاتر از پیامبر بدانند؟!)

اما نعوذ بالله اعتقاد به الاهیت علی(علیه السلام) (که کفر صریح است، اعتقاد اقلیتی انحرافی و انشعابی است که از نظر فقه شیعه محکوم به کفر و نجاست هستند، ارتباطی به شیعه ندارد.

برای این که معلوم شود چه کسی اهل غلو است خوبست جلد ۷ و ۸ الغدير تورقي شود تا غلاة شناخته شوند!

---

صفحه

۳۲

شیعیان و دلایل گفتن سلام و صلوات بر معصومین و امامان

پرسش: چرا موقعی که شیعیان، نام امامان خود را می برند به جای رضی الله عنهم از سلام الله عليهم یا از صلوات الله عليهم استفاده می کنند. در صورتی که بر طبق آیه شریفه { إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا }؛ خداوند و فرشتگانش به روان پاک پیغمبر درود می فرستند، ای اهل ایمان، شما هم بر او درود فرستاده و سلام گوید و تسلیم فرمان او شوید. (1) بنابراین سلام و صلوات مخصوص نبی گرامی(صلی الله علیه و آله) اسلام است و شیعیان بر خلاف نص صریح قرآن، عمل می کنند. آیا این کار هم بدعت و هم غلو نیست؟

پاسخ: شیعیان نیز معتقدند که عملی برخلاف نص قرآن مجید نباید انجام شود. اما مطالب سؤال فوق به دلیل زیر بدعت و غلو نمی باشد.

اولاً آیه مورد اشاره فقط سلام و صلوات فرستادن بر رسول الله را امر نموده و هرگز از سلام و صلوات فرستادن بر دیگران ممانعت ننموده است. مثلاً در آیه ۱۵۷ بقره { الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ } أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ { خداوند صلوات را بر بندگان زیادی که شامل این آیه شوند نثار می کند، بلکه بر اساس آیه ۴۲ احزاب { هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا }، این درباره صلوات و در مورد سلام نیز، نه تنها منتفی نیست بلکه آیات قرآن آن را تشویق می کند.

{ وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ } - انعام - ۵۴)

ملائکه بر مؤمنان سلام می کنند، رعد آیه ۲۴؛ و تحیت مؤمنان در بهشت به یکدیگر سلام است، ابراهیم - ۲۳.

1 احزاب (۳۳): ۵۶ .

صفحه

۳۳

تا اینجا مربوط به عامه اهل ایمان است که درود و سلام بر آن ها منعی ندارد. اما در مورد اهل بیت پیامبر(صلي الله عليه وآله) (به دلائل زیادی که به برخی از آن ها اشاره می شود از فضیلت بیشتری برخوردار است).

خداوند در سوره صافات می فرماید { سَلَامٌ عَلَيَّ آلِ يَاسِينَ (1) } و یا در همین سوره، مرتب بر سایر انبیای عظام سلام می فرستد { سَلَامٌ عَلَيَّ الْمُرْسَلِينَ (2) }، { سَلَامٌ عَلَيَّ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ (3) }، { سَلَامٌ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ (4) }، { سَلَامٌ عَلَيَّ مُوسَى وَ هَارُونَ (5) }، و واضح است که در این آیات، نوح، ابراهیم، موسی و هارون جملگی پیامبران الهی هستند و بر آن ها سلام گفته است. اما (یاسین) یکی از نام های حضرت ختمی مرتبت است و سلام بر آل او یعنی سلام بر اهل بیت و اولاد او. بنابراین چون در هیچ جای قرآن بر اولاد سایر پیامبران به جز اولاد حضرت محمد مصطفی(صلي الله عليه وآله) (سلام نشده است، پس { سَلَامٌ عَلَيَّ آلِ يَاسِينَ } یعنی سلام بر اولاد خاتم الانبیا. مخصوصاً در قرآن مجید و به منظور روشنگری بیشتر امت، پنج نام از دوازده نام مبارک پیغمبر را آورده است که عبارتند از: (نون، یس، محمد، احمد و عبدالله)

از نظر علمای شیعه، مراد از آل یاسین یقیناً آل محمد می باشد. بسیاری از علمای اهل سنت نیز این گونه برداشت نموده اند. مثلاً ابن حجر در صواعق محرقة از ابن عباس و جمعی دیگر از مفسرین نقل می کند که: «مراد از آل یاسین، آل محمد (6) می باشد». این تفسیر را امام فخر رازی در جلد هفتم تفسیر کبیرش، نقاش از کلبی در باب دوم و نیز

سید ابی بکر شهاب الدین علوی در باب اول کتاب «رشفة الصادي من بحر فضائل بني النبي الهادي» بیان کرده است. مهمتر از این مطالب آن چیزی است که امام فخر رازی

1 صافات (۳۷): ۱۳۰ . بنابراین قرآنتی، «سلام علی آل یاسین» می باشد.

2 صافات (۳۷): ۱۸۱ .

3 صافات (۳۷): ۷۹ .

4. صافات (۳۷): ۱۰۹ .

5. صافات (۳۷): ۱۲۰ .

6. فتح الباري، ج ۶۵، ص ۲۶۵؛ ينابيع المودة لذوي القربى، ج ۶ ص ۴۳۵؛ تنبيه الغافلين، ص ۱۴۶؛ شبهای پیشاور، ص ۱۸۰ «أَنَّ الْمُرَادَ بِذَلِكَ سَلَامٌ عَلَيَّ أَلِ مُحَمَّدٍ» .

صفحه

۳۴

ذکر کرده است «اهل بیت آن حضرت در پنج چیز با آن حضرت برابر می کنند:

1. در سلام؛ که خدای متعال فرموده است: سلام بر پیغمبر بزرگوار و نیز بر آل یاسین (یعنی سلام بر آل محمد).

2. در صلوات بر آن حضرت؛ که در تشهد نماز، بر اهل بیت او صلوات فرستاده می شود.

3. در طهارت؛ که خدای متعال فرموده است: طه. یعنی ای طاهر و آیه تطهیر را نازل کرده است.

4. در تحریم صدقه؛ که بر پیغمبر و بر اهل پیغمبر صدقه حرام است.

5. در محبت؛ که خدای متعال فرموده است: بگو اگر شما خدا را دوست می دارید، مرا متابعت کنید تا خدا شما را دوست بخشد. درباره اهل بیت آن حضرت فرموده است: ای محمد؛ به آن ها (امت) بگو: من از شما بجز دوستی ذوالقربی و اهل بیتم اجر و مزدی نمی خواهم. (1)

بخاری و مسلم در صحیح خود آورده اند که پیغمبر فرمود: «بین من و اهل بیت من در صلوات جدایی نیندازید» به طوری که وقتی آیه شریفه { إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا } بر پیغمبر نازل گردید از ایشان سؤال شد: یا رسول الله چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ حضرت در پاسخ فرمود: «اللهم صل على محمد و آل محمد». «امام فخر رازی نیز در جلد ششم تفسیر کبیر پاسخ ایشان را چنین نقل می کند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». «ابن حجر، دنباله این پرسش را چنین روایت می کند که پیغمبر فرمود: «صلوات بریده و بترا بر من نفرستید» (2) و ادامه داد که صلوات بترا مثل

1. [بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۷۰ به نقل از ابن حجر در صواعق از قول فخر الدین رازی؛ نظم در السمطين، ص ۲۹۳؛ شبهای پیشاور، ص ۱۸۰] «إن أهل بيته يسأرونه في خمسة أشياء في السلام قال السلام عليك أيها النبي و قال سلام علي آل يس و في الصلاة عليه و عليهم في التشهد و قال طه أي يا طاهر و قال: وَ يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً (و في تحریم الصدقة و في المحبة قال الله تعالى) فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ (و قال): قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى.» ( )

2. مصباح الفقيه، ج ۲، قسمت ۱، ص ۳۷۰؛ شبهای پیشاور، ص ۱۸۲ «لا تصلوا علي الصلاة البتراء»

صفحه

۳۵

«اللهم صل على محمد (می باشد که تکمیل شده آن باید به صورت) «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» باشد. حتی سید ابی بکر شهاب الدین علوی، از علمای اهل تسنن در باب دوم از کتاب «رشفة الصادي من بحر

فضائل بني النبي الهادي»، صلوات بر محمد و آل محمد را در تشهد نماز واجب شمرده است (1). شافعي و ديگران بر اين عقیده اند و در شعر معروف خود به آن اشاره کرده است:

يا أهل بيت رسول الله حبّكم \*\*\* فرض من الله في القرآن أنزله

كفاكم من عظيم القدر ألكم \*\*\* من لم يصلّ عليكم لا صلاة له

اي اهل بيت رسول الله دوستي شما را خداوند در قرآن واجب نموده است. در بزرگي و مقام شما همين بس که هر کس بر شما (آل محمد) صلوات نفرستد نمازش قبول نمي شود.

يادآوري اين نکته ضروري است که خود اهل سنت نيز بين علي(عليه السلام) و ساير خلفا فرق مي گذارند و نوعاً درباره ايشان کرم الله وجهه يا عليه السلام (نظير فصول المهمة) مي گویند و به نظر مي رسد که رضي الله عنه رانسبت به ايشان روانمي دانند. زيراموجب اين گمان مي شود که ايشان با ديگران برابر است و حال آن که خود مي فهمند که وجداناً اين طور نيست.

خوب سلام و صلوات بر ائمه هدي(عليهم السلام) بدعت است! اما آيا حذف «حَيَّ عَلِيَّ خَيْرَ الْعَمَلِ» در زمان خليفه دوم سنت نيست؟ آيا تحريم متعه حج و متعه نساء در زمان او سنت نيست؟ آيا خواندن نوافل ماه مبارك رمضان بصورت جماعت سنت نيست؟ در حالي که در زمان پيامبر خدا(صلي الله عليه وآله) و زمان خلافت ابوبکر و اوایل خلافت خليفه دوم، «حَيَّ عَلِيَّ خَيْرَ الْعَمَلِ» در اذان گفته مي شد، متعه حج و متعه نساء مورد عمل واقع مي شد و نوافل فرادي خوانده مي شد، و او به اجتهاد خود اين تغييرات را ايجاد کرد، اين ها بدعت و خروج از سنت است يا سلام کردن مؤمنان به يکديگر و سلام آن ها بر فرزندان پيامبر خدا(صلي الله عليه وآله)؟

. [نسائي، دارقطني، ابن حجر، بيهقي، ابو اسحق مروزي، سمهودي، دووي (در تنقيح (-سراج الدين قيصي نيز بر اين نظراند. همه در ص ۲۹ تا ۳۵ باب ۲ - «رشفة الصادي من بحر فضائل بني النبي الهادي»). چاپ اعلاميه مصر ۱۳۰۳ هجري.

صفحه

۳۶

شييعان چند گروه اند و کدام يک از آنها حق است؟

پرسش: شييعان به چند دسته تقسيم مي شوند و کداميک از آنان بر حق مي باشند؟

پاسخ: شييعان واقعي که همان بندگان مطيع خدا و پيروان خاندان رسالت مي باشند، بيش از يک گروه نيستند. شييعان، دوازده امامي هستند که امام اول آن ها علي ابن ابي طالب(عليه السلام) است و فرزندان حسن و حسين... تا حضرت حجت مهدي صاحب الزمان (عج) - که هم اينک از ديده ها پنهان است، امامان بعدي آن ها مي باشند. در طول تاريخ گروه هاي منحرف ديگري به نام تشيع و شيعة ظهور نموده اند که غير از مذهب شيعة دوازده امامي که از طرف پيامبر و امير المؤمنين علي(عليه السلام) منصوص است، سه دسته

دیگر خود را پیرو امیرالمؤمنین (علی) علیه السلام (می دانند،) فرقه های دیگری هم بوده اند که منقرض شده اند). این سه دسته عبارتند از:

1. ازبیده؛ که خود را پیرو زید بن علی بن الحسین علیه السلام (می دانند و مبادی اعتقادی آن ها با مذهب اثنی عشری از هر نظر متفاوت است و در یمن و اطراف آن حضور دارند. البته خود زید بن علی بن الحسین تابع برادر بزرگترش امام محمد باقر علیه السلام (بود و هیچگونه ادعایی نداشته است).

2. اسماعیلیه؛ که خود را پیرو اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام (می دانند (و در گذشته حکومت فاطمیان را در مصر داشته اند و دانشگاه الازهر بنام جامعه الزهرا را تأسیس کرده اند که با رفتن آن ها تغییر نام گرفته) و اکنون در ایران و مصر حضور دارند. اسماعیل در زمان حیات امام صادق علیه السلام فوت کرد و خود حضرت ایشان را تشییع و بخاک سپرد و در چند محل از حاضرین در مرگ وی استشهاد کرد.

3. رُفَصَه و غلاة؛ که در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام (غلو تا حد الاهیت می کنند که آن ها جزو دسته بندی شیعیان به حساب نمی آیند و همانطور که گذشت شیعیان آن ها را کافر می دانند و امیرالمؤمنین از آن ها برائت جسته اند.

در مقابل این سه گروه، فرقه دیگری وجود دارد که شیعه امامیه اثنی عشری

صفحه

۳۷

(دوازده امامی) نام دارند و شیعه واقعی هستند. این گروه معتقد به ذات واجب الوجود حضرت احدیت - جل و علا - می باشند که احد و واحد است، نظیر و شبیه و عدیل ندارد، نه جسم است و نه صورت، نه عرض است و نه جوهر و از جمیع صفات امکانیه مبرا است. او را خالق اعراض و جواهر می دانند و شریکی در خلق موجودات و در افاضه فیوضات برای او قائل نیستند.

چون ذات واجب الوجودش هرگز قابل رؤیت نیست و از طرفی نیز خلق محتاج راهنمایی و هدایت اوست، لذا فرستادگان و رسولانی را از جنس بشر برگزیده، و آنان را با دلایل، براهین، معجزات، بینات و دستورهای کافی، به اقتضای احتیاجات هر زمان، برای هدایت بشر فرستاده است. تعداد آن ها بسیار می باشد؛ اما تمامی آن ها تحت اوامر پنج پیغمبر اولو العزم یعنی:

1. نوح شیخ الانبیا علیه السلام)

2. ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام)

3. موسی کلیم الله علیه السلام)

4. عیسی روح الله علیه السلام)

5. محمد مصطفی خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله؛)

هادی و راهنمای بشریت بودند. شیعه معتقد است که دین و شریعت محمد صلی الله علیه و آله (تا قیامت باقی است. بنابراین «آنچه که محمد حلال نموده تا روز قیامت حلال و آنچه را حرام نموده تا روز قیامت حرام است و شریعت او تا روز قیامت مستمر و پا بر جا است. (1) «طبق اعتقاد شیعیان واقعی، خداوند متعال برای جمیع اعمال آدمی، سزا و جزایی معین فرموده که در بهشت و دوزخ به آن ها داده می شود. به همین جهت معتقد به یوم الجزا است، یعنی در آن روز تمام خلائق از ابتدای آفرینش تا آخرین نفر، دو باره زنده و به صحرای محشر آورده می شوند و پس از رسیدگی و محاکمه، به سزا یا جزای اعمال

1. النص و الاجتهاد، ص ۱؛ وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۲۴ حدیث ۴۷؛ التحفة السنیة، ص ۱۱۳؛ شیهای پیشاور، ص ۱۸۹ «حَلالٌ مُحَمَّدٌ حَلالٌ إلی یومِ القیامة و حَرَامٌ إلی یومِ القیامة و شریعتهُ مستمرة إلی یومِ القیامة.»

صفحه

۳۸

خود می رسند.

سند محکم و ثابت شیعیان، همین قرآن کریم است که از زمان رسول الله (صلي الله عليه وآله) تا کنون دست نخورده و تحریف نشده می باشد و شیعیان عامل به دستورات آن هستند. شیعیان به همه احکام واجب مندرج در قرآن از قبیل نماز، روزه، زکاه، حج، جهاد و غیره معتقدند. همچنین از کلیه معاصی و گناهان کبیره و صغیره نظیر شراب، قمار، زنا، لواط، ربا، قتل نفس و ظلم و ستم و غیر آن ها که در قرآن مجید و اخبار اهل بیت منع شده است، باید اجتناب نمایند.

از آنجایی که شیعیان بر این عقیده اند که همانگونه که احکام و دستورات الهی آورنده ای دارد که حکیم متعال او را برگزیده و معرفی نموده است، باید نگاهدارنده ای هم داشته باشد تا بعد از وفات آورنده پیامبر (صلي الله عليه وآله) (حافظ، حارس و نگهبان آن دین و شریعت باشد. همانگونه که خداوند این آورنده و پیغمبر را به مردم معرفی نموده است، بایستی وصی خلیفه و نگهدارنده دین را انتخاب و به وسیله آورنده دین (پیغمبر) به امت معرفی نماید. چون تمامی انبیا، اوصیا و جانشینان خود را به امر خدای متعال معرفی نموده اند، خاتم الانبیا که افضل و اکمل همه آن ها می باشد، برای جلوگیری از اختلاف و فساد در بین امتش آن ها را به حال خود رها نموده و بر اساس همین سنت، اوصیای خود را به امر پروردگار معرفی نموده است. تعداد این اوصیا که از جانب خدای متعال معرفی شده اند، دوازده نفر به شرح زیر می باشند:

1. اول آن ها سید الاوصیا علی ابن ابی طالب (علیه السلام)؛

2. پس از او فرزندش حسن (علیه السلام)؛

3. سپس برادرش حسین (علیه السلام)؛

4. سپس فرزندش علی زین العابدین (علیه السلام)؛

5. سپس فرزندش محمد باقر العلوم (علیه السلام)؛

6. سپس فرزندش جعفر الصادق (علیه السلام)؛

7. سپس فرزندش موسی کاظم (علیه السلام)؛

8. سپس فرزندش علی الرضا (علیه السلام)؛

صفحه

۳۹

9. سپس فرزندش محمد تقی (علیه السلام)؛

10. سپس فرزندش علی نقی (علیه السلام)؛

11. سپس فرزندش حسن العسکری (علیه السلام)؛

12. سپس فرزندش محمد المهدي علیه السلام (و هو حجّة القائم الذي غاب عن الانظار لا عن الأمصار ملاً الله الأرض به قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً).

بر اساس اعتقاد شیعیان، این دوازده امام بر حق از جانب پروردگار و به وسیله پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله (معرفی شده اند که بنابر اخبار متواتر، امام دوازدهم آن ها غیبت اختیار نموده است. در حقیقت خداوند آن وجود مقدس را برای رفع ظلم و جور، و نیز نشر عدالت به عنوان ذخیره و مصلح کل قرار داده است.

این اخبار در احادیث اهل سنت نیز موجود است.

صفحه

۴۰

صحیح بخاری و صحیح مسلم در نگاه شیعه

پرسش: نظر شیعیان درباره دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم (و سایر صحاح) که بعد از قرآن مجید مرجع معتبر اهل سنت می باشد، چیست؟

پاسخ: بسیاری از علمای اهل سنت، مثل شهاب الدین احمد بن محمد قسطلانی در «ارشاد الساری»، علامه ابوالفضل جعفر بن ثعلب شافعی در کتاب «الامتناع فی احکام السماع»، شیخ عبد القادر بن محمد قرشی حنفی در «جواهر المصنیه فی طبقات الحنیفه» و شیخ الاسلام ابو زکریای نووی در شرح صحیح و ابن القیم در «زاد المعاد فی هدی خیر العباد» و ... صریحاً به برخی از احادیث صحیحین انتقاد داشته و اعتراف دارند که بسیاری از احادیث ضعیف غیر صحیح در صحیحین موجود است؛ بعضی از روایات غیر صحیح، خنده آور و بعضاً کفرآمیز در آن ها وجود دارد. از جمله، اخبار کفرآمیزی درباره اعتقاد به جسمانیت و رؤیت جسمانی پروردگار در دنیا و آخرت وجود دارد. به طور مثال در باب فضل السجود من کتاب الأذان از جلد اول، باب الصراط من کتاب الرقاق از جلد چهارم و صفحه ۸۶ جلد اول صحیح بخاری، مطالبی در باب «إثبات رؤیة المؤمنین ربهم فی الآخرة» وجود دارد که دو نمونه آن در زیر آورده می شود.

«همانا شعله های آتش پیوسته زیاد می گردد و آرام نمی گیرد تا آن که خداوند پای خود را بر روی آتش نهاده و امر می کند که تا این زمان کافی است.» (1) همچنین ابو هریره روایت نموده که عده ای از مردم از رسول الله (صلی الله علیه و آله پرسیدند: «آیا پروردگار خود را در روز قیامت می بینیم؟ ایشان فرمود: آری خواهید دید، مگر در یک روز صاف و آفتابی، در هنگام ظهر از مشاهده خورشید ضرری به شما می رسد؟ عرض کردند: خیر، پس فرمود: آیا دیدن تمامی قرص ماه در شبهای بدون ابر به شما ضرری می رساند؟ عرض کردند خیر. ایشان در ادامه فرمود: لذا رؤیت پروردگار در قیامت به شما ضرری نخواهد رساند،

1. [دفع شبه التشبیه ص ۱۷؛ شبهای پیشاور، ص ۱۹۵] «قال أبو هريرة: «أنَّ النَّارَ تَزْفَرُ وَ تَنْغِيظُ تَغِيظًا شَدِيدًا فَلَا تَسْكُنُ حَتَّى يَضَعَ قَدَمَهُ فِيهَا فَتَقُولُ قَطُّ قَطُّ أَي حَسْبِي حَسْبِي.»

صفحه

۴۱



همانطوری که از دیدار یکی از آن دو به شما ضرری نمی رسد. چون روز قیامت فرا رسد، از جانب خداوند اعلام می شود که هر گروهی معبود خود را تبعیت کند. پس افرادی که غیر از خالق یگانه (بت ها) را پرستش کرده اند، همگی در آتش پرتاب می شوند. به طوریکه به جز افرادی که خداوند یگانه را پرستش کرده اند فرد دیگری، خوب یا بد، در خارج جهنم باقی نماند. در آن حال، خالق عالمیان به صورت خاصی که بشر می تواند او را ببیند می آید، و می فرماید: من خالق شما هستم. مؤمنین می گویند: اگر تو خدا باشی، پناه به خدا می بریم! ما گروهی نیستیم که غیر از خالق یکتا را عبادت کرده باشیم. خداوند در جواب می گوید: آیا بین شما و خداوند نشانه ای است که با آن نشانه، خدا را ببینید و بشناسید؟ جواب دهند: آری، پس خداوند ساق پای خود را باز می کند (یعنی پای خود را عریان نشان دهد) آنگاه مؤمنین سر خود را بالا نموده و خداوند را در همان صورتی که نخستین بار دیده اند می ببینند. پس می فرماید: من خدای شما هستم. آن ها هم اقرار کنند که تو خدای ما هستی. «(1) اصلاً در این کتاب بابی (فصلی) تحت عنوان «اثبات رؤیت خدای متعال» وجود دارد. در صورتی که قرآن مجید، رؤیت پروردگار را صریحاً نفی نموده و در قرآن مجید می فرماید: { لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ } ؛ { هیچ چشمی او را درک نمی کند و او همه دیدگان را مشاهده می کند. او لطیف و نامرئی و به همه چیز آگاه است. } (2) وقتی حضرت موسی(علیه السلام) بر حسب فشار بنی اسرائیل به هنگام مناجات، تقاضای رؤیت پروردگار را نمود { رَبِّ ارْنِي

. [مسند احمد، ج ۲، ص ۲۷۵؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۹۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۲؛ شبهای پیشاور، ص ۱۹۵] «هل نري ربنا يوم القيامة؟ قال: نعم، هل تضارون في رؤية الشمس بالظهرة صحوا ليس معها سحاب، قالوا: لا يا رسول الله و هل تضارون في الرؤية القمر ليلة البدر صحوا ليس فيها سحاب؟ قالوا لا يا رسول الله، قال: ما تضارون في رؤية الله يوم القيامة إلا كما تضارون في رؤية أحدهما إذا كان يوم القيامة إذن مؤذن ليتبع كل أمة ما كانت تعبد فلا يبقى أحد كان يعبد غير الله من الأصنام والنصاب إلا يتساقطون في النار حتى إذا لم يبق إلا من كان يعبد الله من برّ و فاجر أتاهم رب العالمين في أدنى صورة من التي رأوه فيها و يقول أنا ربكم فيقولون نعوذ بالله منك لا نشرك بالله شيئاً فيقول هل بينكم و بينه آية فتعرفونه بها؟ فيقولون: نعم، فيكشف الله عن ساق ثم يرفعون رؤوسهم و قد تحوّل في صورة التي رأوه فيها أول مرة فقال: أنا ربكم فيقولون أنت ربنا.»

. 2 انعام(۶): ۱۰۳

صفحه

۴۲

أَنْظُرُ إِلَيْكَ ؛ { خدایا خود را به من آشکار نما تا تو را مشاهده نمایم، خداوند در پاسخ موسی گفت { قَالَ لَنْ تُرَانِي } ؛ { هرگز تا ابد مرا نخواهی دید (1). } اما عده ای استناد به این پاسخ امام علی(علیه السلام) : (خدایی را که نبینم عبادت نمی کنم (2) «به سؤال مرد یهودی که از ایشان پرسید: آیا در وقت عبادت خدا را می بینی؟ اشاره می کنند و نتیجه می گیرند که حق تعالی دیدنی است. شیخ صدوق در کتاب «توحید» خود و شیخ کلینی در «اصول کافی» باب ابطال الرؤیه این خبر را به طور کامل چنین نقل می کنند: «عالم یهودی از امیرالمؤمنین(علیه السلام) سؤال کرد: آیا در وقت عبادت خدا را می بینی؟ حضرت فرمود: خدایی را که نبینم عبادت نمی کنم. سؤال کرد چگونه او را می بینی؟ فرمود: ذات باری تعالی را با چشم سر نمی بینم، بلکه او را با چشم قلب به نور حقیقت و ایمان می بینم. » (3) بسیاری از علمای سنی، همانند قاضی بیضاوی و جارالله زمخشری رؤیت جسمانی خدای تعالی را محال عقلی دانسته اند. از آنجایی که فقط اجسام عنصری با چشم سر قابل رؤیت می باشند، لذا اعتقاد به رؤیت خداوند، چه در دنیا و چه در آخرت، قطعاً به معنای آن است که خدا را محاط خود در جهت خاص قرار داده و برای ذات او قائل به جسمانیت شویم.

بنابراین، خرافات بسیاری که در صحیحین وجود دارد اعتبار آن ها را مخدوش می کند. مثلاً امام بخاری در کتاب غسل خود، مسلم در باب فضائل موسی(علیه السلام) و امام احمد حنبل در جزء دوم مسند خود از ابوهریره چنین نقل نموده اند: قوم بنی اسرائیل همگی با

هم و بدون ستر عورت به آب رفته، خود را شستشو داده و به عورت هاي يکديگر نگاه مي کردند. چون اين کار براي آن ها رسم و عادت شده بود، زشتي و قباحت آن از بين

1 اعراف(۷): ۱۴۳

2 تفسیر صافي، ص ۸۴؛ شرح الاسماء الحسنی، ج ۱ صص ۶۴ و ۱۸۹، ج ۲ ص ۲۴؛ اللعة البيضاء، ص ۱۶۹؛ شبهای پیشاور، ص ۱۹۷ «لَمْ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»

3 بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۴ و ج 41، ص ۱۶؛ اضواء الصحیحین، ص ۱۵۱؛ شبهای پیشاور، ص ۱۹۷ «جَاءَ حَبْرٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبَدْتَهُ؟ قَالَ: فَقَالَ وَتِلْكَ! مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ. قَالَ: وَكَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: وَتِلْكَ لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَيْتُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ.»

صفحه

۴۳

رفته بود. فقط حضرت موسی(علیه السلام) به تنهایی به آب می رفت تا کسی عورت او را نبیند. بنی اسرائیل این کار او را دلیل بر نقص وی پنداشته و تصور می کردند که مثلاً ایشان فتق دارد و نمی خواهد کسی از آن مطلع شود. روزی که حضرت موسی(علیه السلام) جهت غسل به داخل آب رفته بود، لباس ها را در آورده و بالایی سنگی گذاشت، سنگ با لباس موسی فرار نمود، موسی(علیه السلام) به دنبال او می رفت و می گفت: ای سنگ، لباس هایم را کجا می بری؟ سنگ آن قدر با لباس موسی رفت و موسی(علیه السلام) همچنان لخت و بدون ستر عورت او را تعقیب کرد، تا آن که بنی اسرائیل توانستند به عورت حضرت موسی(علیه السلام) نظر افکنند، و بالاخره دریافته اند که موسی عیب و نقصی (فتق) ندارد. پس از آن، سنگ از حرکت باز ایستاد، موسی(علیه السلام) لباس هایش را گرفت و چنان بر سنگ تازیانه زد که سنگ شش یا هفت بار ناله کرد. «(1) نسبت دادن چنین عملی به هر یک از ما چقدر زشت و سخیف است؟ چه رسد به این که آنرا به پیغمبر اولوالعزمی نسبت دهند. آیا می توان باور نمود که سنگ به حرکت در آید و لباس ها را ببرد و در واکنش به تازیانه زدن ناله هم بکند؟! در پاسخ این سؤال عده ای حرکت سنگ را مثل سایر معجزات، از قبیل اژدها شدن عصای موسی می دانند، و از این موضوع غافلند که صدور معجزات و خرق عادات بدان جهت است که خصم را در مقابل صدور آن عمل عاجز و حق را ظاهر نماید. در صورتی که این عمل سنگ، فقط فضاحت را آشکار نموده و اصلاً احقاق حقی در کار نبوده است.

خبر دیگری از ابوهریره در جلد اول و جلد دوم صحیح بخاری و نیز در جلد دوم صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۸۳؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۸؛ شبهای پیشاور، ص ۱۹۹ «فَفَرَّ الْحَجْرُ بِثُوبِهِ فَجَمَعَ مُوسَى بِأَثَرِهِ يَقُولُ ثُوبِي حَجْرٌ ثُوبِي حَجْرٌ حَتَّى نَظَرَ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَى سُوَاةِ مُوسَى فَقَالُوا وَاللَّهِ مَا بِمُوسَى مِنْ بَأْسِ فَقَامَ الْحَجْرُ بَعْدَ حَتَّى نَظَرَ إِلَيْهِ فَأَخَذَ مُوسَى ثُوبَهُ فَطَفَّقَ بِالْحَجْرِ ضَرْبًا فَوَاللَّهِ إِنَّ بِالْحَجْرِ نَدْبًا سِتَّةَ أَوْ سَبْعَةَ.»...

صفحه

۴۴

برگشت و گفت: مرا به سوي بنده اي فرستادي که اراده مردن ندارد و چشم مرا کور نمود. آنگاه خداوند چشم ملک الموت را سالم نمود و به او فرمود: به سوي بنده ام برگرد و بگو: اگر طالب زندگي دنيا هستي، دست خود را بر پشت گاوي بگذار، هر چه مو به دستت آمد به همان مقدار بر سالهاي زندگاني تو اضافه خواهد شد. (1) سپس امام احمد حنبل و محمد بن جرير طبري چنين نتيجه گيري مي کنند که تا آن هنگام ملک الموت به صورت علني و آشکار براي قبض روح مي آمد، ولي بعد از آن واقعه مجبور شد که پنهاني و مخفيانه براي قبض روح بيايد (شاید از ترس آن که هر دو چشمش کور نشود)!

مثالي ديگر: بخاري در جلد دوم صحيح خود باب «اللهم بالمحراب» و نيز مسلم در جلد اول صحيح خود باب «الرخصة في اللعب الذي...» از ابوهريره نقل مي کنند: «در يک روز عيد، جمعي از سياحان سوداني در مسجد رسول الله(صلي الله عليه وآله) جمع شده بودند و با اسباب لهو و لعب، مردم را سرگرم مي کردند. پيامبر خدا(صلي الله عليه وآله) به عايشه فرمود: آيا مي خواهي تماشا کنی؟ عايشه پاسخ داد آري يا رسول الله. سپس حضرت، عايشه را طوري بر پشت خود سوار نمود که سرش را از روي شانه آن حضرت کشيده و صورت خود را به صورت مبارکش گذارد. حضرت آن ها را مرتباً ترغيب مي نمود تا بهتر و خوبتر بازي کنند و عايشه لذت ببرد! تا آن که عايشه خسته شد و پيغمبر(صلي الله عليه وآله) او را بر زمين گذاشت!». آيا چنين اخباري، جعل و بهتان به پيامبران الهي نيست؟!!

به دليل وجود اخبار مشابهي که در صحيحين آمده است، اخبار آن ها بايد مورد بررسي و تأمل قرار گيرد. چون در تاريخ، افراد زيادي مثل ابوهريره (2) بوده اند که با دريافت پول از دربار معاويه، حديث جعل مي کرده اند. لذا اين گونه احاديث، در ميان

---

1. [مسند احمد، ج 2، ص 315؛ فتح الباري، ج 6، ص 315؛ تاريخ مدينه دمشق، ج 61، ص 178؛ ابوهريره، ص 70؛ شهباهي پيشاور، ص 201] «جاء ملك الموت إلي موسى عليه السلام (فقال له: أجب ربك، قال أبو هريرة: فطم موسى عين ملك الموت ففأها! فرجع الملك إلي الله تعالى فقال: إني أرسلتني إلي عبد لك لا يريد الموت، ففأ عيني. قال: فرد الله إليه عينه و قال: ارجع إلي عبدي فقل: الحياة تريد فإن كنت تريد الحياة فضع يدك علي متن ثور فما توراة بيدك من شعرة فأئك تعيش بها سنة.»

2. پيشتر گفته شد که عمر بن الخطاب او را به جرم جعل حديث دروغ تازيانه زد.

صفحه

۴۵

صحيحين زياد به چشم مي خورد.

در کتاب «صحيح بخاري» خوارج نهران ثقه (1) شمرده شده اند. مثلاً عمران بن حطان را که از سران خوارج بوده و در مدح ابن ملجم مرادي شعر سروده، ثقه دانسته است. ياران حجاج بن يوسف از جمله اسماعيل بن اوسط البجلي را که قاتل سعيد بن جبیر بوده، ثقه دانسته است. عمر بن سعد که قاتل امام حسين(عليه السلام) بوده را نيز ثقه دانسته است. بخاري روايت از امام صادق(عليه السلام) را ترک کرده، حال آن که شافعي و ديگران ايشان (امام صادق) عليه السلام ((را ثقه دانسته اند(2)).

1. [حديث در تعريف شيعه، از نظر اعتبار به چهار بخش عمده تقسيم مي شود: 1. صحيح 2. حسن 3. موثق يا ثقه 4. ضعيف. ثقه يا موثق (مورد اطمینان)، آن حديثي است که اسامي واسطه ها ذکر شده ولي در ميان آن ها اشخاص غير شيعه دوازده امامي نيز هستند، به شرط اين که به راستي و درستي شناخته شده باشند.

2. الغدير، ج 5، ص 296.

طلب حاجت از امامان (و از غیر خدا) و نذر برای شرک نیست؟

پرسش: در کتب ادعیه شیعیان، زیاد دیده می شود که از امامان خود طلب حاجت می کنند. آیا از غیر خدا طلب حاجت کردن، دلالت بر شرک شیعیان ندارد؟ حتی فقیران شیعه در معابر عمومی یا علی، یا حسین، یا ابوالفضل، یا امام رضا می گویند و کمتر کسی از آن ها از کلمه یا الله استفاده می کند که همگی آن ها از مظاهر شرک است) چون به غیر خدا توجه می کنند). یا نذورات خود را همواره نذر امام و امامزاده می کنند که نذر برای مخلوق و غیر خدا، شرک است.

پاسخ: قبل از پاسخ به این سؤال ابتدا باید تعریف روشن و دقیقی برای شرک، ارائه نمود.

. [شرک جلی و آشکار، آن است که انسان در ذات یا صفات یا عبادات و افعال برای خداوند متعال شریک قرار دهد.

\*شرک در ذات: یعنی در الوهیت، ذات و وحدانیت خدای تعالی شریک قرار دهد. مثل نصاری که قائل به پدر، پسر و روح القدس می باشند. هر کدام از این سه، دارای یک ویژگی می باشند که دو تای دیگر ندارد و تا این سه با هم جمع نشوند ذات خداوندی بارز نگردد.

\*شرک در صفات: آن است که صفات خداوند متعال از قبیل علم، حکمت، قدرت، حیات... را زاید بر ذات باری تعالی بدانند و این صفات را عین ذات او ندانند. اشاعره این گونه می باشند.

\*شرک در افعال: آن است که خداوند را در معنی و حقیقت، بالذات ندانند. یعنی فردی یا افرادی از مخلوقات را مؤثر (کم یا زیاد، مستقیم یا غیر مستقیم) در افعال و تدابیر الهی بدانند. یا آن که امور بعد از خلقت را واگذار شده به خلق بدانند. یهودیان این گونه می باشند، زیرا آن ها معتقدند که خداوند وقتی خلایق را خلق نمود، از تدبیر امور بازماند

و به ناچار، کار را به خلق واگذار نموده و خود به کناری رفت. غلات نیز بدین جهت که عقیده دارند خداوند امور را به امامان تقویض نموده تا آن ها خلق کنند و روزی دهند، این گونه می باشند. به همین جهت آن ها را مفوضه نیز می گویند.

\*شرک در عبادت: آن است که در موقع عبادت توجه، حضور قلب و نیت خود را به غیر خدا متمایل سازد. بنابراین هر عبادتی که نیت آن برای خلق باشد شرک است. چون برای خدا شریک قرار می دهد و او را در مقام عبادت پرستش می کند.

. 2) شرک خفی: شرک در اعمال، عبادات و طاعات است و تفاوت آن با شرک در عبادت، بسیار ظریف است. شرک در اسباب نمونه بارز شرک خفی است.

\*شرک در اسباب: و آن زمانی است که چشم امید و خوف به خلق و اسباب داشته باشیم. مثلاً یک کارمند، مستقلاً و منحصراً به اداره، کارفرما یا صاحب کارش توجه داشته باشد.

اما پاسخ به سؤال درباره شرک شیعیان:

\* حاجت خواستن از امامان:

اگر صرف حاجت خواستن و تقاضا نمودن از مخلوق، شرک باشد پس تمام خلائق مشرکند و اصلاً نمی توان موحدی پیدا نمود. واضح است که روابط اجتماعی جوامع انسانی بر پایه نیاز به یکدیگر بنا شده و کمک خواستن از دیگران در دنیا متداول است. به طوری که به سوی یکدیگر رفته و بدون این که نامی از خدای متعال برده شود تقاضای کمک از دیگری می نمایند. مثلاً:

\* مریضی به مطب پزشکی می رود و از او درخواست مداوا و معالجه می کند.

\* غریقی در آب فریاد می زند که از غرق شدن نجاتش دهند.

\* مظلومی به دادگاه می رود و از قاضی تقاضای دادرسی می کند.

\* طلبه و دانشجویی نزد استاد رفته و تقاضای آموزش و یادگیری می کند.

\* کسی که اموالش به سرقت رفته به کلانتری می رود و تقاضای پیدا کردن اموال مسروقه را دارد.

\* کسی به نانوا می رود و تقاضای چند قرص نان می کند.

صفحه

۴۸

آیا می توان همگی این افراد را به دلیل این که در محاورات خویش، نامی از خدای متعال نمی برند مشرک دانست؟ یقیناً پاسخ منفی است. حتی بالاتر از همه این ها، انبیا نیز از خلائق، تقاضای کمک و یاری می طلبیده اند. در سوره نمل توجه و دقت شود که حضرت سلیمان به حضار مجلس گفت { قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِي أَمِيزٌ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي }؛ کدامیک از شما تخت بلقیس را قبل از این که او نزد من آید و تسلیم امر من شود به اینجا خواهید آورد؟ از آن میان عفریت جن گفت: من در آوردن تخت او به اندازه ای قادر و امینم که قبل از آن که تو از جایگاه قضاوت خود برخیزی آن را به حضورت می آورم. کس دیگری که به بعضی از علوم کتاب الهی دانا بود (آصف بن برخیا) گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت او را به اینجا می آورم. چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد گفت: این توانایی از فضل خدای من است. «(1) بدیهی است که تخت بلقیس با آن عظمت را از راه دور آوردن، آن هم در یک چشم بر هم زدن کار مخلوق عاجز نیست.

بنابراین از تقاضا و استمداد طلبیدن سلیمان، جهت انتقال تخت بلقیس می توان دریافت که صرف کمک خواستن و تقاضا نمودن شرک نیست، زیرا شرک یک امر قلبی است.

از طرف دیگر خلفای اول و دوم، مخصوصاً به هنگام قضاوت و داوری بین مردم - که خود از آن عاجز بودند - به امیر المؤمنین (علیه السلام) مراجعه نموده و استمداد می طلبیدند. نمونه های این استمداد در «مناقب» و «جلوه هایی از عدالت مولود کعبه» بسیار است. در زیر فقط به بیان یک مورد از مواردی که خلیفه دوم - عمر بن الخطاب - به اهل بیت و عترت پیغمبر (علیهم السلام) (توسل نموده تا به نتیجه برسد بسنده می شود.

\* این حجر مکی در «صواعق محرقة» نقل می کند:

در سال ۱۷ هجری مردم به دفعات زیادی برای استسقا (دعای باران) می رفتند و نتیجه نمی گرفتند تا این که عمر - خلیفه دوم - گفت: فردا به وسیله کسی که دعایش مستجاب می گردد طلب آب خواهم کرد. خلیفه خود نزد عباس عموی پیغمبر رفت و گفت: با ما بیرون بیا تا به وسیله تو از خداوند متعال طلب آب نمایم. عباس گفت: باید صبر نمود تا وسیله آن مهیا شود. آنگاه به بنی هاشم خبر داد که لباس پاک پوشیده و بوی خوش نیز استعمال کنند. سپس امام علی (علیه السلام) (در جلو و امام حسن) علیه السلام (در سمت راست و امام حسین) علیه السلام (در سمت چپ و بنی هاشم در پشت سر آن ها حرکت کردند. جناب عباس به عمر گفت: کس دیگری را با ما نفرست. آن ها رفتند تا به مصلی رسیدند و جناب عباس دست به دعا برداشت. جابر نقل می کند که هنوز دعا تمام نشده بود که ابرها به حرکت در آمد و باران باریدن گرفت. امام بخاری نیز در صحیح خود از عمر چنین نقل می کند: «پروردگارا! ما به واسطه عموی پیغمبرمان به تو متوسل شدیم تا باران به ما عطا کنی. پس خداوند به آن ها باران عطا کرد.» (1) ابن ابی الحدید نیز در جلد دوم شرح نهج البلاغه خود نقل می کند: خلیفه با عموی پیغمبر جهت استسقا بیرون رفتند. خلیفه عمر در محل استسقا گفت: «پروردگارا! ما به واسطه عموی پیغمبرت و البته اجدادش و بزرگان آن ها به سویی تو متوسل شدیم. پس مقام پیغمبرت را در عموی او حفظ فرما؛ چون او ما را دلالت نموده که از درگاه با عظمت تو طلب شفاعت و استغفار نمایم.» (2)

2. نذر امامان

در اکثر کتب فقهی شیعیان، فصلی به نام «باب نذر» وجود دارد و تمام رساله های مراجع تقلید و فتاوی آن ها بر این اصل استوار است که نذر، نوعی عبادت است و مانند بقیه عبادات باید برای خدا باشد. دو شرط «نیت قربه الی الله» و «صیغه نذر» را نیز لازمه آن دانسته اند. اگر یکی از آن دو شرط نباشد، نذر محقق نمی شود و این دو شرط مکمل

1. رفع المناره، ص ۹۱؛ شبهای پیشاور، ص ۲۲۹ «اللهم إنا نؤسّلُ إليك بعمّ نبيّنا فأسقنا فيسقون.»

2. الفایق فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۱۱۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۶، ص ۳۶۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۰؛ شبهای پیشاور، ص ۲۲۹ «اللهم إنا نتقرّبُ إليك بعمّ نبيّك و قفیه آبائه و کبر رجاله... فاحفظ اللهم نبيّك في عمّه فقد دلونا به إليك مستشفعين و مستغفرين.»

یکدیگرند. نیت نذر مانند بقیه عبادات باید برای خاطر خدا و رضایت او باشد. این نکات در تمام رساله های عملیه فقهایی شیعه به وضوح آمده است. بنابراین در ادای نذر، نیت برای غیر خدا حتی نیت پیغمبر و امامان و آل محمد متصور نبوده و باطل کننده نذر است.

از آنجایی که تمام شیعیان بر این اعتقادند که اگر کسی «آل محمد» را خدای خود یا آن ها را شریک در ذات و صفات و افعال خدا بداند، قطعاً مشرک است پس نیت آن ها نمی تواند برای غیر خدا باشد.

اما شرط دوم که صیغه نذر باشد متمم شرط دوم و تثبیت کننده شرط اول است. بدین معنا که نذر کننده باید در موقع نذر صیغه بخواند و چنانچه نام خدا در آن صیغه نباشد صیغه نذر جاری نمی شود. مثلاً کسی که روزه نذر می کند باید بگوید: «برای خدا روزه می گیرم.»

بنابراین شیعیان معتقدند که هم نیت نذر و هم صیغه نذر هر دو تأکید بر انجام نذر برای خدا دارند و باید برای رضای خدا باشد، ولی نذر کننده در مصرف نذر خود مختار است. مثلاً نذر می کند که گوسفندی را برای خدا

در حرم فلان امام یا امامزاده بکشد. حال می تواند آن را به فقرا بدهد یا اطعام کند و یا به هیئت و عزاداران آن امام و امام زاده بدهد. یا مثلاً نذر می کند تا پول یا لباسی را به اهالی یا فقرا یا عالم یا سیدی از اولاد رسول الله بدهد. چون هم نیت و هم صیغه نذر هر دو تأکید بر انجام نذر برای خدا دارند، لذا هیچ اشکالی بر آن وارد نیست. حال اگر بعضی افراد از این اصل عدول نمایند، نمی توان عمل آن ها را به کل شیعیان تعمیم داد و اصول مسلم شیعه را خدشه دار نمود.

3 اگر از شیعیان عبارات و اصطلاحاتی چو «یا علی ادرکنی» و «یا حسین ادرکنی» و «یا مهدی ادرکنی» شنیده می شود، معنای آن «یا علی الله ادرکنی»، «یا حسین الله ادرکنی» و «یا مهدی الله ادرکنی» نیست، بلکه چون دنیا دار اسباب است (1) و شیعیان آن خاندان جلیل القدر را وسیله و اسباب نجات می دانند، لذا به وسیله آن ها به خدای متعال توجه می جویند.

---

1 الصحيح من السیره، ج 4، ص 87؛ تفسیر المیزان، ج 2، ص 40؛ شبهای پیشاور، ص 218 «أبي الله أن يجري الأمور إلا بأسبابها»

صفحه

51

به هر حال توجه مستقل ما در طلب حوایج و دفع مشکلات نسبت به ذات یگانه پروردگار همچنان محفوظ است. همانطور که در قرآن مجید آمده است { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ }؛ ای اهل ایمان تقوای خدا را پیشه کنید و با «وسیله» به درگاه با عظمت پروردگار بروید. (1)

از آنجایی که شیعیان، آل محمد سلام الله علیهم اجمعین را عباد الله الصالحین و واسطه فیض از مبدأ فیاض می دانند، بنابراین توسل به آن ها را بر حسب دستور رسول گرامی اسلام لازم می دانند. برای صحت این ادعا نیز می توان به علمای اهل سنت، نظیر ابن ابی الحدید معتزلی استناد نمود. او در جلد چهارم شرح نهج البلاغه خود، خطبه حضرت زهرا (علیها السلام) (درباره غصب فدک در حضور مهاجر و انصار را چنین نقل می کند: «خدایی را حمد می کنم که از پرتو نور عظمتش اهل آسمان ها و زمین بندگی می کنند و هدف تمام وسایل، ذات اقدس اوست و ما در میان خلق «وسیله» هستیم.» (2)

«حدیث ثقلین» دلیل محکم و مطمئن دیگری مبنی بر جواز توسل و تمسک به آل محمد و اهل بیت رسالت است که حتی جماعت اهل سنت، مثل ابن حجر مکی در صواعق محرقة صحت آن را تأیید می کنند. رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در این حدیث می فرماید: «به درستی که در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم. یکی از آن ها کتاب خدا (قرآن مجید) و دیگری اهل بیت من است. پس هر کس که به آن ها توسل و تمسک جوید، قطعاً نجات خواهد یافت. هر کس از آن دوری نماید به تحقیق هلاک خواهد شد، و پس از من، هر کس که توسل و تمسک به آن ها جوید هرگز گمراه نخواهد شد.» (3)

---

1 مائده (5): 35

2 سقیفه و فدک، ص 100؛ صحیفه الزهرا (علیها السلام)، ص 270؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 16، ص 211؛ شبهای پیشاور، ص 219؛ و احمدوا الله الذي لعظمته و نوره يبتغي من في السموات و الأرض إليه الوسيلة و نحن وسيلته في خلقه...»

3 المعيار و الموازنة، ص 322؛ سنن الكبرى، ج 5، ص 130؛ جامع الصغير، ج 2، صص 156 و 157؛ فتح الباري، ج 11، ص 333 و 408؛ شبهای پیشاور، ص 225 «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي لن يفترقا حتى يرذا علي الحوض، من توسل (تمسك) بهما فقد نجا و من تخلف عنهما فقد هلك ما إن تمسكنم بهما لن تضلوا أبداً (بعدي).»

«حدیث سفینه» سند محکم دیگر شیعیان در توسل به اهل بیت و آل محمد است که بیش از صد نفر از بزرگان اهل سنت، از جمله مسلم بن حجاج، احمد بن حنبل، جلال الدین سیوطی، فخر رازی، ثعلبی و محمد بن شافعی در کتب خود ثبت نموده اند که رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: «به درستی که مثل اهل بیت من در میان شما به سان کشتی نوح است. هر کس که بر آن کشتی سوار شد نجات یافت و آنان که از سوار شدن امتناع کردند هلاک گشتند.» (1) امام محمد بن ادریس شافعی آن را به شعر در آورده است و می توان آن را در کتاب علامه فاضل عجیلی به نام «ذخیره المال» یافت.

بنابراین با بررسی موارد فوق می توان دریافت که شیعیان بنابر دستور پیامبر خود به خاندان ایشان توسل می جویند.

هم چنین با دقت و توجه به دعای شیعیان درباره چگونگی توسل نمودن به معصومین، به وضوح مشاهده می گردد که ائمه معصومین را یکی یکی مخاطب قرار داده و به آن ها گفته می شود: «يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَي خَلْقِهِ يَا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَي اللَّهِ وَ قَدَمْنَاكَ بَيْنَ يَدَي حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ «و سپس آن ها را نام می برند و می گویند «ای سید و مولای ما»، به وسیله شما به سوی خدای متعال توسل می جویم و طلب شفاعت می کنیم. ای کسی که نزد خدای بزرگ آبرومند هستید... تا آخر که عموم خاندان رسالت را مخاطب قرار می دهند. در خطاب به آن ها گفته می شود «ای حجت خدا بر خلق». ملاحظه می شود که در همه جا نام مبارک پروردگار است و در هیچ جا برای او شریکی قرار داده نشده است (2).

از طرف دیگر رفع کامل شبهه به اصل شفاعت باز می گردد. خلاصه بحث این که با توجه به آیه مذکور (مائده ۳۵) اصل مسأله وسیله یا شفاعت در آیات دیگر قرآن پذیرفته

1. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۳؛ ینابیع المودة لنزوی القربی، ج ۲، ص ۴۴۳؛ شبهای پیشاور، ص ۲۲۷ «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَن رَكِبَهَا نَجَا وَمَن تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ»

2. به دعای توسل در مفاتیح الجنان مراجعه شود.

شده، { مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ }، { (1) مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ }، { (2) يَوْمَئِذٍ لَا نَنْفَعُ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ }، { (3) وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى } (4).

منتهی مطلب این است که آیات شفاعت (مانند آیات علم غیب) ابتدا شفاعت را به خود خداوند نسبت می دهند. در دسته بعد برای غیر خدا اثبات می کند و آن را مقید به اذن و مشیت خود می کند، یعنی هیچ موجودی استقلال در شفاعت ندارد. ولی شفاعت کننده و شفاعت شونده و اصل شفاعت شرایطی دارد که مورد رضایت و اذن خداوند باشد { وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى } انبیاء ۲۸ (5)، در روایات اهل سنت نیز شفاعت مورد تأیید قرار گرفته شرح نووی، صحیح بخاری ج ۴، کتاب توحید باب ۲۴ ص ۳۹۲ (6)، آنگاه که اصل شفاعت ثابت می شود، حق شفاعت پیامبران و ائمه معصومین از احادیث زیادی از جمله حدیث مذکور سفینه ثابت می شود که در کتب فریقین آمده است «ان تمسکتُم به لن تضلوا بعدی (7)».

علاوه بر ائمه، دسته های دیگری حق شفاعت دارند از جمله ۱ - فرشتگان



۱ بقره: ۲۵۵ .

۲ یونس: ۳ .

۳ طه: ۱۰۹ .

۴ انبیاء: ۲۸ .

۵ برای تفصیل بیشتر رجوع شود به المیزان ج ۱، ص ۱۵۸. تفسیر موضوعی قرآن آیه الله جوادی آملی، ج ۵، ص ۱۱۷

۶ نووی در شرح صحیح مسلم به نقل از قاضی عیاض: مذهب اهل سنت بر جواز شفاعت است عقلا و بر وجوب شفاعت است نقلاً، زیرا هم آیات تصریح دارد و هم اخبار صحیح... تنها خوارج و گروهی از معتزله شفاعت را نپذیرفته اند و شفاعت پنج قسم است

1- شفاعت پیامبر برای سرعت در حساب.

2- شفاعت پیامبر برای ادخال به بهشت.

3- شفاعت برای نجات از آتش

4- شفاعت برای اهل آتش.

5- شفاعت برای ترفیع درجه اهل بهشت. ر.ک. بحار الانوار ج ۸ ص ۶۱

7 صواعق محرقه ۸۹ و ۹۰، از امام احمد بن حنبل و طبرانی و مسلم نقل قول نموده که ان لحدیث التمسک بالثقلین طرفاً کثیره وردت عن نیف و عشرین صحابياً (بیش از ۲۰ نفر صحابی نقل کرده اند)

صفحه

۵۴

2- شهدا ۳ - علما ۴ - خویشاوندان ۵ - همسایگان ۶ - مؤمنین ۷ - مجاهدان ۸ - صدیقین ۹ - اطفال سقط شده ۱۰ - قران کریم ۱۱ - و از همه مهمتر خود خداوند که همه شفاعت، با اذن و رضایت اوست. یادآوری این نکته ضروری است که به نص قرآن شهدا زنده اند و ائمه افضل بر شهدا هستند. بطریق اولی نزد خداوند رزق دارند و همان طور که پیامبر در حال حیات (۶۴ نساء) حق شفاعت دارد، همه دسته های مذکور می توانند بعد از وفات حق شفاعت داشته باشند.

تفاوت دیدگاه توحیدی اسلام با دیدگاه بت پرستان در مورد شفاعت این است که بت پرستان برای بت های خود حق شفاعت بالاستقلال قائل بودند و حق شفاعت به آن ها تفویض شده است. ولی همانطور که گذشت در اسلام شفاعت به نحو عدم استقلال به اذن و رضایت خدا برای گروهی که ذکر شد و از آیات و روایات نتیجه می شود فقط امکان پذیر است { هُوَ لَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ. (1) }

و هابیان به پیروی ابن تیمیه درباره شفاعت نظرانی دارند که با همه مذاهب اسلامی متفاوت است. آن ها با این که اصل شفاعت را پذیرفته اند ولی می گویند حق نداریم درخواست شفاعت از پیامبر و دیگران داشته باشیم بلکه باید از خدا بخواهیم که او پیامبر را در حق ما شفیع گرداند و این خلاف صریح قرآن است { يَا أَيُّهَا اسْتَعْفِرُوا لَنَا دُنُوبَنَا } ، { (2) وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ... (3) } که گذشت.

---

1 یونس: ۱۸ .

2 یوسف: ۹۷ .

3 نساء: ۶۴ و محمد(صلي الله عليه وآله 19) :

---

صفحه

۵۵

بوسیدن ضریح ائمه و خواندن نماز زیارت در حرم امامان

پرسش: آیا خواندن نماز زیارت در حرم امامان، یا بوسیدن ضریح و قبور ائمه، سزاوار یک موحد مسلمان است و این گونه اعمال مرده پرستی و شرک نمی باشد؟

پاسخ: با پرسش چند سؤال که پاسخ روشنی دارند به تشریح و پاسخگویی سؤال فوق خواهیم پرداخت.

آیا به هنگام عیادت بیماران یا ملاقات زندانیان، بردن هدیه ای چون کتاب، دسته گل، میوه و یا چند کمپوت کار ناپسندی است؟

آیه به هنگام دیدار دوست، بردن هدیه ای هر چند کوچک، کار زشتی بوده و نشانه ای از شرک در آن است؟

آیا در هنگام ملاقات و دیدار یکی از عزیزانی که مدتی است او را ندیده اید، روبروسی و مصافحه نشانه پرستش آن فرد می باشد و کار زشت و ناپسندی است؟

در کتب اخبار و روایات، بابی تحت عنوان «ثواب هدیه دادن به مؤمن» وجود دارد و رسول گرامی (سلام) صلی الله علیه وآله (هم بر آن سفارش نموده اند. بنابراین زمانی که شخصی به دیدار و ملاقات کسی می رود، هدیه بردن او نشانه ای از انسانیت اوست و از نظر اسلام نیز مستحب مؤکد است. حال هنگامی که به دیدار یکی از دوستان یا بستگان متوفی خود می روید، چه هدیه ای می توان برایش برد؟ آیا می توان باز همان گل، کتاب، کمپوت و میوه را برای او برد؟ یا این که با قرآن خواندن، صلوات فرستادن، دعا کردن، ذکر و نماز خواندن و... برایش خیرات می فرستید؟ به دلیل آشکار و واضح بودن پاسخ این سؤال، توصیه شده است تا برای ارواح والدین و مؤمنین نماز هدیه نمایید. نماز هدیه باید دقیقاً و بزرگی بقیه نمازهای یومیه را داشته باشد و عیناً مانند آن ها باشد، یعنی هم قربه الی الله و هم رو به قبله باشد. در حال خواندن چنین نماز هدیه ای با شرایط فوق، چه نشانه ای از شرک می توان یافت؟! بر این اساس است که پیشوایان دینی تأکید نموده اند که زائرین

---

صفحه

۵۶

پس از زیارت ائمه، دو رکعت نماز قربه الی الله خوانده و ثوابش را نثار روح آن ها نمایند.

به دنبال علاقه وافر شیعیان به امیرالمؤمنین (علی) علیه السلام (طبیعی است اگر شیعه بخواد نسبت به کسی شرک ورزد و یا درباره او غلو نماید لاجرم بایستی این کار را برای امیرالمؤمنین (علی) علیه السلام (از همه بیشتر و شدیدتر انجام دهد. بنابراین پس از بررسی آداب زیارت آن امام، چنانچه آثار شرک در زیارت نامه

امام علی(علیه السلام) وجود داشته باشد، منطقی است که در زیارت نامه بقیه ائمه که اولاد او می باشند نیز آثار شرک وجود نداشته باشد.

در آداب زیارت ایشان آمده است: چون به خندق کوفه رسیدی بگو «الله أكبر أهل الكبرياء والمجد والعظمة الله أكبر أهل التكبير والتقديس»... و چون به دروازه نجف رسیدی بگو { الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ }... و چون به در ورودی صحن مطهر رسیدی بخوان «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله»... و وقتی که به بقعه مبارکه رسیدی بخوان «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له». سپس زیارت های گوناگون دیگری که شامل سلام بر پیامبر و امیرالمؤمنین(علیه السلام) است را بخواند. پس از اتمام زیارت نامه، دو رکعت نماز به عنوان هدیه برای آن امام بخواند. نماز هم باید با همان ویژگی فوق و با نیت تقرب به خدا و رو به قبله باشد. پس از فراغت از نماز و در تعقیبات نماز، این دعا را باید بخواند «پروردگارا دو رکعت نماز به سوی سید و مولای خود، ولی تو و برادر رسول تو، امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب(علیه السلام) هدیه نمودم»(1)...

تا آنجا که میگویند: خدایا برای تو نماز و رکوع و سجده کردم زیرا برای غیر تو نماز و رکوع و سجود جائز نیست که خدائی غیر از تو نیست...

آیا زیارت نامه ای که از آغاز تا فرجامش ذکر است و حمد و ستایش خدا و

1 المزار، ص ۵۰؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۴۶۸؛ شهبای پیشاور، ص ۲۴۶ «اللهم اني صليت هاتين الركعتين هدية مني الي سيدي و مولاي وليك و أخي رسولك أمير المؤمنين و سيد الوصيين علي بن أبي طالب صلوات الله عليه و علي آله اللهم فصل علي محمد و آل محمد و تقبلها مني و أجزني علي ذلك جزاء المحسنين، اللهم لك صليت و لك ركعت و لك سجدت و حدك لا شريك لك لأنه لا تكون الصلاة و الركوع و السجود إلا لك لأتک أنت الله لا إله إلا أنت.»

صفحه

۵۷

وحدانیت حق و شهادت به رسالت محمد(صلی الله علیه و آله)، اگر علی(علیه السلام) را عبد صالح خدا بخواند شرک است؟! باید گفت نه تنها شرک نیست که توحید محض است!؟

اما درباره بوسیدن ضریح و قبور ائمه که بسیاری از مخالفان شیعه آن را حمل بر سجده می کنند باید گفت: اولاً «اعمال هر کسی در گرو نیت او می باشد.»(1) ثانیاً بوسیدن ضریح و قبور ائمه به قصد سجده بر آن ها نیست بلکه برای اظهار شدت و کثرت علاقه و محبت به آن ها است. بنابراین، این کار به منزله تکریم و تعظیم آن ها است و هیچ شیعه ای به قصد و نیت خدا بودن یا شریک برای خدا قرار دادن، هرگز این چنین بر روی خاک نمی افتد. (2) اگر اینگونه اعمال شرک و کفر می بود پیامبران گذشته چنین کارهایی را انجام نمی دادند. همانطور که می دانید قبلاً در زمان حضرت یوسف و یعقوب(علیهما السلام) که هر دو پیامبر الهی بوده اند، اینگونه کارها انجام می شده است. قرآن مجید می فرماید { وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجْدًا وَ قَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا }؛ پدر و مادر را بر تخت نشانند و آنگاه به خاک افتادند و او را سجده نمودند. در آن هنگام یوسف به پدرش گفت: این تعبیر خوابی است که قبلاً دیده ام و پروردگار آن خواب (3) را محقق گردانید. «(4) در مقابل این عمل نه حضرت یوسف و نه پدرشان حضرت یعقوب آن ها را منع نکرده اند.

سجده روی خاک یا تربت حضرت سید الشهداء(علیه السلام) (سجده برای خداست نه سجده به خاک، همانند سجده فرشتگان به آدم که اطاعت خداوند و انجام فرامین او بودند. آنکه آدم در برابر خدا قرار گرفته و به جای خداوند به او سجده شود.

1 شرح سنن النسائي، ج ٧، ص ٢٤٢؛ فتح الباري، ج ١، ص ٩ «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ».

2 هر چند شایسته نیست با چنین حالتی که مخصوص خدای متعال است در برابر و مقابل غیر خدا و بدون نیت قرار گیرد.

3 در ابتدای همین سوره خبر می دهد که یوسف به پدرش گفت: خواب دیده ام که آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده می کردند. حضرت یعقوب چنین تعبیر کرد که به زودی به مقام بزرگی خواهی رسید و پدر و مادر و یازده برادر تو را تعظیم خواهند کرد.

4 یوسف (١٢): ١٠٠.

صفحه

٥٨

آیا می توان گفت که آن دو پیامبر الهی و نیز ملائکه مشرک بوده اند و فقط ابلیس موحد بوده است؟ سجده بر آدم به نص صریح قرآن توحید محض و به فرمان الهی بوده است.

اما درباره بوسیدن و لمس کردن در دیوار و ضریح معصومین و امام زاده ها و اشیای متعلق به آنان باید گفت: این کار نه تنها بدعت و حرام نیست بلکه به دلیل متبرک بودن آن ها ریشه در رفتار پیامبران پیشین نیز دارد. در قرآن مجید آمده است که وقتی حضرت یوسف خود را به برادرانش معرفی نمود و آن ها را مورد عفو و بخشش قرار داد، به آن ها گفت: ﴿إِذْ هَبُوا بَقْمِصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَيَّ وَجْهَ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾؛ پیراهنم را با خود نزد پدرم ببرید و بر صورتش افکنید تا دیدگانش بینا گردد. «(1) سپس در جای دیگری از همین سوره آمده است: ﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَيَّ وَجْهَهُ فَرَّتْ بَصِيرًا﴾؛ چون مرده دهنده نزد پدر آمد، پیراهن را بر صورت پدر افکند و یعقوب بینایی خود را بازیافت» (2).

آیا می توان رفتار این دو پیامبر الهی - یوسف صدیق که توصیه به مالیدن پیراهن بر چشمان پدرش نموده و یعقوب که آن را انجام داده است - را شرک به خدا و حرام دانست؟ آن هم داستانی که از زبان قرآن مجید نقل شده است؟

علاوه بر این، در صحیح بخاری از عبدالله بن عمر نقل شده است که: «پیامبر را در حالی دیدم که حجرالاسود را لمس می کرد و می بوسید.» (3) بر همین مبنا است که کلیه مسلمین جهان به هنگام زیارت خانه خدا، برای لمس کردن و بوسیدن حجرالاسود مدتها به صف می ایستند.

حال که بوسیدن سنگ حجرالاسود و لمس کردن پیران یوسف و مالیدن بر چشم مجاز می باشد، بدیهی است که می توان در دیوار و ضریح امامان را لمس نمود و بوسید، زیرا تفاوتی بین اشیا (از جهت متبرک بودن آن ها) وجود ندارد؟!

1 یوسف (١٢): ٩٣.

2 یوسف (١٢): ٩٦.

3 مسند احمد، ج ١، صص ١٦ و ٢٦؛ صحیح بخاری، ج ٢، ص ١٦٠ «رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَسْتَلِمُهُ وَيَقْبَلُهُ».

صفحه

٥٩

باید توجه داشت بوسیدن قبور ائمه از روی «محبت» است نه از روی «عبودیت»، و آیا هرکسی را از روی محبت بوسیدند، عبادت کرده اند؟! مانند بوسیدن فرزند، بوسیدن عکس و یا وسائلی که یادگار فرزندی است که به مسافرت رفته و یا از دنیا رفته، شرک است.

احمد بن حنبل در مسند (ج ۶، ص ۷۶) و ابن شبه در تاریخ مدینه (ج ۱، ص ۹۰) از عایشه نقل می کند: پیامبر رفتند و بازگشتند سؤال کردم کجا بودید؟ فرمود: به من امر شد به بقیع بروم برای آن ها دعا کنم و بر آن ها نماز بخوانم.

صفحه

۶۰

نظریه ی علمای اهل سنت درباره ی تبرک، مس منبر و قبر پیامبر و صالحان

پرسش: نظر علمای اهل سنت در باره تبرک و مس منبر و قبر پیامبر و قبور صالحین چیست؟

پاسخ:

- 1 . عبدالله فرزند احمد بن حنبل می گوید از پدرم سؤال شد که مس منبر رسول الله و تبرک به آن و بوسیدن قبر شریف به قصد ثواب چه حکمی دارد؟ پدرم گفت اشکالی ندارد (1).
- 2 . رملی شافعی: تبرک به قبر پیامبر و یا علما و یا اولیا جائز است و بوسیدن و استلام آن اشکالی ندارد (2).
- 3 . محب الدین طبری شافعی: بوسیدن قبر و دست گذاشتن بر روی آن جایز است و سیره عمل علماء و صالحان بر آن است (3).
- 4 . عسقلانی می گوید: در زمان عمر مردم گرفتار قحطی و خشکسالی شدند، یکی از اصحاب پیامبر به قبر پیامبر متوسل شد، گفت یا رسول الله استسق لأمتک فأنهم قد هلكوا (4).
- 5 . دانشمندان چون ابن حیان، ابن خزیمه، ابو علی خلال، شیخ الحنابله در زمان گرفتاری به قبور اهل بیت پیامبر متوسل می شدند (5).

1 . وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۴۱۴

2 . کنز المطالب، ص ۲۱۹

3 . اسنی المطالب، ج ۱، ص ۳۳۱

4 . فتح الباری، ج ۲، ص ۵۵۷

5 . کتاب الثقات، ج ۸، ص ۴۵۶، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹، تاریخ بغداد ج ۱، ص ۱۲۰

صفحه

۶۱

دلایل زیارت اموات و پیشوایان و دعا برای آن ها

پرسش: چرا شیعیان به زیارت اموات و پیشوایان خود، می روند و دعا می کنند و با آن ها صحبت می کنند؟

پاسخ: یکی از عقاید محکم و استوار الهیون که آن ها را از مادیون متمایز می سازد، اعتقاد به حیات جاودان پس از مرگ و بقای روح پس از فناي جسم می باشد. بر اساس این اعتقاد، جسم و بدن افراد از بین می رود ولی در عالم برزخ، روح و نفس آدمی در قالبی دیگر و بسیار لطیف تر زنده خواهد ماند. هر کس بر اساس اعمالش در دنیا، از نعمات الهی منتعم و یا معذب خواهد بود. استناد ما به آیات قرآنی است که شهدا را زنده خطاب می کند و آن ها را منتعم به نعمات الهی می داند. خداوند در قرآن کریم می فرماید: {وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ}؛ گمان نکنید که کشته شدگان در راه خدا مرده اند بلکه آن ها زنده و نزد خدای خود روزی می خورند. «(1) به ویژه در ادامه همین آیه، حالت عمومی تری را بیان کرده و می فرماید: {وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ}؛ به مؤمنانی که به شهدا نپیوسته اند مژده دهید که در پس آن ها خواهند آمد) برای آخرت خواهند شتافت) و از مردن نهراسند و غمگین و ناراحت نباشند. «(2) با توجه به آیات قرآنی، آیا می توان شهدا و مؤمنین را مرده پنداشت؟ واضح است که پاسخ منفي است و در حقیقت آن ها زنده اند. اما آیا زنده بودن این اشخاص، فقط منحصر و محدود به روزی خوردن و ارتزاق آن ها است و سایر ویژگی های زندگان را ندارند؟ آیا زنده بودن آن ها فقط به دهان و دندان داشتن برای خوردن است، ولی گوش و زبان برای شنیدن و جواب دادن ندارند؟ یقیناً اینگونه نیست، چون زنده اند، قادر به شنیدن و حرف زدن هم

1 آل عمران (3): ۱۶۹

2 آل عمران (3): ۱۷۰

صفحه

۶۲

می باشند؛ منتهی گوش های ما قادر به شنیدن صدای آن ها نیست.

به دلایل فوق و بر اساس اعتقاد شیعیان، امامان، صالحین و شهدا زنده اند و ما در مقابل قبور آن ها ایستاده و با آن ها سخن می گوئیم. برای آن ها دعا، قرآن و نماز می خوانیم و حاجات خود را به واسطه مقام، ارج، قرب و عزتی که نزد پروردگار دارند با آن ها در میان گذاشته تا آن ها نزد خدا شفاعت کنند و برای ما دعا کنند تا خداوند به ما نیز توجه نماید. اما اجابت این حوایج بستگی به اراده ذات حق تعالی دارد. بی جهت نیست که در زیارت حضرت سید الشهداء امام حسین(علیه السلام) آمده است: «شهادت می دهم که کلام مرا می شنوی و جواب مرا می دهی» (1) یا در خطبه ۸۳ نهج البلاغه آمده «این مطلب را از خاتم النبیین(صلی الله علیه وآله) بگیرد که او فرموده است: هر کس از ما بمیرد در حقیقت مرده نیست و هر کس که به ظاهر بیوسد در حقیقت پیوسته نیست.» (2)

بنابراین، ایستادن شیعیان در مقابل قبور ائمه معصومین و خاندان رسالت، ایستادن در مقابل قبور اموات و حرف زدن با مردگان نیست، بلکه به دلیل اعتقاد به توحید و خدا پرستی بر این باورند که در مقابل احیا و زندگانی ایستاده و با زندگان صحبت می کنند. نمونه صحبت با اهل قبور در سیره امیرالمؤمنین(علیه السلام) وجود دارد (حکمت ۱۳ نهج البلاغه).

در سنن الکبری نقل شده: «ان فاطمة کانت تزور قبر عمها حمزة کل جمعة، فتصلي و تبكي عنده» (3).

فاطمه زهرا هر جمعه به زیارت قبر عموییش حمزه می رفت و آنجا نماز می خواند و گریه می کرد.

عایشه به زیارت قبر برادرش عبد الرحمان در مکه می رفت. او در حبشه وفات کرد

---

1. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۸۰؛ المزار، ص ۹۷؛ شبهای پیشاور، ص ۲۵۶ «أشهد أنك تسمع كلامي و تردّ جوابي.»

2. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۷۹؛ شبهای پیشاور، ص ۲۵۶ «أيتها الناس خذوها من خاتم النبیین)صلي الله عليه وآله (أنه يموت من مات منا و ليس بميت و يبلي من بلي منا و ليس ببال.»

3. سنن الكبرى، ج ۴، ص ۱۳۲

---

صفحه

۶۳

و در مکه دفن شد(1).

پیامبر(صلي الله عليه وآله) در عمره حدیبیه قبر مادرش آمنه را زیارت کرد و گریه زیادی کرد که همه گریستند(2).

این احادیث با سند قوی مجوزی بر استحباب زیارت اهل قبور برای زنان نیز هست چون حدیث اول از فریقین به سند صحیح رسیده و فعل حضرت فاطمه(علیها السلام) حجت می باشد.

ابن حبان از علمای اهل سنت متوفی ۳۵۰ هـ صاحب کتاب ثقات می گوید: بارها به زیارت قبر علی بن موسی الرضا رفتم در مدتی که در طوس بودم هر وقت مشکلی برایم عارض می شد به زیارت قبر آن حضرت می رفتم و از خدا می خواستم که مشکلم را حل کند و الحمد لله مشکل بر طرف می شد بارها امتحان کردم و نتیجه گرفتم (3). ابن خزیمه از اهل تسنن است. شاگردش محمد بن مؤمل می گوید: همراه استادم ابن خزیمه و جمعی از اساتید به زیارت امام رضا در طوس می رفتم. استادم در مقابل مرقد چنان تواضع می کرد که همه در شگفت بودیم(4).

---

1. در مصنف عبد الرزاق جلد ۳ ص ۵۷۰ و معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۱۴

2. مسند أحمد، ج ۶، ص ۷۶، تاریخ مدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۹۴

3. ثقات، ج ۸، ص ۴۵۶

4. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹

---

صفحه

۶۴

نخستین کسی که از زیارت قبر پیامبر جلوگیری کرد

پرسش: اولین کسی که از زیارت قبر پیامبر جلوگیری کرد چه کسی بود؟

پاسخ: روزی مروان حکم دید که شخصی صورت خود را بر قبر پیامبر گذاشته است، با شتاب به سوی او آمد و گردن او را گرفت، از جای بلند کرد و گفت: می دانی چه می کنی؟ منظور وی این بود که چرا به زیارت سنگ و کلوخ آمده ای! زائر که ابویوب انصاری از صحابه پیامبر بود گفت: آری، خوب می دانم که چه می کنم، من هرگز به زیارت سنگ نیامده ام، بلکه به زیارت پیامبر آمده ام. از رسول الله (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود بر دین خدا گریه نکنید، اگر متولیان اهل بودند، و آنگاه که نا اهلان بر آن حکم راندند برایش بگریید. حاکم و ذهبی حدیث را صحیح می دانند (1).

1. حاکم نیشابوری متوفی ۴۰۵ در مستدرک، ج ۴، ص ۵۶۰

صفحه

۶۵

دلایل کفر یزید و لعن بر او

پرسش: چرا شیعیان یزید را کافر، فاسد و ملعون می دانند؟ در صورتی که خال المؤمنین معاویه (که خود منصوب عمر و عثمان - خلفای دوم و سوم - در امارت شام بود)، او را به خلافت منصوب نمود. یزید از خطای خود که کشتن نوه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بود، پشیمان شد، توبه کرد و خدا نیز او را بخشید.

پاسخ: این استدلال که یزید چون به وسیله اسلاف خویش یعنی معاویه منصوب شده است پس باید بر حق باشد و مسلمین نیز تسلیم وی گردند و او را کورکورانه اطاعت نمایند، معقول و منطقی نمی باشد. زیرا اگر این روش انتصاب خلفای مسلمین، دلیل منطقی و معقولی می بود باید در تعیین خلیفه اول از همین شیوه استفاده می شد و او را به صورت شورایی انتخاب نمی کردند.

اما استدلال دوم که انتصاب معاویه به وسیله خلفای قبلی، دلیل بر حقانیت او می باشد با همین روش می توان او را نالایق و غاصب خلافت نامید؛ چون خلیفه بعدی یعنی علی (علیه السلام) او را از امارت شام عزل نمود، اما او به جنگ خلیفه چهارم برخاست و حکومت اسلامی را متزلزل ساخت.

از طرف دیگر با قرارداد صلح با امام حسن (علیه السلام) معاویه بر اریکه قدرت تکیه زد و یکی از بندهای قرار داد عدم تعیین ولیعهد از طرف معاویه بود، لذا حکومت یزید از چند جهت نامشروع بود و معاویه در چند جا به آن اقرار کرده بود.

از نظر شیعیان، خلیفه و امام باید اولاً معصوم باشد و ثانیاً از جانب خدای متعال منصوب گردد تا واجب الاطاعه باشد. از آنجایی که نه یزید و نه معاویه دارای چنین ویژگی هایی نبودند، بنابراین خلافت آن ها بر حق نبوده و در نتیجه از جانب خدای متعال و رسولش نیز نمی باشد.

اما در مورد قتل نوه رسول الله (صلی الله علیه و آله): (کشتن بدون تقصیر پاره تن پیامبر خدا) صلی الله علیه و آله (یعنی همان کسی که پیغمبر درباره او فرموده است «حسین از من است و من از حسین

صفحه



می باشم» (1) به همراه ۷۲ تن از کوچک و بزرگ این خاندان و اسارت زن و بچه و نوامیس آن ها، فقط یک خطا و لغزش قابل توبه نبوده، بلکه از معاصی کبیره غیر قابل آمرزش است. هر چند باید خاطر نشان ساخت که گناهان یزید تنها منحصر به شهادت خاندان پیامبر نیست، زیرا او به وفور و آشکارا مرتکب گفتار و کردار کفرآمیز بسیاری شده است. برای مثال سگ باز و دایم الخمر بوده است. به طوری که ابتدا جام شراب را به سگ می داده و سپس نیم خورده سگش را می نوشیده است. حتی اکثر علمای اهل سنت (2) به این ویژگی های زشت و ناپسند یزید معترفند. ابوالفرج ابن جوزی در کتاب خود به نام «الرد علی المتعصب...» همه اشعار و گفتار یزید را ثبت کرده و مثلاً یزید می گوید: «هر چه هست همین دنیاست و غیر از این عالم، عالم دیگری وجود ندارد. پس دست از نعمت ها و لذت های این دنیا بر ندارید». در جای دیگر آورده است «برخیزید و پیاله ها را برگزید و به ساز و آواز گوش فرا داده، از شراب ناب استفاده کنید و خرافات دین را کنار بگذارید. آن چنان آواز مرا بخود جلب کرده که آنرا با صدای اذان تعویض نمی کنم و پیرزنهای خواننده را با حوریان بهشتی معاوضه نمی کنم.» حتی ابن جوزی در کتاب خود آورده است: هنگامی که اسرای کربلا را به شام آوردند، یزید دو بیٹی زیر را سرود: «وقتی محمل اسرای آل رسول ظاهر شد کلاغی قارقار می کرد (در عرب صدای کلاغ نحس است و به فال بد می گیرند)، یزید خطاب به کلاغ گفت: ای کلاغ تو چه بخوانی و چه نخوانی من طلب خود را از پیغمبر گرفتم.» (3) این سخن یزید کنایه از آن است که نزدیکان و بستگانم را در جنگ های احد و بدر و حنین کشتند، من هم تلافی کرده و

1. العمده، ص ۴۰۶؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۵۱؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، صص ۳۴، ۳۸، ۹۱، ۲۰۷، ۲۰۸ و ۲۸۳؛ سنن التدمذی، ج ۵، ص ۳۲۴؛ شبهای پیشاور، ص ۵۳۲ «حسین مئی أنا من حسین».

2. به جز غزاری و دمیری.

3. جواهر المطالب فی مناقب الامام علی (علیه السلام)، ج ۲، ص ۳۰۱؛ لواعج الاشجان، ص ۲۱۸؛ معالم المدرستین، ص ۱۵۵؛ و فیات الائمة (من علماء البحرین و القطیف)، ص ۴۵۵؛ شبهای پیشاور، ص ۲۶۰.

لما بدت تلک الرءوس و أشرفت \*\*\* تلک الشمس علی ربي جیرون

صاح الغراب فقلت صح أو لا تصح \*\*\* فلقد قضیت من النبی دیونی

صفحه

۶۷

فرزندانش را کشتیم. به همین مناسبت، مجلس جشن و سروری را ترتیب داده بود و اشعار زیر را قرائت می کرد. یزید در آن اشعار، حیات اجداد کافر خودش را که در جنگ های فوق به دستور پیغمبر کشته شده بودند، آرزو می کرد و می گفت: «ای کاش بزرگان و پیران قبیله من که در جنگ بدر کشته شدند، زاری کردن قبیله خزرج را می دیدند و از شادی فریاد می زدند و می گفتند: ای یزید! دستت قوی باد که بزرگان آن ها را کشتی و تلافی «بدر» را نمودی تا عدالت برقرار شود. بنی هاشم با سلطنت بازی کردند و گرنه، نه خبری از آسمان آمد و نه وحیی نازل شد. اگر انتقام از فرزندان پیغمبر نگیرم، از فرزندان خندق (1) نیستیم. با کشتن فرزند علی (علیه السلام) (انتقام خون اجداد خود را از علی) علیه السلام) گرفتیم.» (2) زشتی و گناهان یزید آنقدر زیاد و عیان است که حتی اکثر علمای اهل تسنن مثل امام احمد حنبل او را کافر و ملعون دانسته و افرادی چون ابوالفرج ابن جوزی کتاب مستقلی (3) در این زمینه نوشته اند.

از طرفی حتی کسانی چون دمیری که از یزید حمایت کرده و او را خلیفه مسلمین دانسته اند، در کتاب «حیات الحیوان» و نیز مسعودی در «مروج الذهب» گفته اند که او میمون های زیادی داشت، لباس های حریر و زیبا به تن آن ها می کرد، گردن بندهای طلا به گردن آن ها می آویخت و آن ها را بر اسب سوار می کرد. بر

گردن سگ های خود نیز طوق طلا می انداخت و با دست خود آن ها را شستشو می داد. با جام طلا به آن ها آب می داد و خود، نیم خورده سگان را می خورد. او پیوسته مست و مخمور بود. مسعودی اضافه می کند: یزید سیرت فرعون داشت، لکن فرعون در مردم داری از یزید عادل تر

---

. 1 یکی از اجداد یزید است.

. 2 کتاب الاربعین، ص ۳۷۹؛ روضة الواعظین، ص ۱۹۱؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۵۲؛ شبهای پیشاور، ص ۲۶۱

...

لست من خذف إن لم أنتقم \*\*\* من بني أحمد ما كان فعل

قد أخذنا من عليّ ثارنا \*\*\* و قتلنا الفارس الليث البطل و»

. 3 ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۳۳؛ ترجمه الامام الحسین، ص ۳۸۶ «الرد علی المتعصب العنید المانع عن لعن یزید لعنه الله»

---

صفحه

۶۸

بود. به همین دلیل سلطنت وی لکه ننگی در تاریخ اسلام است. گناهان او از جمله شرب خمر، کشتن آل رسول (الله صلی الله علیه و آله)، لعن وصی پیغمبر یعنی علی ابن ابی طالب (علیه السلام)، آتش زدن و خراب کردن مسجد الحرام و فسق و فجور فراوان بود.

ابن جوزی در تذکره خود می نویسد: در سال ۶۲ هجری عده ای از مردم مدینه به شام رفتند و پس از مشاهده کفریات و فجایع یزید به مدینه برگشته، بیعت خویش را با او شکسته، علناً او را لعن و نفرین می کردند و فرماندارش را از شهر بیرون کردند. پس از آن که یزید مطلع شد، بلافاصله سپاهی بزرگ و سنگین برای سرکوبی اهل مدینه روانه آنجا کرد. مسلم بن عقبه، سه شبانه روز در آنجا قتل عام کرد. به طوریکه خون در کوچه ها جاری شد و مردم در خون، فرو رفتند. مرقد رسول الله صلی الله علیه و آله (را خون فرا گرفت و مسجد و قرآن حضرت پر از خون شد. در این واقعه، شمار کشتگان به ده هزار تن رسید. بعد از این واقعه و بر اثر تجاوز لشکریانش، هزار زن بدون شوهر وضع حمل کردند.

جالب این که این واقعه را پیغمبر صلی الله علیه و آله (پیش بینی نموده و بخاری و مسلم در صحیحین خود، علامه سمهودی در «تاریخ المدینه» و امام احمد حنبل در مسند آن را در کنار حدیثی از ایشان چنین نقل کرده اند: «کسی که اهل مدینه را از روی ظلم و ستم بترساند، خدای تعالی او را در روز قیامت بترساند و لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردم بر او باد. خداوند هیچ عملی را از او قبول نمی کند» (1) و نیز فرموده است: «لعنت خدا بر هر که اهل شهر مرا بترساند.» (2) علامه شبرای شافعی در کتاب خود راجع به لعن یزید می گوید: «لعنت خدا بر او و یاران و اعوان او باد.» (3) علامه سمهودی از علمای اهل سنت در کتاب «جواهر العقیدین» می گوید: عموم علماء بر لعن بر قاتلین حسین و کسی که دستور داد و کسی که اجازه داد و کسی که به آن رضایت داد، اتفاق نظر دارند.

---

. 1 مسند احمد، ج ۴، ص ۵۵؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۳۴؛ البدایة و النهایه، ج ۸، ص ۲۴۴؛ شبهای پیشاور، ص ۲۶۵ «من أخاف أهل المدينة ظملاً أخافه الله و علیه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعین لا یقبل الله منه یوم القیامة صرفاً و لا عدلاً»

2. شبهای پیشاور، ص ۲۶۵ «لَعَنَ اللهُ مَنْ أَخَافَ أَهْلَ مَدِينَتِي»

3. شبهای پیشاور، ص ۲۶۵ «فَلَعَنَ اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلِي أَنْصَارَهُ وَ عَلِي أَعْوَانَهُ - الاتحاف بحب الاشراف»، ص ۲۰

صفحه

۶۹

عن عائشة قالت رسول الله... بيكي فقلت: ما بيكيك؟ قال: «إنَّ جبرئيلَ أراني التربةَ التي يقتلُ عليها الحسينُ فاشتدَّ غضبُ الله عليَّ من يسفكُ دمه» و بسط يده فإذا فيها قبضة من بطحاء، فقال: يا عائشة والذی نفسی بيده أنه ليحزني فمن هذا من أمّتي يقتلُ حسيناً بعدي.

از عایشه نقل شده که پیامبر گریه می کرد. گفتم چرا گریه می کنی؟ فرمود: جبرئیل خاکی که حسین بر آن کشته می شود را به من نشان داد. پس غضب خدا شدت دارد بر کسی که خون او را می ریزد. آنگاه دست مبارک را دراز کرد و مقداری خاک از بطحاء گرفت. فرمود: ای عایشه قسم به کسی که جان من در دست اوست غمگین شدم از این که بعضی از امت حسین را بعد از من می کشند(1).

قالت ام سلمة كان النبي(صلي الله عليه وآله) نائماً فجاء حسين... فقعد علي بطنه... فقال: انما جائني جبرئيل و هو علي بطني قاعد فقال: لي ائحبه؟ فقلت: نعم، فقال: امّتك ستقتله ألا أريك التربة التي يقتل بها؟ قال: فقلت بلي...

ام سلمه گفت: پیامبر در خواب بودند. حسین(علیه السلام) آمد بر روی شکم پیامبر نشست. پیامبر فرمود: در همین هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: آیا او را دوست می داری؟ گفتم: بله، جبرئیل گفت: امت تو او را خواهند کشت. آیا می خواهی تربتی که بر آن کشته می شود به تو نشان بدهم. گفتم: بله. پس بالی زد و این تربت را به من داد، آنگاه تربت قرمزی در دستش بود و گریه می کرد و می فرمود(2)«...»

1. ابن عساکر شافعی تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۱۹۵

2. همان منبع، ج ۱۴، ص ۱۹۴

صفحه

۷۰

تفاوت امامان شیعه با ائمه بقیه مذاهب اسلامی

پرسش: آیا تفاوتی بین امامان شیعه و ائمه بقیه مذاهب اسلامی وجود دارد؟

پاسخ: امام در لغت به معنای پیشوای مردم «الامام هو المتقدم بالناس» (می باشد. به همین دلیل، امام جماعت یا امام جمعه به کسی اطلاق می شود که پیشوای مردم در نماز باشد. بقیه مذاهب چهارگانه اهل سنت نیز پیشوایان چهارگانه خود (امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد حنبل) را از آن جهت امام می نامند که آن ها با اجتهاد و ابتکار خود، حلال و حرام را معین می کرده اند.

در مذهب شیعه هم علما و فقهای وجود دارند که در دوران غیبت امام دوازدهم، حضرت تالیعصر - عجل الله تعالی فرج الشریف - بر اساس موازین چهارگانه «کتاب، سنت، عقل و اجماع» فتوا می دهند و حلال و حرام را بر مردم معلوم می کنند. ولی شیعیان بدان جهت آن ها را امام نمی دانند، زیرا امامت به معنای خلافت و ولایت و بصورت مطلق برای هر زمان و هر مکان توسط پیامبر و به امر الهی مختص به اوصیای دوازده گانه عترت طاهره می باشد(1).

بعد از قرن پنجم و به دستور پادشاه وقت، علمای اهل سنت، باب اجتهاد را مسدود نمودند. آن ها آرای علما و فقها را جمع و منحصر به همان چهار فقیه فوق الذکر بنام امام کردند؛ یعنی فقط آن چهار نفر را به رسمیت شمردند. از آن زمان تاکنون مذاهب چهارگانه رایج شده است و مردم نیز مجبور به تبعیت یکی از آن ها شده اند.

[اما در محدوده زمان، مکان و شرایط خاصی امام بصورت اصطلاحی و به صورت مقید داریم. مانند امام جماعت، امام جمعه یا امام در محدوده زمانی خاص مانند امام خمینی - که رهبری سیاسی و مذهبی دارند که این ها همه از علما هستند و هرگز جزو ائمه اصطلاحی بشمار نمی روند. ضمناً باید دانست که ائمه شیعه را خداوند معین فرموده و از طریق پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) به مردم معرفی کرده و آن ها بر طبق ادله ای که در جای خود آمده معصوم از خطا و گناه هستند و علم آن ها علم افاضی و اشرافی و لدنی است. ولی ائمه سایر مذاهب بین علمای زیادی که با نام امام خوانده می شوند، انتخاب شده اند که اولاً ربطی به عالم غیب ندارند، ثانیاً علم آن ها نیز بر اساس اجتهاد و تأویل خود آن هاست، ثالثاً نه خود آن ها بلکه دیگران آن ها را معصوم از خطا و گناه نمی دانند.]

صفحه

۷۱

آیا این چهار نفر دارای ویژگی های بارز و منحصر به فردی هستند؟ برتری های هر کدام بر دیگری چیست که امت اسلام باید بعد از قرن ها به این چهار نفر رجوع کند؟ آیا این احتمال وجود ندارد که در آینده مجتهدی تربیت شود و ظهور کند که از نظر علم و تقوا، به مراتب بالاتر از آن چهار نفر باشد؟ در این صورت آیا هنوز مردم باید پیرو همان چهار نفر باشند؟ چهار نفری که نه خود از اصحاب پیغمبر(صلی الله علیه و آله) بوده اند، نه او را ملاقات کرده اند و بعد از مدتی مذهبی را ارائه کرده اند.

به همین دلیل است که ما معتقد به جمود فکری در بین جامعه مسلمین (اهل سنت) هستیم، زیرا راه تعالی و ترقی و بحث مسائل روز و جدید بسته شده است. در صورتی که یکی از ویژگی های دین اسلام، حفظ اصول و ارزش های مذهبی و همراهی با قافله تمدن، در طول پیشرفت زمان است. این یکی از دلایلی است که از نظر شیعه، تقلید ابتدائاً بر میت جایز نیست و همواره باید از یک مجتهد زنده تقلید نمود. لذا در فقه شیعه باب اجتهاد باز است و علمای شیعه بر اساس روایات پیامبر و اهل بیت پیامبر با در نظر گرفتن کلیه مقتضیات زمان و مکان اجتهاد می کنند و فتوای مناسب با آن می دهند.

جالب تر این که، بسیاری از مذهب دیگر اسلامی که خود همچنان پیرو مرده ده قرن پیش می باشند و پیروی مسلمانان را منحصر به یکی از مذاهب اربعه می دانند، شیعیان را مرده پرست، رافضی و مشرک می خوانند. در صورتی که هیچ نص صریحی در باره این چهار نفر وجود ندارد، ولی امام و امامت شیعه، نص صریح پیغمبر بوده که از بیان مجدد آن خودداری می شود.

از طرف دیگر لفظ امام را بارها پیامبر برای امیرالمؤمنین بکار بردند:

انس بن مالک می گوید پیامبر فرمود: اولین کسی که از این در وارد می شود او امام متقین است و سید و سرور مسلمانان و خاتم اوصیاء یعسوب مؤمنان و کشاننده روسفیدان به بهشت است(1).

حاکم و بخاری و مسلم در صحیح روایت می کنند پیامبر فرمود: سه چیز درباره علی به من وحی شد، سرور سید مسلمانان و امام متقین و رهبر روسفیدان بسوی بهشت.

امامت از اصول دین است یا فروع دین؟

پرسش: چرا امامت را جزو اصول دین می دانید در حالی که امامت فقط جزو فروع دین می باشد؟

پاسخ: بزرگانی از علمای اهل سنت، نظیر ملا سعد تفتازانی در «شرح عقاید نسفی» و حمیدی در «جمع بین الصحیحین» از پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند: «هر کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد به درستی که مانند مردمان زمان جاهلیت مرده است.» (1) اگر امامت جزو فروع دین بود، آیا پیغمبر می فرمود: کسی که از امام زمان خود شناخت نداشته باشد و از دنیا برود به طریق اهل جاهلیت مرده است؟ بدیهی است که عدم معرفت و شناخت موردی از فروع دین، موجب تزلزل دین و مردن به سبب جاهلیت نخواهد شد. پس مطابق این برداشت، امامت باید جزو اصول دین باشد که عدم شناخت آن باعث مردن به شیوه جاهلیت می گردد.

به همین دلیل است که علمایی چون قاضی بیضاوی - مفسر معروف اهل سنت - در کتاب «منهاج الاصول» با صراحت می گوید: «امامت، از بزرگترین موارد اصول دین است که مخالفت با آن موجب کفر و بدعت می گردد.» (2) ملا علی قوشچی نیز در «شرح تجرید

1. مسند احمد، ج ۴، ص ۹۶؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۱۸؛ شهبای پیشاور، ص ۲۷۹ «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِثْلَهُ جَاهِلِيَّةً.»

2. الصوارم المهرقة، ص ۲۶۳؛ شهبای پیشاور، ص ۲۷۹ «إن الإمامة من أعظم مسائل أصول الدين التي مخالفتها توجب الكفر والبدعة»

شیعه اصول دین را سه تا می داند توحید و نبوت و معاد. به همین دلیل اهل سنت را که به مسأله امامت و بعضی از آنان به عدل اعتقادی ندارند مسلمان می داند. امامت و عدل را جزو اصول مذهب می داند یعنی منکران امامت انتصابی از سوی پیامبر خدا و عدل الهی را در زمره شیعه نمی داند.

منکرین ولایت امیرالمؤمنین و اهل بیت از حقیقت دین و مرحله کمال آن { أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ } و تمام آن { أَثَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمِي } محروم هستند.

این استدلال قاضی بیضاوی با اندکی مسامحه است، زیرا در مورد تارک حج هم آمده است که یا یهودی بمیرد و یا نصرانی بمیرد. در مورد منکران ضرورت های دینی مانند اعتقاد به نماز و حج و روزه ماه مبارک رمضان نیز فرموده اند کافر است ولی این دلیل نمی شود که اعتقاد به ضروریات دین جزو اصول دین باشد و بگوئیم یکی از اصول دین نیز اعتقاد به وجوب نماز و روزه و حج و امر به معروف و نهی از منکر است.

اهمیت فوق العاده مسأله امامت که «ما نودی بشيء كما نودی بالولاية» به دلیل این که شرط قبولی سایر اعمال است، موجب شده تا عده ای آن را جزو اصول دین بدانند.

مبحث امامت» می گوید «امامت، ریاست بر عموم مردم در امور دین و دنیا به طریق خلافت پیغمبر است.» (1) قاضی روزبهان نیز می گوید: «در نزد اشاعره، امامت همان خلافت رسول الله صلی الله علیه وآله (در بر پایی دین و حفظ حوزه ملت اسلام است. به طوری که متابعت او بر جمیع امت واجب است.» (2)

آیا امام و امامتی با این ویژگی ها که ریاست عامه مسلمین را به عهده داشته باشد و اطاعتش بر همه واجب و در هر زمانی فقط یک نفر این مسئولیت را بر عهده داشته باشد، و جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده، علم، زهد، تقوی و شجاعت را دارا باشد و علاوه بر این، هم معصوم و هم به وسیله رسول الله منصوب پرورگار باشد به طوری که عدم شناختش مردن به سبک جاهلیت می باشد، نباید جزو اصول دین باشد؟! آیا تمام انحرافات که در امت واقع شد، حول مسأله امامت نبود؟!

1. مجمع الفائدة، ج ۳، ص ۲۱۵؛ شبهای پیشاور، ص ۲۷۹ «و هي رئاسة عامة في أمور الدين والدنيا خلافة عن النبي صلي الله عليه وآله»

2. شبهای پیشاور، ص ۲۷۹ «الإمامة عند الأشاعرة هي خلافة الرسول في إقامة الدين و حفظ حوزة الملة بحيث يجب اتباعه علي كافة الأمة.»

مراتب نبوت از دیدگاه شیعیان

پرسش: آیا شیعه بر خلاف آیه شریفه { لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ } برای نبوت مراتبی قائل است؟ (1)

پاسخ: در مقام دعوت و هدف بعثت که همانا دعوت به مبدا و معاد و تربیت جامعه است، همه انبیا یکسان می باشند. اما در فضیلت، کمال و سایر ویژگی ها دارای مراتب متفاوتی هستند. برای مثال پیغمبری که بر هزار نفر مبعوث شده با پیغمبری که بر صد هزار نفر مبعوث گشته، با رسولی که بر عموم مردم مبعوث شده، یکسان نمی باشند.

همانطور که معلم دبستان، معلم دبیرستان و معلم دانشگاه را - در عین حالی که از یک وزارتخانه و با احکام یکسانی منصوب می شوند - نمی توان برابر دانست و بر حسب فضیلت ها و کمالاتی که هر کدام دارند، محل خدمتشان بالاتر و متفاوت است؛ انبیا نیز همین گونه اند، از جهت رتبه و مقام متفاوتند. چنانچه خداوند در قرآن کریم می فرماید { تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَي بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ }؛ بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری و فضیلت دادیم و درجات برخی از آن ها را بلند گردانیدیم.» (2)

چنانچه در قرآن مجید آمده است، خداوند با برخی از این انبیا مثل حضرت آدم { يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ (3) } یا با حضرت موسی { أَنَا رَبُّكَ فَأَخْلَعْ نَعْلَيْكَ (4) } یا در شب معراج با پیغمبر خدا { فَأَوْحِيَ إِلَي عَبْدِهِ مَا أَوْحِيَ (5) } سخن گفته است.

1 یادآوری این نکته ضروری است که: نبوت خاصه و عامه دلیلی بر فرق گذاشتن بین رسولان نیست. نبوت عامه یعنی اصل رسالت و سفارت بین خدا و خلق به دلیل عقل واجب است که وجود داشته باشد. نبوت خاصه: چه کسی از افراد می تواند واجد آن رسالت و سفارت باشد؟

2 بقره (۲): ۲۵۳

3 بقره (35۲):

4 طه (۲۰): ۱۲

5 نجم (۵۳): ۱۰

صفحه

۷۵

مهمترین این ویژگی ها، مقام خاتمیت است که از آن پیغمبر اسلام می باشد.

بنابراین، بر اساس آیات قرآن مجید، نبوت مراتب متفاوتی دارد که بالاترین آن، در وجود مبارک خاتم الانبیاء خلاصه شده است. مقام ایشان، مادون مقام واجب و مافوق تمام مراتب امکانیه است. چون رسول الله (صلی الله علیه وآله) (به بالاترین مرتبه ممکن نایل شدند، نبوت هم به وجود ایشان ختم گردید.

حضرت ابراهیم، پس از امتحان های سه گانه که با جان و مال و فرزند خویش داد، خداوند آن بزرگوار را بلند مرتبه گردانید و ایشان را پس از مقام های نبوت و رسالت به مقام امامت هم منصوب گردانید.

از آیه شریفه { وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ }؛ هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری امتحان کرد و او همه را به جای آورد سپس خداوند فرمود: من ترا برای مردم امام و پیشوا قرار دادم. ابراهیم پرسید آیا این امامت را به فرزندان من هم عطا خواهی کرد؟ خداوند فرمود: امامت که عهد من است به ستمکاران نخواهد رسید «(1) چنین استنباط می شود که، امامت بالاتر از نبوت است؛ چون به شخصی که دارای مقام نبوت، خلافت، رسالت و نیز اولوالعزم بوده، عطا شده است(2).

1 بقره (۲): ۱۲۴

2 نبوت خاصه یعنی فرد خاصی از بین انسانها که با معجزه ثابت می شود دارای مقام نبوت است. در اینجا باید مقام امامت با مقام نبوت مقایسه شود نه یک امام خاص یا نبی خاص. زیرا افراد دارای مقام امامت از یکی از انبیاء که نبوتش با ادله بی شمار ثابت شده است یعنی رسول الله پایین ترند و از بقیه انبیاء (علیهم السلام) که مصداق هایی هستند که نبوت عامه بر آن ها افاضه شده است بالاتر هستند.

بنابراین باید اینگونه بیان شود که مقام امامت از مقام نبوت بالاتر است. به دلیل این که خداوند حضرت ابراهیم (علیه السلام) را بعد از طی مقامات عبودیت و نبوت و رسالت و خلت به مقام امامت در اواخر عمرش مقتدر فرمود.

اما این که رسول الله (صلی الله علیه وآله) (بالاتر از امیرالمؤمنین علی) علیه السلام (است بخاطر این است که رسول الله هم مقام امامت را دارد و هم نبوت، ولی علی) علیه السلام (فقط مقام امامت را دارد.

صفحه

۷۶

منزلت و مقام علي(ع) در مقایسه با سایر پیامبران

پرسش: آیا با این که علي(ع) عليه السلام (پیامبر نیست، مقام او هم تراز انبیاء گذشته مانند هارون است؟

پاسخ: حدیث شریف منزلت که تواتر و صحت آن نزد علمای تمام مذاهب اسلامی به اثبات رسیده است؛ یکی از دلایل شیعیان بر خلافت و وصایت بلا فصل و ترجیح بر تمام امت برای امیرالمؤمنین علي(ع) عليه السلام است. خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله (مکرر به علي) عليه السلام (می فرمود: «آیا از این که نسبت تو به من به منزله هارون به موسی باشد راضی نیستی؟ با این تفاوت که بعد از من دیگر پیغمبری نخواهد آمد. (1) گاهی هم ایشان به امت فرموده است: «علي بمنزلة هارون من موسی...» و این حدیث را جمیع علمای اهل سنت تأیید کرده و آن را حدیث صحیح و متواتر خوانده اند. (2)

برای مثال می توان از بخاری در جلد سوم صحیح، مسلم بن حجاج در جلد دوم صحیح، امام احمد حنبل در جلد اول مسند، محمد بن سوره ترمذی در جامع و بیش از ۲۵ مأخذ دیگر که همگی آن ها در صفحات ۲۸۶ تا ۲۸۸ کتاب شبهای پیشاور آورده شده است نام برد که در بین روایان آن ها معاویه بن ابی سفیان نیز دیده می شود.

حدیث مهمتری از خلیفه دوم - عمر ابن الخطاب - روایت شده است. خلیفه دوم می گوید: «من و ابو عبیده جراح و تنی چند از اصحاب در مجلسی حاضر بودیم. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله (در حالی که به علي بن ابی طالب) عليه السلام تکیه داده بود، با دست بر شانه های علي(ع) عليه السلام (زد و فرمود: یا علي! تو اولین مؤمن از نظر ایمان آوردن و اولین مسلمان از نظر اسلام آوردن می باشی». سپس ادامه داد: «یا علي! تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی

[مناقب امیرالمؤمنین) عليه السلام، ج ۱، ص ۴۷۲، ۵۰۰ و ۵۰۵؛ المسترشد، ص ۴۵۵؛ شرح الاخبار، ج ۲، ص ۲۱۰؛ کنز الفرائد ص ۲۸۳؛ شبهای پیشاور، ص ۲۸۶؛ «أما تُرضي أن تكون مئي بمنزلة هارون من موسي إلا أنه لا نبي بعدي و لو كان لکنته»

2. البته عالم نمایان اهل سنت همانند آمدی که مردی شریر و تارک الصلاة بوده، آن را معتبر نمی دانند.

صفحه

۷۷

و هر کس که گمان کند مرا دوست دارد و با تو دشمنی ورزد، دروغ گفته است. (1) خبر فوق را بسیاری دیگر چون: ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن صباغ مالکی در «فصول المهمه» و بسیاری از علمای اهل سنت بیان کرده اند و جای هیچ شک و تردیدی در صحت آن باقی نگذاشته اند.

از آنجایی که از نظر مذاهب چهارگانه اهل سنت، رد و شک در گفتار خلیفه دوم جایز و روا نمی باشد؛ لذا در صحت و سقم این حدیث هم نباید شک کرد.

مطابق با آیه شریفه { إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطَ وَ عِيسَى وَ أَيُّوبَ وَ يُونسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (2) } و نیز آیات شریفه { وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى... وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (3) } که بر نبوت هارون صراحت دارد؛ از آنجایی که هارون، هم مقام نبوت و هم مقام خلافت حضرت موسی را داشت و هم افضل بر تمام بنی اسرائیل بود؛ لذا با استفاده از حدیث منزلت، دو ویژگی برای امیرالمؤمنین) عليه السلام (محرر می گردد:



1. مقام خلافت و وزارت آن حضرت بعد از رسول الله (صلي الله عليه وآله):

2. فضيلت و برتري امير المؤمنين (عليه السلام) بر امت و بر تمامي صحابه.

همانطور که قبلاً گفته شد درجات انبيا متفاوت است. برخي از آن ها مانند هارون، در امر نبوت استقلال نداشتند و تابع پيغمبر صاحب احکام بوده اند. هارون هم تابع برادرش حضرت موسي (عليه السلام) بوده است.

ابن ابی الحديد در شرح نهج البلاغه خود در ذيل اين حديث مي گوید: پيغمبر (صلي الله عليه وآله) با

---

1. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۹۶؛ ينابيع المودة لذوي القربى، ج ۱، ص ۹۵؛ الشيعة احاديث الفريقين، ص ۵۸۲؛ اصول كافي، ج ۲، ص ۲۳۸، ح ۲۷؛ شهباهي پيشاور، ص ۲۹۱ «كنت أنا و أبو بكر و أبو عبدة بن الجراح و نفر من أصحاب رسول الله (صلي الله عليه وآله) إذ ضرب النبي (صلي الله عليه وآله) علي كتف علي بن أبي طالب فقال يا علي أنت أول المسلمين إسلاماً و أنت أول المؤمنين إيماناً و أنت مئى بمنزلة هارون من موسى كذب يا علي من زعم أنه يحبني و يبغضك.»

2. نسا (۴): ۱۶۱

3. مريم (۴): ۵۲ تا ۵۴

صفحه

۷۸

---

این حديث، جميع مراتب و منزلت هاي هارون را براي علي (عليه السلام) اثبات کرد و اگر حضرت محمد (صلي الله عليه وآله) خاتم الانبيا نبود و قرار مي بود که بعد از ايشان پيغمبر ديگري مبعوث شود، يقيناً تنها علي (عليه السلام) و اجد اين شرايط بود. نه فقط ابن ابی الحديد، بلکه بسياري ديگر از علماي اهل سنت همچون: علامه جلال الدين سيوطي بر اين عقیده اند و از جابر بن عبدالله انصاري از قول نبي گرامي (صلي الله عليه وآله) نقل مي کنند: «اگر بنا بود که پس از من پيغمبري بياید، يا علي تو آن مي بودي.» (1) همچنين مير سيد علي همداني - فقيه شافعي - در «مودة القربي» از رسول الله (صلي الله عليه وآله) نقل مي کند: «به درستي که خداوند مرا بر انبيا برگزيده و اختيار نمود. براي من وصي اختيار نمود و پسر عم مرا وصي من قرار داد و همانطور که بازوي موسي را به برادرش هارون محکم ساخت، بازوي مرا نیز محکم نمود. او خليفه و وزير من است و اگر فرار باشد بعد از من پيغمبري وجود داشته باشد، هر آينه او علي (عليه السلام) مي باشد. ليکن بعد از من پيغمبري نخواهد آمد.» (2) بنا بر اين و اجد شرايط بودن علي (عليه السلام) براي مقام نبوت، نه تنها غلو شيعيان نيست، بلکه فرموده پيامبر خدا است. اين و اجد شرايط بودن، بدان معنا است که علي (عليه السلام) در تمامي صفات و خصايص (به جز نبوت) با پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) شريك مي باشد.

امام ثعلبي در تفسير خود و احمد شهاب الدين در کتاب «توضيح الدلائل علي ترجيح الفضائل» در باره علي (عليه السلام) چنين مي گوید: «بر کسي پوشيده نيست که مولاي ما امير المؤمنين (عليه السلام) در بيشتر خصلت هاي رضيه، افعال زکيه، عادات، عبادات و احوال عاليه شباهت زيادي به پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) دارد و اين شباهت آنقدر آشکار است که نياز به برهان، حجت و دليل ندارد. بعضي از علماء، برخي از خصلت هاي حميده حضرت که نظير پيغمبر

---

1. صحيح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰؛ صحيح بخاري، ج ۴، ص ۲۰۸؛ مسند احمد، ج ۱ ص ۱۷۳ و ج 2، ص ۲۳۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۳۰؛ شهباهي پيشاور، ص ۲۹۷

«أما ترضي أن تكون مئى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي.»

2. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۸۸؛ شبهای پیشاور، ص ۲۹۷ «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ عَلِيَّ الْأَنْبِيَاءَ فَاخْتَارَنِي وَ اخْتَارَ لِي وَصِيًّا وَ خَيْرَتَ ابْنِ عَمِّي وَصِيِّي يَشَدُّ عَضْدَ مُوسَىٰ بِأَخِيهِ هَارُونَ وَ هُوَ خَلِيفَتِي وَ وَزِيرِي وَ لَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيًّا لَكَانَ عَلِيٌّ نَبِيًّا وَ لَكِنْ لَا نُبُوَّةَ بَعْدِي»

صفحه

۷۹

بوده است را برشمرده اند. (1)

سپس ادامه می دهد: «(علی) علیه السلام (در طهارت نظیر پیغمبر) صلی الله علیه و آله (است). علت آن هم قول خدای تعالی در آیه تطهیر است». او در ادامه می گوید: «علی از حیث ولایت بر امت، نظیر پیغمبر است و دلیل آن آیه { إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ } (2) می باشد. آنگاه می گوید: «(علی) علیه السلام (در ادای رسالت و تبلیغ نیز نظیر پیغمبر است و دلیل آن هم سوره برائت است)؛ (3) زیرا موقع نزول این سوره بر حضرت خاتم صلی الله علیه و آله، آن آیات را به ابوبکر داد تا در موسم حج بر اهل مکه بخواند. جبرئیل نازل شد و گفت: به جز خودت یا کسی که از اهل تو باشد، کس دیگری نمی تواند این رسالت را ادا کند. پس پیغمبر به امر پروردگار آیات سوره برائت را از ابوبکر گرفت و به (علی) علیه السلام (داد تا در موسم حج آنرا قرائت کند. (4)

امام ثعلبی چنین ادامه می دهد: «آن حضرت در مولای امت بودن نیز، نظیر پیغمبر است و دلیل آن فرموده پیغمبر در غدیر خم می باشد. (5) آنگاه ادامه می دهد: «(علی) علیه السلام (در اتحاد نفسانی نظیر پیغمبر است و نفس علی قائم مقام نفس رسول الله صلی الله علیه و آله (می باشد (6) چنانچه

1. شبهای پیشاور، ص ۲۹۹ «و لا یخفی أنّ مولانا امیر المؤمنین قد شابه النبی فی کثیر بل اکثر الخصال الرضیة و الفعال الزکیة و عاداته و عباداته و أحواله العلیة و قد صحّ ذلك له بالآخبار الصحیحة و الآثار الصریحة و لا یتحتاج إلی إقامة الدلیل و البرهان و لا یفتقر إلی إیضاح حجة و بیان و قد عد بعض العلماء بعض الخصال لأمیر المؤمنین علی التي هو فیها نظیر سیدنا النبی الأمی.»

2. مائده (۵): ۵۵

3. شبهای پیشاور، ص ۳۰۰ «و نظیره فی الطهارة بدلیل قوله تعالی { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ النَّبِئِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا. »

4. کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۳۷؛ کتاب الاربعین، ص ۲۳۷؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۰ «و نظیره فی آیه ولی الامة بدلیل قوله { إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ. }

5. کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۳۷؛ کتاب الاربعین، ص ۲۳۷؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۰ «و نظیره فی کونه مولی الامة بدلیل قوله: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ.»

6. کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۳۷؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۰ «و نظیره فی مماثلة نفسيهما و أنّ نفسه قامت مقام نفسه) علیه السلام (و أنّ الله تعالی اجري نفس علی مجري نفس النبي صلی الله علیه و آله سلم، فقال { فَمَنْ حَاجَبَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنفُسَنَا وَ أَنفُسَكُمْ. } ...

صفحه

۸۰

خداوند در آیه مباحله علي را به منزله نفس آن حضرت قرار داده است «(1) و بالاخره: «و علي عليه السلام (در باز بودن در خانه اش به مسجد نظير پيغمبر است (2) و همانند پيامبر خدا، اجازه ورود به مسجد در حال جنب بودن را دارد. «(3) او در تائيد اين ويژگي اميرالمؤمنين علي عليه السلام (مي گويد: بخاري و مسلم در صحيحين خود از پيغمبر صلي الله عليه وآله (نقل مي کنند: «احدي بجز من و علي نمي تواند در حال جنب بودن وارد مسجد شود. «(4) كه اعطاي اين ويژگي به علي عليه السلام (توسط پيامبر خدا به امر خداوند، بخاطر اين بود كه آن بزرگوار در حدي از طهارت و قداست روح قرار داشتند كه جنابت نمي توانست موجب كدورتی و يا تنزل معنوي در آن روح گردد.

به هر حال بسياري از علماي اهل سنت، از جمله جلال الدين سيوطي و امام احمد ثعلبي و سبط بن جوزي از ابوذر غفاري و از اسماء بنت عميس (همسر ابوبكر) نقل مي كنند كه در روزي كه پيغمبر هم تشریف داشتند، نماز ظهر را در مسجد به جاي آوردیم، سائلي از راه رسيد و تقاضاي كمك نمود. هيچ كس به جز علي عليه السلام (به او جوابي نداد. علي عليه السلام (در حال ركوع اشاره به انگشترش كرد و به سائل اجازه داد انگشتر را از

1. مراد از اتحاد نفساني با پيامبر خدا از حيث مجازي است نه حقيقي، و منظور از آن تساوي روح و کمالات به جز در مقام نبوت و شرايط آن مثل نزول وحی و احکام است.

2. به دستور پيغمبر درهاي تمامي خانه هاي افراد كه به مسجد راه داشت بسته شد به جز خانه هاي علي و پيغمبر. البته عده اي چون ابوهريره بر اين عقیده اند كه تمامي درهاي ورودی به مسجد بسته شد به جز خانه پيغمبر و ابوبكر! كه حال اينگونه راويان حديث معلوم است. ولي كساني چون امام حنبل و حاكم نيشابوري و ترمذي و حدود ۱۷ نفر از بزرگان اهل سنت باز بودن در خانه علي به مسجد را مسجل مي دانند كه اسامي آن ها در صفحات ۳۰۲ و ۳۰۳ كتاب شهبای پيشاور آورده شده است.

3. كشف الغمة، ج ۱، ص ۳۳۷؛ شهبای پيشاور، ص ۳۰۱ «و نظيره في فتح بابيه في المسجد كفتح باب رسول الله صلي الله عليه وآله (و جوازه في المسجد كجوازه و دخوله في المسجد جنباً كحال رسول الله صلي الله عليه وآله (علي السواء.»

4. المعجم الكبير، ج ۲۳، ص ۳۷۳؛ العمده، ۱۷۷؛ كشف اللثام، ج ۱، ص ۳۸۴؛ الحقائق الناضره، ج ۳، ص ۴۹؛ شهبای پيشاور، ص ۳۰۴ «لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يُجِيبَ فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا أَنَا وَ عَلِيٌّ» البته اين حديث را اهل سنت از طريق ابو هريره براي ابوبكر نقل کرده اند ولي سند آن براي اميرالمؤمنين علي عليه السلام (در ۲۵ مورد اهل سنت حتي از عمر بن الخطاب و ابن عباس و ابن عمر و سعد بن ابوقاص و جابر بن عبدالله نقل کرده اند و چون اين يك مورد بيشتري نمي تواند باشد حديث ابوهريره رد مي شود.

صفحه

۸۱

دستش بيرون آورد. سپس پيغمبر رو به آسمان کرده فرمود: «پروردگارا! برادرم موسي از تو سؤال كرد و گفت سینه مرا فراخ گردان و وظيفه ام را در تبليغ رسالت آسان نما و... و برادرم هارون را در كار من شريك گردان. پس آيه اي كه تقاضاي ايشان را پذيرفته بود از جانب خداوند نازل شد كه: از طريق وزارت و همدستي برادرت هارون، بازوي ترا محكم ساختيم و قدرت و حكومتي را به شما داديم كه هرگز به شما دست نيابند. «(1) آنگاه پيغمبر ادامه داد: «خداوندا! من محمد برگزيده تو هستم. پس سینه ام را گشاده گردان و وظيفه ام را آسان نما. براي من از اهل من وزيري قرار ده كه او علي باشد و پشت مرا به وجود او محكم گردان.» (2)

ابوذر غفاري مي گويد: هنوز دعاي پيامبر صلي الله عليه وآله (تمام نشده بود كه جبرئيل نازل گرديد و آيه {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ} (3) را بر آن حضرت قرائت نمود. بنا بر اين چنين استنتاج مي شود كه دعاي پيغمبر مستجاب شده و علي عليه السلام (به وزارت پيامبر خدا صلي الله عليه وآله (برگزيده شده است.

ابن عباس نیز می‌گوید: صدای منادی را شنیدم که گفت: «ای احمد! آنچه که خواستی به تو عطا شد.» (4) پس پیغمبر دست علی(علیه السلام) را گرفت و فرمود: دست هایت را به سوی آسمان بلند کن و از خدای خود چیزی بخواه تا به تو عنایت کند. علی(علیه السلام) (نیز چنین دعا کرد: «خدایا! برای من نزد خود عهده‌ی قرار ده و نزد خود مودت و محبت را

1 مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۰۹؛ نظم در السمطین، ص ۸۷؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۷

«اللهم إنَّ أخِي موسى سألَكَ فقال { رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي } ... و اشركه في أمرِي فَأَنْزَلَ عَلِيَهُ قِرْآنًا نَاطِقًا سَنَشْهَدُ عَضْدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكَ مَا سُلْطَانًا فَلَا يَصْلُونَ إِلَيْكَمَا». در المنثور، تفسیر ثعلبی. ابن جوزی، خواص الأئمّه.

2 تاویل الآیات، ج ۱، ص ۱۵۱؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۷ «اللهم و أنا مُحَمَّدٌ صَفِيكُ وَ نَبِيكُ فَاشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي عَلِيًّا أَخِي أَشَدُّ بِهِ أَرْزِي.»

3 مائده (۵): ۵۵. مطالب السؤال از محمد بن طلحه شافعی، منقبه المطهرین از حافظ ابو نعیم. مسند أحمد بن حنبل.

4 مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۵۶؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۸۴؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۸ «یا أحمد قد أوتيت ما سألت.»

صفحه

۸۲

پدید آر» (1) پس جبرئیل نازل شد و آیه شریفه را { إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وِدًّا }؛ آنان که ایمان آوردند و نیکوکار شدند خدای مهربان آن‌ها را محبوب می‌گرداند (2) بر پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) خواند.

وقتی که اصحاب از این قضیه متحیر و متعجب شدند، پیغمبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: «از چه چیزی متعجب شده‌اید؟ قرآن چهار قسمت است. یک ربع آن مخصوص ما اهل بیت، یک ربع قرآن حلال، ربع دیگر آن حرام و ربع دیگر فرایض و احکام است. به خدا سوگند کرامت‌های قرآن در باره علی(علیه السلام) نازل گردیده است.» (3) بنابراین همانطور که موسی کلیم الله در غیبت چهل روزه خود، امتش را به خود وانگذازد و هارون را که بر همه بنی اسرائیل برتر و افضل بود، وصی و خلیفه خود قرار داد تا در فقدان خود امر نبوت مختل نگردد؛ پیغمبر خاتم(صلی الله علیه و آله) (نیز به طریق اولی باید مردم را در غیاب خود و پس از رحلتش، وانگذازد و شریعت را به دست افراد جاهل، نسپارد تا هر کس به میل خود در آن تصرف کند.

به همین جهت تصریح کرده‌اند: «همان گونه که هارون در غیبت موسی خلیفه و جانشین او بود، علی(علیه السلام) هم در غیبت من خلیفه و جانشین من باشد. البته برخی بر این تصورند که این حدیث، جنبه تشویقی و خصوصی داشته و عمومیت ندارد و چنین استدلال می‌کنند: پیغمبر(صلی الله علیه و آله) (علی(علیه السلام) را در غزوه تبوک برای مدت معینی به خلافت برگزید و چون علی دلتنگ آن حضرت شده بود، پیغمبر آن بیانات را از باب تشویق و رفع دلتنگی علی(علیه السلام) فرمود. در پاسخ این قبیل افراد باید گفت: غزوه تبوک یکی از

مواردی بوده که پیغمبر چنین بیانی را فرموده است. ایشان در مواردی دیگر از جمله در مراسم مؤاخات در مکه و نیز در مدینه و هر جای دیگری که مقتضی بود همین

1 شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۶۶؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۸ «اللهم اجعل لي عندك عهداً و اجعل لي عندك وداً.»

3شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۸۴؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۹ «مما تتعجبون . إن القرآن أربعة أرباع فربع فينا أهل البيت خاصة و ربع في أعدائنا، و ربع حلال و حرام، و ربع فرائض و أحكام و إن الله أنزل في علي كرائم القرآن.»

صفحه

۸۳

جمله را می فرمود.

نکته پایانی این که امام غزالی، ابن ابی الحدید و جارالله زمخشری از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) حدیثی را نقل می کنند که فرمود: «علمای امت من مانند انبیای بنی اسرائیل اند» (1) یا «علمای امت من برتر از انبیای بنی اسرائیل اند.» (2)

وقتی که به فرموده پیامبر گرامی اسلام، علمای ما مساوی یا حتی برتر و افضل از انبیای بنی اسرائیل باشند، آیا شخصی مثل امیرالمؤمنین(علیه السلام) از انبیا بالاتر نمی باشند؟!

1المکاسب، ج ۳، ص ۵۵۱ و ج ۴ ص ۴۱۵؛ منیة الطالب، ج ۲، ص ۲۳۳؛ نهج الفقاهه، ص ۲۹۹؛ شبهای پیشاور، ص ۴۷۲ «علماء أمّتي كأنبياء بني إسرائيل.»

2بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۰۴؛ بلغة الفقيه، ج ۳، ص ۲۲۹؛ الذریعة. ج ۱۶، ص ۲۲۸؛ شبهای پیشاور، ص ۴۷۳ «علماء أمّتي أفضل من أنبياء بني إسرائيل.»

صفحه

۸۴

باز بودن درهای مسجد برای ابوبکر یا امیرالمؤمنین

پرسش: حدیث انسداد درهای مسجد برای همه جز امیرالمؤمنین در بعضی از منابع اهل سنت برای ابوبکر وارد شده! آیا دلیلی از کتب اهل سنت برای اثبات آن برای امیرالمؤمنین وجود دارد؟

پاسخ: برای اطلاع بیشتر به کتب زیر از کتب اهل سنت مراجعه شود:

امام احمد حنبل در ۳ مورد در مسند، ج ۱، ص ۱۷۵؛ ج ۲، ص ۲۶؛ ج ۴، ص ۳۶۹.

نسائی در سنن - خصائص العلوی.

حاکم نیشابوری در مستدرک، ج ۳، ص ۱۱۷ و ۱۲۵.

سبط بن جوزی در تذکره، ص ۲۴ و ۲۵.

به نقل کتاب شبهای پیشاور ص ۳۰۲، در سی مدرک از معتبرترین کتب اهل سنت آمده و بالاخره یوسف گنجی شافعی در باب ۵۰ کفایة الطالب آن را « حدیث عال» خوانده (از نظر تواتر سند) و آن حدیث چنین است:

«سَدُّوا الأبواب كُلَّهَا إِلَّا بابَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ أَوْماً بَيَّدهُ إِلَيَّ بابَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ»...

آنگاه اضافه می کنند، علت آن این است که پیامبر می داند علی و فاطمه و اولادش به نص قرآن تطهیر شده اند. «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...»

دلیل جعلی بودن روایت در شأن دیگران، نفی مطلق است که پیامبر از سایر درب ها فرموده اند و یا باید همه راویان روایت خبر فوق الذکر کاذب باشند که بسیاری از ائمه اهل سنت در بین این ها هستند. روایت دیگر از عمر بن الخطاب است که حاکم در ص ۱۲۵ مستدرک و سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۶ ص ۲۱۰ ینابیع الموده از مسند احمد بن حنبل و خطیب خوارزمی ص ۲۶۱، مناقب ابن حجر در صواعق ص ۷۶ و... نقل کرده اند.

عمر گفت: به علی سه خصلت داده شده که اگر یکی از آن ها به من داده می شود

صفحه

۸۵

برای من بهتر بود از حیوانات سرخ مو!

۱. پیامبر دخترش فاطمه (علیها السلام) را به ازدواج او در آورد.

۲. همه درها به مسجد بسته شده، جز در خانه علی و آرام گرفت در مسجد همان طور که برای پیامبر حلال بود.

۳. پرچم روز خیبر به او داده شد (او فرمانده لشکر شد).

صفحه

۸۶

دلایل بیعت نکردن امت اسلام و صحابه با علی (ع) بعد از وفات پیامبر

پرسش: اگر وصی بودن و ولایت علی (علیه السلام) صحت و عمومیت دارد چرا امت اسلام و مخصوصاً اصحاب پیامبر بعد از وفات ایشان، از بیعت با امام علی (علیه السلام) امتناع نموده و با دیگری بیعت کردند؟

پاسخ: حضرت موسی کلیم الله به صراحت و روشنی، برادرش جناب هارون را خلیفه و جانشین خود قرار داد. ایشان بنی اسرائیل را که بیش از هفتاد هزار نفر بودند جمع نموده و به آن ها تأکید کرد که هارون جانشین و خلیفه من است و همگی بایستی امر او را اطاعت کنید. وقتی که ایشان برای مدت کوتاهی به کوه طور به میهمانی پروردگار رفت، تکلیف مردم کاملاً مشخص شده بود و باید در این ایام از هارون تبعیت می کردند. هنوز مدت یک ماه از غیبت موسی سپری نشده بود که فتنه سامری برپا شد و بین مردم اختلاف پیش آمد. پس از آن که سامری، گوساله طلا را به آن ها نشان داد، بنی اسرائیل دسته دسته هارون، خلیفه مسلم خود را که از جانب موسی تعیین شده بود، رها نموده و در اطراف سامری اردو زدند. در مدت کوتاهی، هفتاد هزار نفر از همان قوم بنی اسرائیل که خلافت هارون را با گوش خود از حضرت موسی شنیده بودند و وجوب اطاعت

هارون برایشان بدیهي بود، هارون را رها کرده و گرفتار دسیسه سامري گوساله پرست شدند. حتي وقتي که هارون آن ها را منع کرد، در صدد قتل وي بر آمدند. آن قدر هارون اذیت شد که در برگشت از کوه طور، نزد موسي رفت و شکایت و درد دل نمود. این شکایت در قرآن مجید چنین آمده است { إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي }؛ این قوم مرا خوار و ضعیف ساختند و می خواستند مرا به قتل برسانند. (1)

آیا می توان تمرد قوم بني اسرائيل از هارون، و روي نمودن آن ها به گوساله پرستي را دليل بر بطلان خلافت هارون و در نتیجه بر حق بودن سامري دانست؟ آیا می توان

1 اعراف (۷): ۱۵۰ .

صفحه

۸۷

گفت: اگر خلافت هارون بر حق بود، بني اسرائيل به سامري و گوساله پرستي روي نمی آوردند؟ آیا می توان گفت بني اسرائيل نص صريحي از موسي نداشته اند؟ حال آن که این قوم در شرايطي که خلافت و حقانيت هارون را خود - از زبان موسي شنیده بودند تمرد و سرپیچی نمودند.

حال اگر این سابقه تاریخي با سرگذشت امیرالمؤمنین(علیه السلام) (بعد از وفات پیامبر مقایسه شود، معلوم می گردد که عمل پیامبر گرامی اسلام، نسبت خود و علي(علیه السلام) را چون نسبت موسي به هارون تلقی کردن، بدون حکمت نبوده است. زیرا آن حضرت همان سرگذشت هارون را برای علي(علیه السلام) پیش بینی می کرد. بعد از وفات رسول الله، همان جماعتي که مکرر از آن حضرت و با صراحت، جانشینی علي(علیه السلام) را شنیده بودند، علي را رها کرده و به پیروي از هوای نفس، حب جاه و مقام و بر اساس عداوت با بني هاشم، تشکیلات مخصوصي را سازماندهی کردند و به قول امام غزالي از علمای اهل سنت «حق را پشت سر انداخته و به جهالت اولیه برگشتند». این قوم نه تنها از علي(علیه السلام) برگشتند بلکه بر در خانه علي(علیه السلام)، آتش هم بردند. آن ها با تهدید و فشار، آن حضرت را به مسجد آوردند و او را بر سر دو راهی «بیعت با خلیفه» یا «قتل و گردن زدن» قرار دادند. علي(علیه السلام) خود را به قبر مبارک پیغمبر رساند و خطاب به پیغمبر، همان کلمات هارون را گفت { إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي. (1) }

آیا این شباهت تاریخي دليل بر عدم حقانيت علي(علیه السلام) و بطلان خلافت او است؟

به طور کلي براي پاسخ به این سؤال می توان به عوامل زیر اشاره داشت:

1- وجود منافقین در بین مردم که ایمان آن ها یا ناقص بود یا اصلاً ایمان نداشتند و خود را برای فرصت هاي بعدی آماده کرده بودند.

2- جو خفقان بوجود آمده بعد از سقیفه به حدی بود که هیچکس حتی حق نقل حدیث از پیامبر را نداشت و غیر از مؤمنین شجاع کسی سفارشات پیامبر را دنبال نمی کرد، به طوري که بدعت هاي زیادی گذاشته می شد و جز اقلیتی همه می پذیرفتند!

1 اعراف (۷): ۱۵۰ .

صفحه

۸۸

3- وجود کینه بین افرادی که بستگانشان در جنگ ها توسط امیرالمؤمنین(علیه السلام) کشته شده بودند.

4. دقت در عدالت از طرف امیرالمؤمنین که کمتر کسی یارای همراهی با آن را داشت.

5. امیرالمؤمنین حاضر به باج دهی به هیچ یک از سران قبایل و افراد با نفوذ و گذشتن از اصول نبودند و تنها برای ایشان حفظ اسلام مطرح بود که از هیچ اقدامی در این راستا فروگذار نمی کردند.

با وجود این همه روایت با سندهای متواتر و فوق حد تواتر از طریق اهل سنت، اینک ما سؤال می کنیم که چرا اصحاب پیامبر، علی(علیه السلام) را کنار گذاشتند و دیگران را سر کار آوردند!!؟

اگر این روایات دروغ باشد پس دیگر اهل سنت از سنت پیامبر(صلي الله عليه وآله) چه چیزی دارند؟

اگر راست است ولی آن ها (اصحاب پیامبر) نشنیده بودند، پس چگونه چراغ هدایتند که «اصحابی کالنجوم بآیهم اقتدیتم اهتدیتم»

اگر راست است و آن ها شنیده اند و مخالفت کرده اند پس چگونه اصحاب پیامبر خدا همگی را عدول می دانند؟!؟

وبالآخره ما هستیم و روایات نبوی که حجت است به نص قرآن ما { وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ }... و ما هستیم و عمل صحابه که عمل آن ها هیچ حجیتی ندارد و هیچ آیه ای به حجیت افعال آن ها دلالت نمی کند.

صفحه

۸۹

پیامبر(ص) در کجا و چه زمانی علی(ع) را به جانشینی خود برگزید؟

پرسش: چه زمانی و در کجا پیغمبر(صلي الله عليه وآله) صراحتاً علی(علیه السلام) را به خلافت و جانشینی خود برگزیده است؟

پاسخ: اولین روزی که خاتم الانبیاء(صلي الله عليه وآله) نبوت خویش را آشکار ساخت، به خلافت علی(علیه السلام) تصریح نمود که به «حدیث الدار» معروف است. چنانچه امام احمد حنبل در مسند، محمد بن جریر طبری در «تاریخ الامم والملوک» و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه و حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیاء و بسیاری دیگر نقل نموده اند: زمانی که آیه شریفه { وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (1) } نازل شد پیامبر(صلي الله عليه وآله) (چهل نفر از اشراف، بزرگان و خویشاوندان خود را در منزل عمومی خویش، ابوطالب دعوت کرد و به علی(علیه السلام) فرمود: برای میهمانان یک ران گوسفند و مقداری نان و شیر (تقریباً ۳ کیلو) تهیه نماید. وقتی که اشراف و بزرگان قریش بر سر سفره نشستند، به هم نگاه کردند و با خنده می گفتند: محمد(صلي الله عليه وآله) (حتی غذای یک نفر را هم آماده نکرده است. حضرت فرمود: «کلوا بسم الله: با نام خداوند متعال بخورید». حضار تا توانستند غذا خوردند و پس از سیر شدن، دست از غذا کشیدند، اما همچنان غذا تمام نشده بود. آن ها بعدها به یکدیگر گفتند: «این مرد شما را با این غذا سحر و جادو نمود.»(2)

آنگاه حضرت برخاسته و لب به سخن گشود که قسمتی از فرمایشات ایشان چنین است: «ای فرزندان عبد المطلب! خدای تعالی مرا بر عموم مردم و مخصوصاً بر شما مبعوث گردانید. من شما را به دو کلمه دعوت می کنم که بر زبان سبک و آسان، ولی در ترازوی اعمال شما سنگین و گران است، با گفتن این دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید، تا جمیع امور در اختیار شما قرار گیرد. با این دو کلمه وارد بهشت می شوید و از



2 مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۰۶؛ تاویل الایات، ج ۱، ص ۳۹۴؛ نظم در السمطین، ص ۸۳  
نهج الایمان، صص ۲۳۸ و ۲۳۹؛ شبهای پیشاور، ص ۳۱۸ «هذا ما سحرکم به الرجل»

صفحه

۹۰

دوزخ نجات پیدا خواهید کرد. آن دو کلمه: یکی گواهی به وحدانیت خدا و دیگری گواهی به رسالت من است. بنابراین اولین کسی که دعوت مرا اجابت و یاری نماید او برادر من، وزیر من، وارث من و خلیفه بعد از من خواهد بود.» (1)

ایشان آخرین جمله را سه بار تکرار نمود. در هر بار به جز علی (علیه السلام) کسی پاسخ نداد و فقط علی (علیه السلام) می گفت: «ای پیامبر خدا من یاریت می دهم و کمک کار تو می باشم.» (2) پس حضرت او را نوید خلافت داد و فرمود: «به درستی که او برادر من، وصی من و خلیفه من در میان شما می باشد. (3) امام احمد حنبل و میر سید علی همدانی شافعی از پیامبر خدا نقل می کنند که فرمود: «ای علی! تو ذمه مرا بری می کنی و تو خلیفه من بر امت می باشی (4).» این حدیث در بیش از بیست کتاب معتبر اهل سنت ذکر شده که بیش از حد تواتر است (5).

امام احمد حنبل و ابن مغزلی و ثعالبی نیز از حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) نقل می کنند: «همانا که تو برادر من، وصی، خلیفه و ادا کننده دین من هستی (6).» در جایی دیگر ابوالقاسم حسین بن محمد از انس ابن مالک از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) نقل می کند: «به درستی که دوست من، وزیر من، خلیفه من و بهترین کسی که بعد از خود بجای می گذارم تا دین مرا ادا کند و

1 الارشاد، ج ۱، ص ۴۹؛ الانوار العلویه، ص ۳۹؛ شبهای پیشاور، ص ۳۱۸ «یا بنی عبد المطلب إن الله بعثني إلي الخلق كافة و بعثني إليكم خاصة فقال عز و جل { وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ } و أنا أدعوك إلي كلمتين خفيفتين علي اللسان ثقيلتين في الميزان تملكون بهما العرب و العجم و تنقاد لكم بهما الأمم و تدخلون بهما الجنة و تنجون بهما من النار شهادة أن لا إله إلا الله و أني رسول الله فمن يجبني إلي هذا الأمر و يؤازرني عليه و علي القيام به يكن أخي و وصيي و وزيری و وارثي و خليفتي من بعدي.»

2 شبهای پیشاور، ص ۳۱۸ «أنا أنصرک و وزیرک یا نبی الله.»

3 مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱؛ شبهای پیشاور، ص ۳۱۸ «إن هذا أخي و وصيي و خليفتي فيكم.»

4 عيون اخبار الرضا (علیه السلام)، ص ۶۵؛ مسند الامام رضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۱۳۰؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۸۰؛ شبهای پیشاور، ص ۳۱۹ «یا علی أنت تبریء ذمتي و أنت خليفتي علي أمتي.»

5 مسند احمد بن حنبل ص ۱۱۱ و 331 جلد اول - ثعلبی در تفسیر آیه - ابو نعیم حلیه الاولیاء و بیست مدرک از کتب اهل سنت مذکور در ص ۳۱۷ شبهای پیشاور.

6 الصوارم المهرقه، ص ۲۰۹؛ شبهای پیشاور، ص ۳۱۹ «أنت أخي و وصيي و خليفتي و قاضي ديني.»

صفحه

۹۱

و عده مرا وفا کند، همانا علی ابن ابی طالب (علیه السلام) می باشد.» (1)

میر سید علی همدانی شافعی نیز از خلیفه دوم عمر نقل می کند که چون پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بین اصحاب خود عقد اخوت بست، فرمود: «این علی برادر من در دنیا و آخرت، خلیفه من در اهل من، وصی من

در امت من و وارث و ادا کننده دین من است. مال او از من و مال من از اوست. نفع او نفع من و ضرر او ضرر من است. پس هر کس او را دوست دارد مرا دوست داشته، و هر کس با او دشمنی ورزد با من دشمنی داشته است. «(2) باز همان شخص فرمود: «او وزیر و خلیفه من است.» (3)

محمد بن یوسف گنجی شافعی نیز از ابوذر غفاری و او از پیغمبر چنین نقل کرده است: «پرچم علی امیر المؤمنین علیه السلام (در کنار حوض کوثر بر من وارد شود کسی که پیشوای روی و دست و پا سفیدان است و خلیفه من بعد از من است.» (4)

کسانی چون خطیب خوارزمی و ابن مغزلی نیز از پیغمبر نقل کرده اند خطاب به علی (علیه السلام) فرمود: «من و علی از یک نور آفریده شده ایم. خداوند قبل از خلقت آدم آن نور را در صلب آدم قرار داد. پس همواره با هم یکی بودیم تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم. آنگاه نبوت در من و خلافت در علی مقرر گردید.» (5)

1. معجم الکبیر، ج ۶، ص ۲۲۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۰؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۹۸؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۰ «ان خلیلی و وزیري و خلیفتي و خیر من اترک بعدی یقضی دینی و ینجز موعدی علی بن ابی طالب.»

2. الخلاف، ج ۱، ص ۲۸؛ مقام الامام علی (علیه السلام) (ص ۲۲؛ الامام علی) علیه السلام (فی آراء الخلفاء، ص ۸۵؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۰ «هذا علیّ أخي في الدنيا والآخرة و خلیفتي في أهلي و وصیي في أمتي و وارث علمي و قاضي ديني ماله مني مالي منه نفعه نفعي و ضره ضرري من أحبه فقد أحببني و من أبغضه فقد أبغضني.»

3. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۸۸؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۰ «و هو خلیفتي و وزیري»

4. معجم الاوسط، ج ۳، ص ۶؛ الموضوعات، ج ۱، ص ۳۸۹؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۰ «ترد علی الحوض رایة علی امیر المؤمنین و امام الغر المحجلین و الخلیفة من بعدی.»

5. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۳۰۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۶۱؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۲۲۰؛ نهج الايمان، ص ۲۹۲؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۱ «خلقت أنا و علی من نور واحد قبل أن یخلق الله آدم بأربعة آلاف عام فلما خلق آدم ركب ذلك النور في صلبه فلم نزل في شيء واحد حتي افترقنا في صلب عبد المطلب ففي النبوة و في علی الخلافة.»

صفحه

۹۲

محمد بن جریر طبری نیز در «کتاب الولاية» از قول پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) نقل می کند که ایشان در اوایل خطبه غدیر خم فرمود: «جبرئیل از جانب پروردگارا، مرا امر نمود که در این مکان قیام نموده و تمامی مردم، از سفید و سیاه را آگاه سازم که علی ابن ابی طالب (علیه السلام) برادر، وصی، خلیفه و امام بعد از من است. ای جماعت! خداوند علی را به عنوان ولی و امام شما نصب، و طاعت او را بر همه واجب نموده است، قول او جایز و حکم او امضا شده است. هر کس با او مخالفت نماید ملعون و هر کس او را تأیید نماید، مشمول رحمت خدای تعالی خواهد بود.» (1)

همچنین شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع المودة» روایتی را از ابن عباس از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) نقل می کند که در آن بسیاری از صفات مخصوص حضرت امیر (علیه السلام) بیان شده است. هر کدام از این صفات می تواند دلیل و گواهی بر اثبات خلافت ایشان باشد. معنی کامل آن حدیث چنین است «یا علی! تو صاحب حوض منی، صاحب پرچم و لوای منی، حبیب دل، وصی، وارث علم من و خلیفه منی. تو امانت دار مواریث انبیا و امین خدا و تو حجت پروردگار بر تمامی خلق می باشی. تو رکن ایمان، نگهبان اسلام، چراغ ظلمت، نور هدایت، علم و مرفوع برای اهل دنیا هستی. هر کس از تو پیروی کند نجات یابد و هر کس

مخالفت نماید هلاک گردد. ای علی تو راه آشکار و واضح و صراط مستقیم. تو پیشوای سفید رویان، سلطان مؤمنان، آقا و پیشوای همه کسانی هستی که من، آقا و مولای آنان هستم. البته من مولا و آقایی هر مؤمن و مؤمنه ای هستم. هر حلال زاده ای تو را دوست می دارد و به جز حرام زاده، کسی تو را دشمن نمی داند. خداوند هیچ گاه مرا به آسمان نبرد و با من تکلم نکرد مگر آن که فرمود: ای محمد! سلام مرا به علی برسان و به او اعلام کن که او امام دوستان من و نور مطیعان من است. پس ای علی!

1. الغدير، ج ۱، ص ۲۱۵؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۲

«و قد أمرني جبرائيل عن ربي أن أقوم في هذا المشهد و أعلم كل أبيض و أسود أن علي بن أبي طالب أخي و وصيي و خليفتي و الإمام بعدي... معاشر الناس ذلك فإن الله قد نصبه لكم إماما و فرض طاعته علي كل أحد ماض حكمه جائز قوله ملعون من خالفه مرحوم من صدقه.»

صفحه

۹۳

این کرامت گوارای تو باد. (1)

ابوالمؤید موفق الدین که از مشاهیر خطبای خوارزم است، در کتاب «فضائل امیرالمؤمنین» از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) چنین نقل می کند: وقتی در معراج به سدره المنتهی رسیدم از من سؤال شد که محمد! چه کسی را در میان خلق فرمانبردارتر نسبت به خود یافتی؟ عرض کردم: «علی را»، گفتند به راستی که درست پاسخ دادی. آنگاه از من سؤال شد که «آیا برای خود خلیفه ای انتخاب نموده ای تا مقاصد تو را به مردم برساند و بندگان مرا از کتابم تعلیم دهد». عرض کردم: پروردگارا! هر کس را تو انتخاب نمایی من هم او را اختیار خواهم کرد. پس خطاب آمد که من علی را از برای تو خلیفه و وصی اختیار کردم و او را به علم و حلم خود مفتخر نمودم. او امیر مؤمنان است و به حق، که نه در گذشته و نه در آینده احدی با چنین مقام و منزلتی نخواهد آمد. (2)

همچنین صلاح الدین صفدی در «وافی بالوفیات» گفته است: «پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بر امامت علی (علیه السلام) صراحت نموده و آن حضرت را به امامت برگزید. صحابه نیز آن را می دانستند؛ اما عمر بن الخطاب امامت و خلافت علی (علیه السلام) را به خاطر ابوبکر کتمان نمود.» (3)

1. [ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۳۹۷؛ خلاصة عیقات الانوار، ج ۹، ص ۲۷۹؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۲] «یا علی أنت صاحب حوضی و صاحب لوائی و منجز عداتی و حبیب قلبی و وارث علمی و أنت مستودع موارث الأنبياء و أنت أمين الله في أرضه و أنت حجة الله علي بريته و أنت ركن الإيمان و أنت مصباح الدجي و أنت منار الهدی و أنت العلم المرفوع لأهل الدنيا من تبعك نجا و من تخلف عنك هلك و أنت الطريق الواضح و أنت الصراط المستقیم و أنت قائد الغر المحجلین و أنت يعسوب المؤمنین و أنت مولی من أنا مولاة و أنا مولی كل مؤمن و مؤمنة لا یحبك إلا طاهر الولادة و لا یبغضك إلا خبیث الولادة و ما عرج بي ربّي عزّ و جلّ إلي السماء قط و كلمني ربي إلا قال لي يا محمد أقرئ عليا مئي السلام و عرفه أنه إمام أولیائی و نور أهل طاعتي فهنيئاً لك يا عليّ هذه الكرامة.»

2. المناقب، ص ۳۰۳؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۳

«فهل اتخذت لنفسك خليفة يؤدي عنك و يعلم عبادي من كتابي ما لا يعلمون، قال: قلت اختر لي فإن خيرتك خير لي، قال: قد اخترت لك علياً فاتخذة لنفسك خليفة و وصياً و نحتله علمي و حلمي و هو أمير المؤمنین حقاً لم يئله أحد قبله و لا أحد بعده». فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام)، فصل ۱۹، ص ۲۴۰

3 بیت الاحزان، ص ۱۲۳؛ شبهای پیشاور، صص ۳۲۳ و ۳۲۴ «نص النبى(صلى الله عليه وآله (علي أن الإمام علي - و عینه - و عرفت الصحابة ذلك ولكن كتمه عمر لأجل أبي بكر رضي الله عنهما.»

صفحه

۹۴

بسیاری از علمای اهل سنت از جمله سبط ابن جوزی و سلیمان بلخی حنفی و خطیب خوارزمی و... از قول خلیفه دوم از رسول گرامی اسلام(صلى الله عليه وآله (نقل می کنند: «اگر تمام درختان قلم، دریاها مرکب، جنیان حسابگر و آدمیان نویسنده شوند باز هم نمی توانند فضائل علی ابن ابی طالب(علیه السلام (را بر شمرند.»

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست \*\*\* که تر کنی سر انگشتان و صفحه بشماري

از طرفی امام احمد حنبل، طبرانی و سیوطی، از پیامبر خدا(صلى الله عليه وآله (نقل کرده اند: «علی با قرآن و قرآن با علی است. این دو تا کنار حوض کوثر از هم جدا نمی شوند. علی از من است و من از علی هستم. هر کس علی را سب نماید مرا سب نموده و هر کس مرا سب کند خدا را سب کرده است.»(1)

آنگاه وضعیت معاویه و جانشینان او که تا زمان عمر بن عبد العزیز دستور دادند در منابر بر امیرالمؤمنین و فرزندانش اهانت کنند روشن می شود.

خلاصه احادیث این موضوع برای آشنائی بیشتر عبارتند از:

1 حدیث الدار یوم الانذار:

این حدیث را در بیست مدرک معتبر علمای اهل سنت از طرق مختلف نقل کرده اند: از جمله احمد بن حنبل در ۳ محل از مسند، ثعلبی در تفسیر آیه انذار، طبرانی در تفسیر و در تاریخ الامم ابی الحدید از سکافی و ابن اثیر، ابونعیم در حلیه، حمیدی در جمع، بیهقی در سنن ودلائل، حلبی در سیره، نسائی در خصائص، حاکم در مستدرک، بلخی حنفی در ینابیع و گنجی شافعی در کفایه می باشند.

اصل حدیث قبلاً ذکر شد، در پایان حدیث حضرت فرمود: هر کس دعوت مرا امروز بپذیرد برادر من، وزیر من، وارث من، خلیفه بعد از من خواهد بود. هیچکس پاسخ نداد. امیرالمؤمنین سه بار پاسخ دادند ای پیامبر خدا من شما را یاری می کنم. پیامبر

1 [سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۲۹۷؛ النص والاجتهاد، صص ۱۰ و ۱۴۴؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۴۶، مستدرک حاکم نیشابوری، ص ۱۲۴ ج ۳، کنز العمال ص ۱۵۳ ج ۶ - ابن حجر مکی ص ۷۴ صواعق محرقة - تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۱۱۶ و...، شبهای پیشاور، ص ۳۳۰ «علی مع القرآن والقرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. علی مئی و أنا من علی من سبه فقد سبني و من سبني فقد سب الله.»

صفحه

۹۵

فرمودند: تو وصی و خلیفه بعد از من هستی «اطلاق بعد» بلا واسطه را می رساند.

2. حدیث منزلت:

پیامبر در چند مورد فرمودند: یا علی تو برای من بمنزله هارون هستی برای موسی، مگر این که بعد از من پیامبری نیست که این حدیث را به طرق مختلف علمای اهل سنت نقل کرده اند که به بیست طریق می رسد و شرح آن گذشت.

3. حدیث غدیر:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بازگشت از آخرین حج تمام حجاج را جمع کرده و طی خطبه مفصلی فرمود هر کس من مولای اویم علی مولای اوست، این حدیث فوق حد تواتر است از طرق اهل سنت و شیعه و در طول چهارده قرن در توصیف این واقعه اشعار زیادی سروده شده است که برای تفصیل به کتاب الغدیر مراجعه شود.

4. احمد بن حنبل در مسند و علی شافعی در مودة القربی و دیگران از پیامبر نقل می کنند: ای علی تو ذمه مرا بری می کنی و تو خلیفه من بر امت من هستی.

5. احمد بن حنبل از طرق متعدد و مغالزی شافعی در مناقب و ثعلبی در تفسیر نقل می کند: پیامبر (صلی الله علیه و آله) (به امیرالمؤمنین) علیه السلام (فرمودند: تو برادر من و وصی من و خلیفه من و اداء کننده دین من هستی).

6. همدانی شافعی در مودة القربی از عمر بن الخطاب نقل می کند پیامبر فرمود: این علی برادر من در دنیا و آخرت و خلیفه من در خانواده من و وصی من در امت من و وارث علم من، ادا کننده دین من، مال او از من و مال من از او، نفع او نفع من، ضرر او ضرر من، کسی که او را دوست دارد مرا دوست داشته و کسی که با او دشمنی کند با من دشمنی کرده است.

7. نسائی صاحب یکی از صحاح سته نقل می کند پیامبر بعد از حدیث منزلت هارونی به امیرالمؤمنین فرمود: تو خلیفه من بر هر مؤمن بعد از من هستی

8- علی مع الحقّ و الحقّ مع علی حیث دار؛ علی با حق است و حق با علی هر چه (روزگار) بگردد (1).

---

... [مسند احمد حنبل و تفسیر فخر رازی و...]

صفحه

۹۶

ایمان علی (ع) تحقیقی بود یا تقلیدی؟

پرسش: با وجود این که علی (علیه السلام) اولین کسی است که اسلام آورد. ولی چون ایشان کودک نابالغی بود، ایمان آوردنش تقلیدی بوده است. اما بقیه خلفا که پیر ورزیده و جهان دیده و صاحب عقل کامل بوده اند به طور تحقیقی ایمان آورده اند. آیا ایمان تحقیقی آن ها افضل از ایمان تقلیدی علی (علیه السلام) نیست؟

پاسخ: در تاریخ آمده است که علی (علیه السلام) (به دعوت پیغمبر خدا) صلی الله علیه و آله (لیبک گفته و اسلام آورده است. این نقل قول، مورد قبول همه فرقه های اسلامی چه شیعه و چه سنی است. حال باید بررسی نمود که آیا پیغمبر (صلی الله علیه و آله) (می دانسته است که بر نوجوان نابالغ تکلیفی نیست؟! چنانچه نمی دانسته

است، پس نسبت جهل به حضرت پیامبر داده ایم. و اگر با وجود این که می دانسته، تکلیفی بر نابالغ نیست و او را به اسلام دعوت کرده است، پس کار بیهوده و عبثی انجام داده است. در این صورت، نسبت لغو و عبث به ایشان داده ایم. بنابراین در هر دو حالت مرتکب کفر شده ایم، زیرا در قرآن مجید آمده است: { وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ }؛ پیامبر خدا به هوای نفس سخن نمی گوید: آنچه می گوید: وحی است که به او رسیده است. (1)

پس قطعاً پیغمبر(صلی الله علیه و آله (علی) علیه السلام (را لایق، قابل و آماده دعوت می دانسته و زمینه ایمان را در او دیده است که او را به اسلام دعوت نموده است. اگر این زمینه در دیگران بیشتر و بهتر بود، چه بسا آن ها را زودتر به اسلام دعوت می کرد.

از طرف دیگر، نه تنها خردسالی و کم سن و سال بودن، با کمال عقل و اراده منافاتی ندارد، بلکه بلوغ سنی فقط برای احکام شرعی لازم است و برای امور عقلانی شرط سنی وجود ندارد. بدیهی است که ایمان آوردن نیز از امور عقلانی است. بنابراین ایمان آوردن (علی) علیه السلام (در خردسالی از فضایل آن حضرت به شما می رود. همان گونه که قرآن

---

. 1 انجم (۳): ۳ و ۴

صفحه

۹۷

---

مجید از زبان عیسی بن مریم - طفل تازه به دنیا آمده - می فرماید: { قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا }؛ به درستی که من بنده خاص خدا می باشم و خداوند کتاب آسمانی و شرف نبوت را به من عطا فرموده است. (1) در آیه دیگری از همان سوره درباره حضرت یحیی می فرماید: { يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَأَنْتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا }؛ در کودکی به حضرت یحیی مقام نبوت را بخشیدیم. (2) پس آیا می توان اعطای این فضیلت و مقام به یحیی و عیسی را قبل از رسیدن به سن بلوغ، تقلیدی و تلقینی و فاقد اعتبار دانست؟ یقیناً این گونه نیست، زیرا مطابق آیات قرآن برای آن ها فضیلت محسوب می شود. بنابراین می توان نتیجه گرفت که ایمان آوردن در خردسالی برای امام (علی) علیه السلام (نیز فضیلت می باشد.

از طرف دیگر، چنانچه ایمان آوردن سه خلیفه اول از ایمان آوردن (علی) علیه السلام (افضل و برتر می بود از پیامبر خدا به دور و بعید است که در مجلسی که ابوبکر، عمر و ابو عبیده جراح در آن حاضر بودند دست بر شانه (علی) علیه السلام (زده و فرمود: «ای علی تو اولین مؤمنی هستی که ایمان آوردی و اولین مسلمی هستی که مسلمان شدی و تو برای من، به منزله هارون نسبت به موسی هستی» (3)؛ پیامبری که همه معتقدیم بجز وحی سخنی نمی گوید. { وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى } و چون حضرت هارون خلیفه بلا فصل حضرت موسی بوده منظور پیامبر(صلی الله علیه و آله (این بوده که حضرت (علی) علیه السلام (خلیفه بلا فصل پیامبر(صلی الله علیه و آله (است.

طبری در تاریخ خود به نقل از سعد ابن ابیوقاص، در پاسخ سؤال پسرش می نویسد: «ابوبکر پس از آن که بیش از پنجاه نفر اسلام آوردند، مسلمان شد. عمر نیز پس از اسلام آوردن ۴۵ مرد و ۲۱ زن مسلمان شد.» بنابراین می توان گفت که «اسلام

---

. 1 مریم (۱۹): ۳۰

. 2 مریم (۱۹): ۱۲

3 مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۹۰ و ج ۳ ص ۳۷۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۳۳؛ ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص ۵۸؛ شیهای پیشاور، ص ۳۹۶ «یا علیّ أنت أولّ المؤمنین و أولّهم إسلاماً و أنت متّی بمنزلة هارون من موسی». این حدیث را بارها عمر خلیفه دوم نقل کرده است.

صفحه

۹۸

علی(علیه السلام)از «فطرت»، و اسلام آن ها از «کفر و شرک» بوده است. یعنی آن ها از کفر و شرک و بت پرستی بیرون آمده و به اسلام گرویده اند، در حالی که علی(علیه السلام) حتی لحظه ای تمایل به کفر و شرک نداشته است.»

به همین دلیل، پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرماید: «برترین مرد عالمیان در زمان من علی(علیه السلام) می باشد.» (1) این حدیث را میرسید علی همدانی - فقیه شافعی - در کتاب «مودة القربی» نقل کرده است. همچنین محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۴ کتاب کفایة الطالب از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) چنین نقل می کند: «سبقت گیرندگان همه امت ها در ایمان و توحید سه نفر بودند که شرک به خدا نیاورند. این سه تن علی ابن ابی طالب(علیه السلام) و حبیب نجار - صاحب یاسین - و حزقیل - مؤمن آل فرعون - بودند که راست کرداران نیز بودند و علی ابن ابی طالب(علیه السلام) افضل آن ها بود.» (2)

1 بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۴۹؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۹۸؛ شیهای پیشاور، ص ۳۹۹ «أفضل رجال العالمین فی زمانی هذا علی»

2 مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۹۰؛ بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۲۰۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۵، ص ۲۰؛ شیهای پیشاور، ص ۳۹۸ «سباق الأمم ثلاثة لم یکفروا بالله طرفة عین خریبل مؤمن آل فرعون و حبیب النجار صاحب یاسین و علی بن ابی طالب(علیه السلام) و هو أفضلهم.»

صفحه

۹۹

چرا شیعیان به سه شرط انتخاب خلیفه گردن نمی نهند؟

پرسش: در انتخاب خلیفه اول سه شرط رعایت گردیده است که عبارتند از: «اجماع مسلمین»، «سن» و «جهان دیده بودن» و نیز حدیثی که عمر نقل کرده که «سلطنت و نبوت در یک خاندان جمع نمی شود». این سه، شروط اصلی برای حقانیت خلافت بعد از پیغمبر است. زیرا از پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) نقل شده است که «امت من بر خطا (گمراهی و ضلالت) اجتماع نمی کنند.» (1) چرا شیعیان به این حق گردن نمی نهند؟

پاسخ:

الف - اجماع:

با فرض صحت این حدیث، موارد زیر قابل توجه است:

در این حدیث چون کلمه امت با «بای متکلم» همراه شده، بدین معنا است که عموم امت من، بر راه خطا و گمراهی نمی روند. یعنی هر گاه همه امت پیغمبر بر انجام کاری اتفاق نظر داشتند آن کار خطا نخواهد بود. این مطلب یعنی «اجتماع بدون استثنا» به نتیجه خواهد رسید، مورد قبول ما است. چون خداوند همواره در میان امت، افرادی را قرار داده که حق با آن ها است و قادرند حق را تشخیص دهند و به آن عمل کنند. یعنی همیشه حجت و نماینده خدا در میان آن ها می باشد و همراهی همه با هم به معنای همراهی بقیه با آن ها است و بدین دلیل از خطا رفتن امت جلوگیری می کنند. اما در عین حال به هیچ عنوان، این حدیث بر این که پیغمبر حق تعیین خلافت را از خود ساقط و به امت واگذار کرده باشد، دلالت ندارد. بنابراین همواره حق تعیین جانشین و خلیفه از آن پیغمبر بوده و با اینگونه احادیث، این حق ساقط نمی گردد.

بنابراین با این فرض محال که پیغمبر چنین حقی را به اجماع امت واگذار کرده

---

1. اللمع في اصول الفقه، ص ۲۴۶؛ شبهای پیشاور، ص ۴۸۰ «لا تجتمع أمتي علي الخطاء - لا تجتمع أمتي علي الضلالة.»

---

صفحه

۱۰۰

باشد، باید همگی مسلمین در تعیین خلافت دخیل بوده و اتفاق نظر داشته باشند تا اجماع حاصل گردد. یا حداقل بایستی همه مسلمین جمع شوند و برای تعیین خلیفه رای خود را داده باشند و کسی که اکثریت آراء را داشته باشد به عنوان خلیفه انتخاب گردد. همان طور که الان در تمامی دنیا برای انتخاب رئیس جمهور عمل می کنند و افراد حائز اکثریت را به عنوان رئیس جمهور بر می گزینند. اما آنچه که بعد از وفات پیغمبر و در محل سرپوشیده کوچکی به نام «سقیفه» اتفاق افتاد تا ابوبکر را به خلافت رسانند، دلالت بر اجماع مسلمین نداشته و یا خیلی خوشبینانه تر - به قول اهل سنت - بر اجماع عقلا، اکابر و صحابه رسول الله (صلي الله عليه وآله) هم دلالت ندارد.

در تاریخ مورد قبول شیعه و سنی چنین آمده است: بلافاصله بعد از فوت پیامبر، هنگامی که بنی هاشم سرگرم غسل و کفن و دفن پیغمبر بودند، عده ای از انصار در محلی به نام سقیفه بنی ساعده جمع شدند تا درباره جانشین پیامبر خدا (صلي الله عليه وآله) (مشورت نمایند. محمد بن جریر طبری در تاریخ خود می نویسد: خبر به گوش عمر رسید و او خود را به در خانه پیامبر (صلي الله عليه وآله) رسانید، ولی وارد خانه نشد تا بقیه صحابه که سرگرم مراسم تغسیل و کفن و دفن رسول الله (صلي الله عليه وآله) بودند او را نبینند. برای ابوبکر پیغام فرستاد که امر مهمی پیش آمده و زودتر خودت را به من برسان. ابوبکر به قاصد گفت: الان فرصت بیرون آمدن ندارم. عمر قاصد را دوباره برگرداند و گفت: امر بسیار مهمی پیش آمده که وجود تو خیلی لازم است. بالاخره ابوبکر بیرون آمد و عمر قضیه اجتماع انصار در سقیفه را به منظور تعیین جانشین پیامبر خدا برای ابوبکر بازگو کرد. دو نفری به سمت سقیفه به راه افتادند و در بین راه ابو عبیده جراح (1) را دیدند و او را نیز با خود بردند و با عجله به سقیفه رسیدند. در آنجا صحبت هایی رد و بدل شد. ابوبکر با تیزی و زیرکی پیش دستی نمود و خلافت را به ابو عبیده و عمر تعارف کرد. آن ها هم تعارفش را به خود او برگرداندند و گفتند: تو بزرگتر و اولی هستی.

از سوی دیگر، در طرف مقابل، سعد بن عباده که از قبیله خزرج بود و قصد امارت

---

1. ابو عبیده گورکن بود.

---

صفحه

۱۰۱



را داشت، موجب شد تا عمر و ابو عبیده فوراً با ابوبکر بیعت کنند و مسلمین را در مقابل عمل انجام شده قرار دهند. چند نفر دیگر از حضار که از قبیله اوس بودند از روی عداوتی که با قبیله خزرج داشتند نیز با ابوبکر بیعت نمودند. موقعی که این خبر به گوش اسامه بن زید رسید، فوراً خود را به مسجد رسانید و فریاد برآورد که این چه غوغایی است که شما برپا نموده اید و خلیفه تراشی می کنید؟ شما چکاره این امت هستید که بدون مشورت مسلمانان اقدام به تعیین و انتخاب خلیفه می کنید؟ عمر جهت استمالت و پوزش از اسامه جلو رفت و گفت: کار تمام شده و خیلی ها بیعت کرده اند (منظور خودش و ابو عبیده و معدودی از قبیله اوس بود) و تو هم با ابوبکر بیعت نما! اسامه با ناراحتی گفت: پیغمبر خدا مرا بر شما امیر قرار داده و از این امارت هم معزول نشده ام. چگونه امیری که پیغمبر خدا برگزیده است بیاید و با مأمور خود بیعت نماید؟!؟

در این مکان کوچک که تعداد بسیار محدودی جمع شده بودند، نه فقط همه مسلمین، بلکه حتی اکابر و بزرگان صحابه نیز در آنجا حضور نداشتند. بسیاری از اهل سنت معتقدند که به دلیل حیاتی بودن امر خلافت، فرصت خبر رسانی به بقیه صحابه در مناطق مختلف، مانند یمن و شام و مکه وجود نداشته است. در پاسخ به این بهانه اهل سنت باید گفت: حتی محمد بن جریر طبری در تاریخ خود معتقد است که فقط دو قبیله اوس و خزرج می خواستند برای خود امیر تعیین کنند.

علاوه بر این، اردوی لشکر اسلام به فرماندهی اسامه بن زید در همان نزدیکی مدینه بود. در این اردو هم عمر و هم ابوبکر تحت فرماندهی اسامه بودند. چگونه عمر و ابوبکر توانستند خود را به سقیفه برسانند ولی دیگر بزرگان همین اردو، از جمله خود اسامه را به دلیل ضیق وقت دعوت نکرده و بی خبر گذاشتند!!؟ بنابراین به همان دلیل که عمر و ابوبکر توانستند از اردوگاه جدا شده و خود را به سقیفه برسانند، می توانستند در همان زمان و بدون فوت وقت بقیه صحابه ای را که در آن اردوگاه بودند مطلع نموده و به سقیفه بیاورند.

بنابراین، از عدم اطلاع رسانی به صحابه و لشکر اسامه می توان دریافت که برنامه و توطئه از پیش طراحی شده ای در حال تکوین و اجرا بوده است. از طرفی دیگر علی ابن

صفحه

۱۰۲

ابی طالب (علیه السلام) که فضایل او مورد اتفاق همه مسلمین است و عضو بسیار مؤثر جامعه مسلمین بود، و نیز عباس عموی پیامبر که شیخ القبیله بود و بسیاری دیگر از بنی هاشم که مورد تأیید پیامبر بودند، و در مدینه هم حاضر بودند را بی اطلاع گذاردند. حال اگر نقشه ای از قبل طراحی نشده بود، چرا عمر وارد خانه پیغمبر نشد تا قضیه را علناً به اطلاع همه بنی هاشم و صحابه برساند و از همه آن ها استمداد نماید؟ آیا ابوبکر عقل کل منحصر به فرد امت بود؟ و بقیه جزو صحابه به حساب نمی آمدند و عترت پیامبر بیگانه بودند؟ و لذا نباید آن ها را مطلع می کرد!!

بنابراین آنچه که اتفاق افتاد انتخاب و تعیین خلیفه به وسیله سه نفر بود (ابوبکر، عمر و ابو عبیده) و بعد به تدریج، عوام الناس به آن ها پیوستند. ولی همچنان صحابه و عترت پیامبر از بیعت با خلیفه منسوب آن ها امتناع می کردند. در کجای دنیا، این همه مصلحت اندیشی سراغ دارید که به بهانه مصلحت اندیشی، امت و اسلام را منحصر به این سه نفر کنند و آن را اجماع بنامند؟

آیا این عقیده قابل قبولی است که سه نفر یا بیشتر، در پایتخت یک مملکت جمع شوند و برای بقیه، رییس جمهور و خلیفه تعیین نمایند؟! آنگاه تبعیت بقیه افراد را واجب پندارند؟ جالب تر این که همه افرادی که در آینده نیز خواهند آمد تحت بیعت و راه آن خلیفه باشند. به طوری که پس از 1400 سال همگی را موظف به این تبعیت بدانند. چنانچه کسانی حتی در فکر و عقیده (نه در عمل) با آن ها مخالف باشند و از آن ها اطاعت و تبعیت نکنند آن ها را مهدور الدم، رافضی و کافر بخوانند!

با کدام قانون و با چه حقی این سه نفر (ابوبکر و عمر و ابو عبیده)، و یا اصلاً همه معدود کسانی که در سقیفه جمع شده بودند را باید اجماع مسلمین بخوانیم؟ در صورتی که بین اجماع، اکثریت و اقلیت، تفاوت فاحشی وجود دارد. اجماع یعنی اتفاق نظر همه افراد بدون حتی یک نفر مخالف و یا ممتنع. اکثریت یعنی بیش از نیمی از افراد شرکت کننده و اقلیت یعنی کمتر از نیمی از جمعیت شرکت کنندگان.

لذا با این تعاریف باید گفت: در میان شرکت کنندگان در سقیفه، نه تنها اجماعی به وقوع نیبوست بلکه از ترس این که سعد بن عبادہ - بزرگ قبیله خزرج - خلافت را به

دست نگیرد، عمر و ابو عبیده جراح و قبیله اوس، سیاسی بازی نموده و با ابوبکر بیعت کردند.

حتی در خود مدینه سعد بن عبادہ انصاری و اولاد و قبیله اش، بسیاری از خواص صحابه، تمام بنی هاشم و دوستان آن ها و نیز علی ابن ابی طالب (علیه السلام) تا شش ماه، همچنان به مخالفت ادامه داده و زیر بار بیعت نرفتند.

بنابراین با مختصر مطالعه ای می توان دریافت که در خود مدینه منوره - که پایتخت حکومت اسلامی آن زمان بود - چنین اجماعی (حتی اجماع اکابر و بزرگان صحابه) هرگز به وقوع نیبوست. بلکه بسیاری از صحابه و رجال به مسجد رفته و با ابوبکر، مجادله و بحث کردند. ابن حجر عسقلانی، بلاذری و نیز محمد خاوند شاه در روضه الصفا، اسامی ۱۸ نفر از بزرگان صحابه که با ابوبکر مخالفت نموده و بیعت نکردند را چنین ذکر کرده اند:

1. سلمان فارسی

2. ابوذر غفاری

3. مقداد بن اسود کندي

4. عمار یاسر

5. خالد بن سعید ابن العاص

6. بریده الاسلامی

7. ابی بن کعب

8. خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین (لقبی که پیغمبر به او داد)

9. ابوالهیثم بن التیهان

10. سهل بن حنیف

11. عثمان بن حنیف ذوالشهادتین

12. ابویوب انصاری

13. جابر بن عبدالله انصاری

14. حذیفه الیمان

15. سعد بن عبادہ

16. قیس بن سعد

17. عبدالله بن عباس

18. زید بن ارقم

یعقوبی در تاریخ خود می افزاید که افراد دیگری چون :

19. علی ابن ابی طالب (علیه السلام)

02- عباس بن عبد المطلب

21. فضل بن عباس

22. زبیر بن العوام بن العاص

23. براء بن عازب

24- مقداد بن عمر

نیز با ابوبکر بیعت نکردند و شیعه علی (علیه السلام) شدند.

با توجه به مطالب فوق، این گونه انتصاب خلیفه، توسط سه نفر در سقیفه را باید اولین کودتای عالم اسلام نامید که تاریخ آن را ثبت کرده است. امام فخر رازی نیز در «نهایة الاصول» به صراحت می گوید: «هرگز در خلافت ابوبکر و عمر اجماع واقع نشد تا پس از کشته شدن سعد بن عبادہ، اجماع منعقد گردید».

اگر اجماع اتفاق می افتاد باید حداقل، عترت و اهل بیت پیامبر (که در حدیث ثقلین

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا فَقَدِ نَجَوْتُمْ وَ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهَا أَبَدًا» رو حدیث سفینه» مثل اهل بیته کمثل سفینه نوح، من توسل بهم نجا و من تخلف عنهم هلك «آن ها را میزان و ملاک نجات دانسته اند، در آنجا حضور می داشتند.

از طرف دیگر، بر اساس همین احادیث، چون تشکیل دهندگان سقیفه از اهل بیت و عترت پیامبر دوری گرفته اند، اهل هلاک می باشند. ابن حجر نیز در کتاب «صواعق»، درباره لزوم توجه به اهل بیت رسالت و عترت طاهره (علیه السلام) (دو حدیث از ابن سعد از پیامبر نقل می کند:

صفحه

۱۰۵

«من و اهل بیتم درختی در بهشت هستیم که شاخه های آن در دنیا است. پس هر کس که بخواد راهی به سوی خدا بیابد، باید به آن ها تمسک جوید(1)».

و نیز «در هر دوره برای امت من عدولی از اهل بیت من وجود دارد که تحریف گمراهان، ادعای مدعیان باطل و تاویل جاهلین را از دین اسلام دور می نماید. به درستی که بدانید امامان شما، پیشوایان شما هستند که شما را به سوی خدای تعالی هدایت می کنند. پس دقت کنید که پیشوایان شما چه کسانی هستند(2)».

لذا مجدداً یادآوری می نماید که به دلیل وجود اهل بیت پیامبر و عترت او در میان امت - که هرگز به گمراهی نمی روند - و در هر دوره ای این حجت ها در روی زمین وجود دارند، اجماع امت پیامبر به گمراهی و خطا نمی رود. لیکن در قضیه سقیفه، بیعت کنندگان راه خود را از اهل بیت پیامبر جدا کردند و در نتیجه به گمراهی رفتند.

اکنون به بررسی چگونگی رفتار با افرادی که بیعت نکردند خواهیم پرداخت تا ماهیت به اصطلاح «اجماع مسلمین» روشن تر گردد.

ابن عبدالبر قرطبی که از بزرگان علمای اهل سنت است در کتاب «استیعاب» و نیز ابن حجر مکی می گویند: سعد بن عبادہ انصاری که خود مدعی مقام خلافت بود، هرگز با ابوبکر و عمر بیعت نکرد و آن ها هم در ظاهر متعرض او نشدند. وی که صاحب قبیله بزرگی بود، از ترس این که در بین مسلمین شورش و بلوایی بر پا نشود به شام رفت و در آنجا سکنی گزید. به تحریک یکی از بزرگان شام، شبانه به او تیراندازی شد و او را کشتند. قاتل او را پیدا نکردند و زدن تیر را به اجنه نسبت دادند(3).

---

1. [ینابیع المودة لذوي القربى، ج ۲، ص ۴۳۹؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۳] «أنا و أهل بيتي شجرة في الجنة و أغصانها في الدنيا فمن شاء أن يتخذ إلي ربّه سبيلاً فليتمسك بها»

2. النص والاجتهاد، ص ۱۳۸؛ کتاب الاربعین، ص ۳۷۸؛ ینابیع المودة لذوي القربى، ج ۲، ص ۱۳۵؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۳ «في كلّ خلف من أمّتي عدول من أهل بيتي ينفون عن هذا الدين تحريف الضالين و انتحال المبطلين و تأويل الجاهلین إلا و إنّ أنتمکم و فدکم إلي الله عزّوجلّ فنظروا من توفدون.»

3. قاتل سعد بن عبادہ و زنده تیر خالد بن ولید بود. او در ابتدای حکومت ابوبکر، مالک بن نویره را کشت و همسر او را تصرف کرد و مغضوب خلیفه واقع شد. خالد چون می خواست در دوره خلافت عمر خود شیرینی کند، شبانه به سعد بن عبادہ انصاری تیر اندازی کرد تا خود را نزد خلیفه پاک سازد.

---

صفحه

۱۰۶

اما در مورد بیعت علی(علیه السلام)، همانطور که بخاری در جلد سوم صحیح و مسلم در جلد پنجم صحیح خود می نویسند، بیعت علی بعد از وفات فاطمه(علیهم السلام) بوده است. فاطمه(علیهم السلام) هم چند ماه پس از رحلت پیغمبر فوت کرده است. مسعودی در مروج الذهب می گوید:

«هیچ یک از بنی هاشم تا وقتی که فاطمه(علیهم السلام) (وفات یافت، با ابوبکر بیعت نکردند.»

علی(علیه السلام) (را هم با زور شمشیر، آتش زدن خانه اش و تهدید به گردن زدن، مجبور به بیعت با ابوبکر کردند. حداقل ۱۲ نفر از مورخین اهل سنت، خیر فوق را نقل کرده اند. برای مثال:

1. ابو جعفر بلذری؛

2. احمد بن یحیی بن جابر البغدادی؛

3. ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه(1)؛

4. محمد بن جریر طبری؛

5. ابن خزابه در کتاب غرر؛

6. ابن عبد ربه در جزء سوم عقد الفرید؛

7. ابو محمد عبدالله ابن مسلم بن قتيبة بن عمرو الباهلي الدينوري در جلد اول تاريخ الخلفا الراشدين:

8. احمد بن عبدالعزيز جوهری؛

9. ابو وليد محب الدين محمد بن الشحنة الحنفي در كتاب «روضة المناظر في اخبار الاوائل والاواخر» و

10. ابي الحسن علي بن الحسين مسعودي در كتاب «اثبات الوصيه» مضمون اين خبر را با مختصر تفاوتی چنین روايت کرده اند(2):

«ابوبکر به عمر گفت: برو آن ها را بياور تا با من بيعت کنند. اگر از آمدن هم خودداري کردند با آن ها قتال کن. پس عمر همراه اسيد بن خضير و سلمه بن اسلم و عده اي ديگر به در خانه فاطمه(عليها السلام) رفتند. آن ها با خود هيضم بسياري بر در خانه فاطمه(عليها السلام)

---

1. ج 2، ص 60؛ ج 1، ص 143

2. اثبات الوصيه، ص 143؛ الوافي بالوفيات، ج 6، ص 17؛ الملل والنحل، ج 1، ص 57

---

صفحه

107

برند. بني هاشم از جمله عباس عموي پيغمبر و علي(عليهم السلام) و زبير (1) در آنجا بودند. عمر گفت: بيرون آييد و با خليفه، ابوبکر بيعت کنيد و گر نه شما را مي سوزانم. به فاطمه(عليها السلام) نيز گفت: هر که در خانه است بيرون کن. زبير شمشير کشيد و عمر گفت: اين سگ را بگيريد. شمشيرش را گرفتند و بر سنگ کوبيدند و شکست. بني هاشم از بيرون آمدن امتناع مي کردند. عمر هيضم طلبيد و گفت: به خدائي که جان عمر در قبضه قدرت او است يا بيرون آييد، يا خانه را با هر که در آنجا است مي سوزانم. مردم گفتند: يا اباحفص! - کنيه عمر اباحفص بود - فاطمه(عليها السلام) در اين خانه است. عمر در پاسخ گفت: هر کس در آنجا باشد مي سوزانم. پس همه به جز علي(عليه السلام) (بيرون آمدند. عمر جهت چاره جويي نزد ابوبکر برگشت. ابوبکر اشخاص ديگري را چند بار فرستاد ولي مايوس برگشتند. مجدداً عمر با جماعتي ديگر بر خانه فاطمه(عليها السلام) هجوم بردند و چون دق الباب کردند، فاطمه(عليها السلام) (با صدای بلند گفت: «اي پدر و اي پيامبر خدا! بين بعد از تو از عمر و ابوبکر به ما چه مي رسد و چگونه ما را ملاقات مي کنند.» مردم با صدای شنيدن ناله و گريه فاطمه(عليها السلام) برگشتند، ولي همچنان عمر و عده ديگري در آنجا باقي ماندند. بالاخره علي(عليه السلام) (را به اجبار و زور به سوي ابوبکر کشيدند. بني هاشم هم با او مي آمدند و ناظر قضايای بودند. چون به نزد ابوبکر رسيدند؛ ابوبکر از علي(عليه السلام) (خواست تا بيعت کند. امام علي(عليه السلام) (فرمود: من به اين مقام بر حق ترم و با شما بيعت نخواهم کرد. اگر از خدا مي ترسيد بايد به حق ما اعتراف نماييد. سپس عمر گفت: تا بيعت نکني دست از تو بر نخواهم داشت. علي(عليه السلام) (در پاسخ عمر گفت: خوب با يکديگر ساخته ايد، امروز تو براي او کار مي کني و فردا او آن را به تو بر مي گرداند. آنگاه امام خطاب به مردم گفت: به خدا سوگند که ما اهل بيت به اين امر بر حق تر هستيم و شما نبايد از حق دور شويد. عمر، علي(عليه السلام) (را تهديد کرد که اگر بيعت نکني گردنت را خواهم زد. ابوبکر به عمر گفت: مادامي که فاطمه(عليها السلام) (هست او را اکراه نمي کنيم. سپس امير المؤمنين(عليه السلام) (بدون اين که بيعت کند، برگشت و خود را به قبر پيغمبر

---

1. امام علي(عليه السلام) (درباره زبير مي فرمايند: زبير هميشه با ما بود تا پسرانش بزرگ شدند و او را از ما برگرداندند.

رسانید و با گریه و ناله عرض کرد { إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَأَنَّهُمْ يَقْتُلُونِي } (1); مردم مرا ضعیف ساختند و خواستند مرا بکشند».

پس از آن، علی(علیه السلام) به خانه خود نزد فاطمه(علیها السلام) برگشت. بعد از مدتی ابوبکر و عمر جهت جلب رضایت فاطمه(علیها السلام) به خانه او آمدند؛ ولی فاطمه(علیها السلام) فرمود:

«به خدا سوگند شما دو نفر مرا اذیت کردید، و در هر نماز شما را نفرین می‌کنم تا پدرم را ببینم و نزد او از شما شکایت کنم».

سپس فاطمه(علیها السلام) ادامه داد:

«به خدا تا زنده ام (تا با خدا ملاقات نمایم) با عمر حرف نخواهم زد.» پس از رحلت فاطمه(علیها السلام) (علی(علیه السلام) را دوباره مجبور به بیعت کردند.

بنابراین با تعجیلی که در روز سقیفه نمودند، و چند ساعت تأمل و درنگ نکردند تا مراسم تغسیل و تدفین پیامبر تمام شود، و حداقل علی(علیه السلام) - که به فرموده پیامبر جدا کننده حق و باطل است - و نیز عموی بزرگوار پیامبر - که شیخ القبیله بود - بیایند هر صاحب فکری نسبت به آنچه در سقیفه رخ داد بدبین می‌شود و پیش خود خواهد گفت: توطئه ای در کار بوده است، و امروز پس از ۱۴۰۰ سال این اختلاف ها پیش نمی‌آمد.

اما توطئه از این قرار بود: چنانچه صبر می‌کردند تا افرادی از اردوی اسامه یا از قبیله بنی هاشم در سقیفه حاضر شوند، نام علی(علیه السلام) (و عباس هم به عنوان یک داوطلب، مورد وثوق پیغمبر برده می‌شد. با شواهد و قرائنی که در اختیار بود، کلاه خلافت نصیب ابوبکر و عمر نمی‌شد و خلافت به صاحب آن یعنی علی(علیه السلام) (می‌رسید. لذا درنگ را جایز ندانسته و گفتند: تا طرفداران علی(علیه السلام) (و سایر بزرگان، مشغول غسل و کفن و دفن پیغمبرند باید لباس خلافت را به تن حاضرین و بقیه مسلمین را در مقابل عمل انجام شده قرار داد.

احادیث و اخباری که پیامبر تصریح در خلافت امیرالمؤمنین فرمود و همه را علمای اهل سنت بعضی تا حد تواتر نقل کرده اند که در صفحات (95) - (۸۹) گذشت.

۱. همان جمله ای که هارون به برادرش موسی در بازگشت از کوه طور گفت و در سوره طور (۵۲): آیه ۱۵۰ آمده است.

ب - سن بالای ابوبکر:

چنانچه سن، یکی از شرایط خلافت می‌بود بزرگتر و مسن تر از ابوبکر و عمر بسیار بودند. محققاً ابوقحافه (پدر ابوبکر) که در آن زمان حیات داشت از خود ابوبکر مسن تر بود و در نتیجه، باید او را به عنوان خلیفه بر می‌گزیدند. و او همین مورد را در نامه ای به پسرش ابوبکر نوشته بود، لذا این دلیل عملاً و منطقاً نمی‌تواند درست باشد.

اما از نظر تجربه و جهان دیدگی، اگر این شرط نیز باید رعایت می‌شد و از شرایط خلافت می‌بود، باید رسول الله(صلی الله علیه وآله) (در زمان حیات خویش به آن جامه عمل می‌پوشانید. در صورتی که می‌دانیم وقتی رسول الله(صلی الله علیه وآله) (در غزوه تبوک عازم حرکت بود، در غیاب خود، علی(علیه السلام) (را

نایب و خلیفه خود قرار داد. ایشان در آن زمان به علی(علیه السلام) فرمود: «تو در اهل بیت من، در خانه من و در محل هجرت من خلیفه من هستی (1)» «لذا باید این ایراد را به پیغمبر وارد کرد که چرا با وجود شیوخ با تجربه و جهان دیده، علی جوان و کم سن و سال را خلیفه خود قرار داد؟ چرا در موقع فرستادن آیات اول سوره براءت بر اهل مکه، پیرمرد جهان دیده را از وسط راه برگردانده و علی جوان را مامور آن کار بزرگ نمود؟ یا چرا برای هدایت اهل یمن از وجود چنان شیوخ با تجربه ای استفاده نکرد و امیرالمؤمنین(علیه السلام) را مامور هدایت اهل یمن نمود؟»

ج - نبوت و سلطنت:

اما در پاسخ به قول عمر مبنی بر این که سلطنت و نبوت در یک خاندان جمع نمی شود (2) باید گفت: اولاً خلافت و امامت، سلطنت و پادشاهی نیست بلکه ادامه نبوت و جزو لاینفک آن است. به همان دلیلی که هارون برادر حضرت موسی از خلافت برکنار نبود، علی(علیه السلام) نیز نباید از خلافت رسول الله(صلی الله علیه و آله) برکنار باشد. آشکارترین و روشن ترین دلیل بر رد حدیث منسوب به عمر بن الخطاب، عمل و پیشنهاد خود او برای نامزدی علی(علیه السلام) (بعد از خلافت خودش می باشد، تا این که بالاخره علی(علیه السلام) خلیفه چهارم شد و

1 کتاب السقیفة، ص 62؛ شبهای پیشاور، ص 496 «فأنت خلیفتی فی اهل بیتی و دار هجرتی.»

2 نساء (4): 54

صفحه

110

همه اهل سنت او را به عنوان خلیفه چهارم قبول دارند. لذا بسیار عجیب است که با مبنا قرار دادن این اصل، خلافت (سلطنت!) بلافاصله علی(علیه السلام) را رد می کنند ولی خلافت بافاصله همان شخص را قبول می کنند. بالاخره دلیل محکم تر استناد به آیه شریفه { أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَيَّ مَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مَلَكًا عَظِيمًا }؛ آیا مردم به آنچه خدا به فضل خود آن ها را بر خوردار نموده است حسد میورزند. پس به تحقیق ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و به آن ها ملک (حکومت) بزرگ عطا نمودیم» می باشد. از آنجایی که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) هرگز بر خلاف نص صریح قرآن سخنی نمی گوید پس این آیه، دلیل بر رد سخن عمر است. یعنی خلافت و نبوت می توانند (و باید) و ممکن است در یکجا جمع گردند. همانطور که محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب 44 کفایة الطالب از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) نقل می کند «و او پادشاه مؤمنین است و او باب من است که می آید. او بعد از من، خلیفه من است(1)».

1 لسان المیزان، ج 3، ص 283؛ میزان الاعتدال، ج 2، ص 3؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 42، ص 43؛ شبهای پیشاور، ص 499 «و هو یعسوب المؤمنین و هو بابی الذی أوتی منه و هو خلیفتی من بعدی.»

صفحه

111

علی(ع) فاروق و جداکننده ی حق و باطل

پرسش: چرا و به چه استنادی علی(علیه السلام) را فاروق و جدا کننده حق و باطل می خوانید؟

پاسخ: دلیل این ادعای شیعیان، فرمایشات پیغمبر(صلي الله عليه وآله) است که با استناد به منابع اهل سنت درباره آن بحث می شود.

بسیاری از علمای اهل سنت، چون شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۶ ینابیع الموده، ابو جعفر احمد بن عبدالله شافعی، میر سید علی همدانی شافعی در مودة القربی و همچنین محمود بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب، حدیثی را به نقل از ابوذر غفاری از رسول گرامی اسلام(صلي الله عليه وآله) نقل می کنند که آن حضرت چنین فرمود: «به زودی بعد از من فتنه ای برپا می شود، پس اگر چنین شد شما ملزم هستید که با علی بن ابی طالب باشید چون او اولین کسی است که مرا می بیند و روز قیامت با من مصافحه می کند. او با من در مرتبه ای بلند و عالی است. او جدا کننده بین حق و باطل است(1)».

محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السؤل»، بیهقی در «سنن» و نورالدین مالکی در «فصول المهمه» از ابن عباس و سلمان فارسی نقل می کنند که پیامبر خدا(صلي الله عليه وآله) با دست مبارک خود به سوی علی ابن ابی طالب(علیه السلام) اشاره کرده و فرمود:

«به درستی که علی اول کسی است که به من ایمان آورده و اول کسی است که روز قیامت با من مصافحه می کند. و این علی، صدیق و راستگوی بزرگ است و او فاروق این امت است که حق و باطل را جدا می کند(2)».

---

1. ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۱، ص ۳۸۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۵۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۸۷؛ شهبای پیشاور، ص ۴۹۷ «ستکون من بعدی فتنه فإذا کان ذلک فالزموا علی بن ابی طالب فإنه أول من یرانی و أول من یصافحنی یوم القیامة و هو الصدیق الأكبر و هو فاروق هذه الأمة یفرق بین الحق و الباطل».

2. المعجم الكبير، ج ۶، ص ۲۶۹؛ مناقب امیر المؤمنین علی(علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۶۷؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۰۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۱؛ شهبای پیشاور، ص ۴۹۸ «هذا أول من آمن بي و أول من یصافحنی یوم القیامة و هذا فاروق هذه الأمة یفرق بین الحق و الباطل».

---

صفحه

۱۱۲

امام احمد حنبل در مسند و امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود از پیامبر خدا(صلي الله عليه وآله) چنین نقل می کنند:

«علی همراه حق و حق همراه علی است هر جا حرکت کند(1)»

و یا فرمایش دیگری مبنی بر: «علی با حق و حق با علی(علیه السلام) است. علی(علیه السلام) به طرف حق می رود، هر گونه که حق حرکت کند(2)». از این دو حدیث می توان استنباط نمود: کسی که همواره با حق باشد و یا حق همراه او باشد، ملاک تشخیص حق نیز می باشد.

در پایان به ذکر یک واقعه تاریخی بسنده می کنیم:

وقتی به ابو ایوب اعتراض کردند و از او پرسیدند که چرا به طرف علی بن ابی طالب(علیه السلام) رفتی و با ابوبکر بیعت نکردی؟ ابویوب در پاسخ گفت: روزی خدمت پیغمبر رسیدم پس از مدتی عمار یاسر هم وارد شد و از آن حضرت سؤالی پرسید. حضرت رسول(صلي الله عليه وآله) ضمن صحبت هایش فرمود: «ای عمار! اگر تمامی مردم به راهی بروند و علی به تنهایی راه دیگری را در پیش گیرد، پس به راهی که علی ابن ابی طالب(علیه السلام) می رود برو. ای عمار از همه مردم بی نیاز شو؛ زیرا علی(علیه السلام) تو را از



راه هدایت باز نگرداند و تو را به راه هلاکت و گمراهی راهنمایی نکند. ای عمار! اطاعت علی اطاعت من و اطاعت من اطاعت خدا است(3)».

1 مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۶۰؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۹ «علی مع الحق و الحق مع علی حیث دار.»

2 بحار الانوار، ج ۲۸ ص ۱۹۰؛ مجمع النورین، ص ۷۳؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۹ «علی مع الحق و الحق مع علی یمیل مع الحق کیف مال.»

3 السقیفة، ص ۶۷؛ شبهای پیشاور، ص ۵۰۶

«یا عمار إن سلك الناس کلهم وادياً و علی وادياً فاسلك وادي علی و خل عن الناس، یا عمار علی لا یردک عن هدی ولا یدلک علی ردی، یا عمار طاعة علی طاعتي و طاعتي طاعة الله»؛ حلیه الاولیاء، حافظ ابو نعیم؛ مطالب السنول، محمد بن طلحه شافعی؛ ینابیع المودة، باب ۴۳، سلیمان بلخی حنفی، ج ۲، ص ۲۸۷؛ مودة القری، مودت پنجم، میر سید علی همدانی شافعی؛ بلاذری - تاریخ و...

صفحه

۱۱۳

بهشت پاداش محب علی(ع) و گریه کننده بر حسین(ع)

پرسش: بعضی عقاید و احادیث شیعیان مانند «کسی که بر حسین گریه کند بهشت بر او واجب می شود» یا «دوست داشتن علی(ع) علیه السلام (حسنه ای است که هیچ گناهی به آن ضرر نمی رساند» باعث ترویج فساد و فحشا در بین شیعیان نمی گردد؟ آیا می توان گفت: کسی که در هر سال، فقط چند قطره اشک برای حسین بن علی(ع) علیه السلام(می ریزد مثل این است که تازه متولد شده و همه گناهان گذشته او پاک می شود، و جایگاهش بهشت است؟

پاسخ: اولاً، اگر به اعتقاد سؤال کننده، اشاعه فساد و فحشا در بین شیعیان به دلیل وجود این احادیث و اعتقادات باشد باید در مذاهب و ادیانی که چنین احادیثی وجود ندارد، این قبیل گناهان و معاصی دیده نشود. حال آن که در بین سایر ادیان الهی و نیز مسلمین سایر مذاهب، این گونه معاصی به چشم می خورد و حتی بیشتر هم دیده می شود.

ثانیاً این احادیث فقط منحصر به کتب علمای شیعه نیست، بلکه امام احمد حنبل در مسند، خطیب خوارزمی در فصل ششم مناقب، سلیمان قندوزی حنفی در باب 42 ینابیع الموده و بسیاری از علمای اهل سنت، از انس بن مالک و معاذ بن جبل از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) روایت کرده اند که:

«دوستی علی بن ابی طالب(ع) علیه السلام (حسنه ای است که هیچ گناهی به آن آسیب نمی رساند. دشمنی با ایشان نیز گناهی است که با وجود آن هیچ کار خیری نمی تواند مفید واقع شود(1)».

همچنین از رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه و آله) آورده اند:

«دوستی علی ابن ابی طالب(ع) علیه السلام (گناهان را می خورد، همانطور که آتش، هیزم را در

1. [ینابیع المودة لذوي القربى، ج ۱، ص ۳۷۵ و ج ۲، صص ۷۵، و ۲۹۲؛ القوائد والعلویات، ص ۱۲۲؛ شبهاي پيشاور، ص ۵۲۵ «حَبَّ عَلِيَّ حَسَنَةً لَا يَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ وَ بَغْضَ عَلِيٍّ سَيِّئَةٌ لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ.»]

صفحه

۱۱۴

کام خود فرو می کشد(1)».

گناهان به دو نوع کبیره و صغیره تقسیم می شود. در قرآن مجید از گناهان صغیره با عنوان سیئه نام برده شده است. چنانچه در قرآن مجید می فرماید { إِنَّ تَجَنُّبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ تُكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا }؛ اگر از گناهان بزرگی که نهی شده اید دوری نمایید از بقیه گناهان شما چشم پوشی نموده و شما را به مقام بلند و نیکو خواهیم رسانید(2)».

ثالثاً وجود این گونه احادیث از نا امیدی مسلمانان پیشگیری می کند، هر چند که موجب امید بی پایان نیز نمی گردد. وقتی که افراد معتقد، گرفتار هوی و هوس شده و مرتکب سیئه ای شوند، ممکن است شیطان آن ها را وسوسه نماید که دیگر در های رحمت الهی به رویتان بسته شده است و در نتیجه به آن ها تلقین کند که دیگر کنترل نفس، مفهومی ندارد و موجب طغیان و سرکشی آن ها شود و سرانجام آن ها را به سمت و سوی گناهان کبیره سوق دهد. بنابراین برای آمرزش گناهان، باید ابزار و وسایلی باشد که از آن جمله حب علی(ع) السلام (و اولاد علی است).

البته باید یاد آور شد که محب علی(ع) السلام (نیز کسی است که پا جای علی(ع) السلام (بگذارد و عملاً و قولاً به دنبال ایشان برود. اما چون عصمت، مخصوص مقام نبوت و امامت است، نمی تواند در عمل همانند علی(ع) السلام (شود. لذا حداقل باید مرتکب معاصی و گناهان کبیره نشود و بر انجام گناهان صغیره نیز اصرار نورزد. آنگاه در زمره شیعیان علی(ع) السلام (قرار گرفته و مشمول آیه فوق می شود.

همین طور گریه بر امام حسین(ع) علیه السلام (، یکی دیگر از ابزار عفو و آمرزش گناهان صغیره است. گریه بر حسینی که پیامبر خدا فرموده است: «حسین منی و أنا من حسین» (این حدیث بدان معنا است که حسین پاره تن است و دین من به نیروی مظلومیت و جانبازی حسین احیا خواهد شد. آیا عقلا و منطقاً اگر مسلمانی بر حسین، با این مشخصات و

1. [الموضوعات، ج ۱، ص ۳۷۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳؛ ینابیع المودة لذوي القربى، ج ۲، ص ۲۴۱؛ شبهاي پيشاور، ص ۵۲۵ «حَبَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَأْكُلُ الذَّنْبَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطْبَ.»]

2. نسا (۴): ۳۱

صفحه

۱۱۵

ویژگی ها بگریه یعنی راه حسین را بشناسد جایگاهش در بهشت خواهد بود؟ حدیثی از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله (به نقل از عایشه از قول جابر و انس بن مالک، پاسخگویی این سؤال خواهد بود. ایشان فرمود: «هرکس حسین را در حالی که عارف به حق او باشد، زیارت کند بهشت بر او واجب می شود (1)» عارف به حق حسین نیز بدان معنا است که ایشان را پسر پیغمبر، امام بر حق و وصی سوم رسول الله(صلی الله علیه و آله (بدانیم که قائم به حق بوده و برای احقاق حق کشته شده است. آیا چنین عزاداری، که برای امام حسین(ع) علیه السلام (گریه کند می تواند بر خلاف رویه مولای خود عمل کند؟ و راه انبیا و معصومین را نرود؟

بدین جهت است که محب علی و عزادار حسین، راه آنان را شناخته و گرد معاصی کبیره نمی رود. لذا در احادیث آمده است که بهشت برین برای محب علی و عزادار حسین(علیه السلام) واجب می گردد.

در روایات فریقین آمده است که قول «لا إله إلا الله» موجب دخول بهشت می شود.

در جلد ۲، محجة البیضاء، ص ۲۷۲ از پیامبر نقل شده که هر کس «لا إله إلا الله» را بگوید وارد بهشت می شود.

حالا ما می پرسیم چگونه ممکن است صحابه پیامبر که عمری مشرک و بت پرست و بعضی اهل هر گناه و فسق بوده اند با گفتن یک «لا إله إلا الله» همه گناهانشان پاک شود. و الاسلام بجنب ما قبله. ولی گریه بر امام حسین(علیه السلام) (و حب علی بن ابی طالب) علیه السلام(معقول نیست که موجب آمرزش یکسال گناه شود.

واقعاً چگونه است که مسلمانی که در عمرش کارهای خلافی انجام می دهد، دروغ می گوید، غیبت می کند و... وقتی بر امام حسین گریه کند معقول نباشد که آمرزیده شود. ولی معاویه که بر علیه خلیفه چهارم قیام کرد و باعث کشته شدن ده ها هزار نفر از طرفداران علی(علیه السلام) (که بسیاری از آن ها از صحابه پیامبر خدا بودند) مانند عمار یاسر) شد و

---

1. شبهای پیشاور، ص ۵۳۲ «من زار الحسین بکربلاء عارفاً بحقه و جبت له الجنة»

شبهای پیشاور، ص ۵۳۲ «من بکی علی الحسین عارفاً بحقه و جبت له الجنة»

صفحه

۱۱۶

---

بعد از استقرار خلافتش آن همه ظلم توسط او و ایادیش بر مسلمانان رفت و به دستور او خلیفه چهارم مسلمین را بر منابر و جایگاه های نماز جمعه لعن و سب می کردند و افرادی مانند حجر بن عدی و یارانش را به جرم برائت نجستن از علی(علیه السلام) کشت و سبط پیامبر امام حسن مجتبی را با فرستادن سم برای جعهده همسر آن حضرت و وعده از دواج با یزید در صورت ریختن سم در غذای حضرت به شهادت رساند. او نه تنها گناهکار نیست بلکه به خاطر اجتهاد غلطش یک ثواب هم دارد، رضی الله عنه هم هست!!

چگونه است که اگر خداوند چند دروغ و غیبت را بر گریه کننده امام حسین(علیه السلام) ببخشد معقول نیست، ولی بخشیدن معاویه و یزید بن معاویه نعوذ بالله من سبات العقل(1) است! اگر روایاتی گریه بر امام حسین(علیه السلام) (و محبت به علی) علیه السلام (را موجب پاک شدن گناهان می داند موجب جرأت شیعیان بر انجام گناه می شود؟!)

بنابراین، آن ها باید ملتزم شوند که آیه شریفه { إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ } که مفادش این است که غیر از شرک هر گناهی، حتی بدون توبه ممکن است مورد مغفرت الهی قرار گیرد (زیرا با توبه حتی شرک هم بخشیده می شود)، و آیه شریفه { لَا تَقْتُلُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا } موجب جرأت همه مسلمان ها بر گناه شده است!

---

1. غفلت و از کار افتادن عقل.

صفحه

۱۱۷

دلایل قیام امام حسین(ع)

پرسش: آیا قیام امام حسین(ع) علیه السلام (و کشته شدن وی توسط یزید به دلیل دعوی خلافت و تصاحب ریاست نبوده است؟

پاسخ: دفاع از اسلام، و عمل به وظیفه تنها دلیل قیام حسین بن علی(ع) علیه السلام (بوده و آن حضرت هیچ گاه در پی کسب قدرت، مقام خلافت، حب جاه و ریاست نبوده است. پشتوانه این ادعا دلایلی از قرآن مجید، حدیث و نیز عقل و منطق می باشد.

\* خداوند در قرآن مجید می فرماید: { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً }؛ «خداوند اراده نموده است که هر ناپاکی و رجسی را از خاندان نبوت بزدايد و شما را از هر عیب و نقصي پاک و منزّه گرداند(1)».

بسیاری از علمای اهل سنت از قبیل: مسلم، ترمذی، ثعلبی، سجستانی، سیوطی، حموی، احمد بن حنبل، زمخشری، بیضاوی، ابن اثیر، فخر رازی و عسقلانی در تفسیر این آیه آورده اند که: این آیه درباره پنج تن آل عبا یعنی: محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین(ع) علیه السلام (نازل گردیده و آن ها از هر رجس و پلیدی پاک و میرا می باشند.

از طرف دیگر، چون پیامبر می فرماید: «محبت و دوستی دنیا، راس تمام بدیها و خطاها است (2)» پس قطعاً اباعبدالله الحسین دنبال چنین ریاستی نبوده و اگر کسی عمداً و عالماً آن حضرت را دنیا طلب بخواند، یقیناً منکر قرآن مجید شده است.

\* اگر قیام ابا عبدالله الحسین(ع) علیه السلام (علیه یزید، جنبه جاه طلبی و ریاست دنیوی داشت، رسول الله(ص) صلی الله علیه و آله (دستور به یاری و کمک ایشان نمی داد. شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب 60 بینابیع الموده از بخاری از قول انس بن حارث از پیامبر خدا(ص) صلی الله علیه و آله (نقل می کند: «به درستی که پسر من یعنی حسین در سرزمین کربلا کشته می شود. پس هر کس از شما که در آن

---

1 احزاب (۳۳): ۳۳

2 الخصال، ص ۲۵؛ عده الداعی، ص ۲۱۱؛ شبهای پیشاور ص ۵۳۵ «حبّ الدنيا رأس كلّ خطیئة».

صفحه

۱۱۸

روز حاضر باشد باید به حسین یاری رساند (1)» و ادامه می دهد: «انس بن حارث به طرف کربلا رفت و به دستور پیغمبر عمل کرد و با اباعبدالله الحسین(ع) علیه السلام(کشته شد».

\* اگر کسی دعوی ریاست داشته باشد و بخواهد علیه دولتی قیام کند، ابتدا باید به فکر جمع آوری لشکریان ورزیده و مجرب باشد. عقل و منطق حکم می کند که با نظامیان ماهر به میدان جنگ برود و در صورت پیروزی و غلبه بر دشمن و آرام شدن اوضاع، خانواده اش را به محل حکومت فتح شده ببرد. در نتیجه مدعی ریاست، باید از بردن همسر، فرزندان، کودکان خردسال، زنان باردار و نوزادان شیرخواره به میدان کارزار اجتناب نماید. اما حرکت دسته جمعی امام حسین(ع) علیه السلام (با خانواده و بچه های خردسال و شیرخوار، دلیل دیگری است که آن حضرت، قصد ریاست و خلافت ظاهری و غلبه بر دشمن را نداشته است. آبیاری شجره طیبه «لا إله إلا الله» (که جد بزرگوارش پیغمبر(ص) صلی الله علیه و آله (و پدرش علی(ع) علیه السلام (به او سپرده

بودند، تنها هدف ایشان بوده است. زیرا شجره طیبه ای که از پیغمبر به جای مانده بود به دست قومی افتاده بود که به هیچ چیز اعتقاد نداشتند.

برای مثال در زمان عثمان - خلیفه سوم - که دست بنی امیه باز شده بود و زمامدار امور حکومت شده بودند، روزی دست ابو سفیان را که در آن هنگام نایبنا بود گرفته و به مجلسی آوردند تا به عنوان بزرگ قبیله سخترانی کند. او با صدای بلند گفت: «ای بنی امیه، دولت بی پایان خلافت را به دست گیرید که نه بهشتی در کار است و نه جهنمی. ای بنی امیه بکوشید و خلافت را مانند گوی به دست آورید. قسم به آن که (بتها) قسم می خورم پیوسته برای شما آن را آرزو می کرده ام. آن را دست به دست به اولاد خود به ارث برسانید (2)»! چنین قوم ملحد و معاندی زمام حکومت اسلامی را به دست گرفته بود و

---

1. [ینابیع المودة لنوی القربی، ج 3، ص 8؛ ترجمه الامام الحسین) علیه السلام، ص 247؛ شبهای پیشاور، ص 535] «إِنَّ ابْنِي هَذَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ يَقْتُلُ بَارِضَ يُقَالُ لَهَا كَرِبْلَاءُ فَمَنْ شَهِدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَنْصُرْهُ.»

2. یا بنی اُمیة تداولوا الخلافة فإتته لا جنة ولا نار.

یا بنی اُمیة تلقفوها تلقف الكرة فوالذي يحلف به أبوسفیان ما زلت أرجوها لكم ولتصیرنَّ إلي صبیانکم وراثته.

---

صفحه

119

ریشه اسلام و توحید را می خشکانید.

می توان گفت: امام) علیه السلام (با یک تیر سه نشانه را هدف قرار داد:

1- با بیعت نکردن خود، یزید را به رسمیت نشناخت.

2- حجت را بر مردم کوفه تمام کرد.

3- با شهادت مظلومانه خود اسلام را زنده و پاینده ساخت.

پس می توان گفت با دعوت های پیاپی مردم کوفه بر حسب ظاهر وظیفه ساقط کردن قدرت بنی امیه بر دوش امام آمد ولی امام از عالم غیب مطلع بود که انتهای راه شهادت است.

سپس برای قوت قلب آنان حقیقت را آشکار نموده و گفت: جدم رسول الله) صلی الله علیه وآله (را در خواب دیدم که به من فرمود: «به سوی عراق خارج شو، به درستی که خدای تعالی می خواهد تو را در آنجا کشته ببیند(1)».

ایشان در پاسخ به آن هایی که می پرسیدند چرا زنان و کودکان را با خود می برید گفت: جدم فرمود: «خدای تعالی می خواهد آن ها را در آنجا اسیر ببیند. (2)» پس به امر او زنان و فرزندان را به آنجا می بریم.

این بدان معنا است که شهادت شهیدان کربلا و اسارت اسیران، متمم و مکمل یکدیگرند. اسرا پرچم مظلومیت شهدا را بر دوش می کشند و به شام می برند تا ریشه خلافت و قدرت یزید را بر کنند. همان طور که در مجلس قدرت و جشن پیروزی یزید، خطابه های حضرت زینب و سیدالسادین، مردم را بیدار و اساس سرنگونی بنی امیه را پایه ریزی کرد و نهضت ضد امویان آغاز گردید.

در تاریخ آمده است که حسین(علیه السلام) در طول راه همواره به کنایه و به صراحت خبر شهادت خود را می داد و می گفت: من به کوفه و مقر خلافت نخواهم رسید و در کربلا کشته خواهم شد، و این فرمایشات نیت ریاست و خلافت دنیوی منافات دارد.

1. اللهوف في قتلي الطفوف، ص ۸۵؛ شبهای پیشاور، ص ۵۳۹ «أَخْرَجُ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا.»

2. لواعج الاشجان، صص ۷۳ و ۲۵۴؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۶۰؛ شبهای پیشاور، ص ۵۴۰ «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا.»

صفحه

۱۲۰

\*از طرفی آن حضرت در خطبه ای صریحاً مطالبی بیان نمود که مردم جاه طلب را خوف و ترس برداشت. ایشان فرمود:

«هر کس خیال ریاست و حکومت دنیوی در سر دارد بداند که هر کسی که در این سرزمین باشد، کشته خواهد شد و دشمن به غیر از من احد دیگری را نمی خواهد. لذا بیعتم را از گردن شما برداشتم و تا شب تاریک است و کسی شما را نمی بیند، برخیزید و بروید.» هنوز خطبه آن حضرت تمام نشده بود که بسیاری از جمعیت ایشان را ترک کردند و فقط عده کمی باقی ماندند.

حال اگر ایشان قصد ریاست دنیوی داشت آیا باید در شب سرنوشت سازی که فردای آن روز، تاریخ رقم خواهد خورد، بیعت و عهد خود را از گردن لشکریانش بردارد و آن ها را از کشته شدن در فردای آن شب خبر دهد تا متفرق شوند؛ یا این که آن ها را به ماندن و استقامت تشویق و ترغیب نماید و فتح و پیروزی ظاهری را به آن ها نوید دهد؟

\*در تاریخ آمده است که آن حضرت در ظهر روز عاشورا - که اکثر یارانش به شهادت رسیده بودند و مصایب و بلاها ایشان را احاطه کرده بود - نمازش را ترک نکرد و نماز ظهر را به جماعت اقامه کرد. ایشان با این کار می خواست در آخرین لحظات زندگی، هدف قیام و مبارزه خود را که احیای اقامه نماز بود را به دیگران برساند.

بالاخره در زیارت وارث، زائرین آن حضرت، خطاب به ایشان دلایل قیام آن امام را چنین قلمداد می کنند:

«شهادت می دهیم که تو اقامه نماز و ادای زکات و امر به معروف و نهی از منکر نمودی و تا هنگام وفات، از خدا و رسولش اطاعت نمودی(1)».

حدیث «حسین از من است و من از حسینم (2)»(که از رسول گرامی اسلام) صلی الله علیه و آله (نقل شده

1. مصباح المجتهد، ص ۷۲۰؛ اللهوف في قتلي الطفوف، ص ۶؛ شبهای پیشاور، ص ۵۳۲ «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ اتَّيْتِ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتِ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَطَعْتِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ.»

2. صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۲۸؛ الصحیح من السیرة، ج ۶، ص ۱۷۶؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، صص ۳۴ و ۳۸؛ شبهای پیشاور، ص ۵۳۲ «حسینٌ مِنِّي و أنا من حسین.»

صفحه

۱۲۱

است، مورد قبول تمام علمای فریقین می باشد. معنای قسمت اول که حسین از من است روشن است. تفسیر قسمت دوم این حدیث شاید چنین باشد که: احیای دین من به واسطه حسین است. حسین(علیه السلام) با جانبازی و مظلومیت خویش ریشه ظلم خاندانی را که می خواستند ریشه دین را بکنند از بین برد و راه گسترش دین را هموار ساخت. پس دین مرا در راه حسین(علیه السلام) بجوید.

از طرف دیگر امام حسین(علیه السلام) قصد و هدف خود را از قیام در محل های گوناگون در خطبه ها از مکه تا کربلا بیان فرمودند: در وصیت نامه خود که به برادرشان محمد حنفیه دارند پس از شهادت به توحید و نبوت و معاد فرمودند:

«أَنْي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ... وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ) (فَمَنْ قَبْلِي (1)).»...

من برای طغیان و لهو و ظلم و فساد خارج نشدم فقط برای اصلاح در امت جدم حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) (خارج شدم. و این که امر به معروف کنم و نهی از منکر نمایم و به سیره جدم و پدرم حرکت کنم پس هر که (راه) مرا نپذیرفت...

لذا هدف آن حضرت از فرمایشات ایشان آشکار است. ولی چنانچه فرض شود که یکی از اهداف آن حضرت تشکیل حکومت بوده، هر چند با ظواهر اقدامات ایشان همانطور که گذشت تطبیق نمی کند، چه کسی صالح تر از امام(علیه السلام) (برای خلافت و جانشینی پیامبر و چه کسی غاصب تر و فاسدتر از یزید!

---

. [بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹

صفحه

۱۲۲

فوائد زیارت قبور ائمه و دیگران

پرسش: آیا زیارت قبور ائمه و سایر افراد بدعت نیست؟ این زیارت ها چه فایده ای دارد؟

پاسخ: بدعت به عمل و دستوری اطلاق می شود که از جانب خدا یا رسولش و اهل بیت چیزی درباره آن نیامده باشد. لیکن رفتن به زیارت قبور، مخصوصاً زیارت حسین(علیه السلام) (را در کتب معتبر اهل سنت نیز می توان یافت. برای مثال در کتب اهل سنت آمده است که: «روزی رسول الله(صلی الله علیه وآله) (در خانه عایشه تشریف داشتند که حسین(علیه السلام) (وارد شد. پیغمبر او را در آغوش کشید و بسیار بوسید و بویید. عایشه سؤال کرد: چقدر حسین را دوست می داری؟ حضرت فرمود: مگر نمی دانی او پاره جگر من و ریحانه من است. سپس حضرت گریست و فرمود: جای نیزه ها و شمشیرها را می بوسم که بنی امیه بر حسینم خواهند زد. سپس ادامه داد: او را با لب تشنه می کشند و شفاعت من هرگز به آن ها نمی رسد. خوشا به حال کسی که بعد از شهادت حسینم، او را زیارت کند. عایشه پرسید: اجر زائر حسین چقدر است؟ حضرت فرمود: یک حج من. عایشه تعجب کرد و این سؤال را چندین بار پرسید و هر بار رسول الله(صلی الله علیه وآله) (ثواب زیارت حسین را زیادتیر گفت. تا این که فرمود: ثواب زیارت حسین(علیه السلام) (برابر نود حج و نود عمره من است که در نامه عمل زائر نوشته می شود(1)).»

البته این کار در اهل سنت و سایر فرق هم وجود دارد، مثلاً زیارت قبر شیخ عبدالقادر گیلانی و امام ابوحنیفه در بغداد، یا خواجه نظام الدین در هند، یا شیخ اکبر مقبل الدین در مصر، از نظر آن ها جائز و ثواب دارد و جماعتی از اهل سنت می روند و زیارت می کنند و هیچ روایتی هم از پیامبر در شأن آن ها نرسیده است.

از طرفی قبور اولیاء خدا و ائمه معصومین محل تقرب به خداست، محل عبادت

1. کامل الزیارات، باب ۲۲، ص ۶۷؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۶۰، امالی شیخ ۶۶

صفحه

۱۲۳

خداوند است. در حرم پیامبر (صلی الله علیه و آله) خداوند را عبادت می کنیم. پیامبر را عبادت نمی کنیم، بلکه پیامبر را زیارت می کنیم و با زیارت پیامبر از ایشان می خواهیم نزد خداوند برای ما شفاعت و طلب آمرزش کند؛ طبق آیه شریفه { وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (1) }. لذا این کار مورد تأیید خداوند است. امیرالمؤمنین که در آیه شریفه مباحله نفس پیامبر محسوب می شود و اهل بیت معصومین از این قاعده مستثنی نیستند. دختر گرامی پیامبر حضرت زهرا (علیها السلام) به زیارت حمزه و بعد به زیارت پیامبر می رفتند. حضرت امیرالمؤمنین به زیارت قبر حضرت زهرا می رفتند. پیامبر خدا به زیارت قبور بقیع می رفتند و در اول هر سال به زیارت شهدای احد می رفتند.

سیره صحابه و علمای اهل سنت نیز بر همین منوال بوده است که بعضی از موارد آن عبارتند از:

1. ابو علی خلال، شیخ حنابلہ می گوید: هر گاه به مشکلی برخورد می کنم قبر موسی بن جعفر (علیه السلام) را زیارت می کنم و به ایشان متوسل می شوم و خداوند مشکل مرا آسان می کند (2).

2. قسطلانی می گوید: شایسته است که زائر در کنار قبر پیامبر زیاد دعا و استغاثه کند، متوسل شود، طلب شفاعت کند و بی تابی کند و سزاوار است که خداوند شفاعت پیامبر را در حق او بپذیرد (3).

3. ابن خزیمه، شیخ (استاد) بخاری و مسلم و باصطلاح شیخ الاسلام است، شاگردی دارد بنام محمد بن مومل که می گوید به همراه استادم ابن خزیمه و جمعی به زیارت قبر علی بن موسی الرضا (علیه السلام) (در طوس رفتیم. استادم چنان در مقابل بقعه متبرکه

1. انسا (۴): ۶۴، اگر آن ها (به گناه) به خود ستم کردند (آنگاه) نزد تو آمدند و درخواست استغفار و آمرزش از درگاه خداوند کردند و پیامبر برای آن ها طلب آمرزش کرد خدا را توبه پذیر و مهربان یافتند.

2. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰

3. المواهب اللدنیه، ج ۳، ص ۴۱۷

صفحه

۱۲۴

تعظیم و تواضع کرد که همگی در شگفت ماندیم (1).

4. محمد بن ادريس شافعي به قبر ابوحنيفه و احمد بن حنبل به قبر شافعي متوسل مي شدند (2).



5. کدر سنن الکبری، از پیامبر روایت کرده که فرموده: «من زار قبري وجبت له شفاعتي». «هر که قبر مرا زیارت کند شفاعت من بر او واجب می شود» (3).

6. أم سلمة از پیامبر نقل می کند کسی که مرا بعد از وفات زیارت کند مانند کسی است که در حیات با من مصاحبت داشته و کسی که اهل بیت مرا زیارت کند مثل آن است که مرا زیارت کرده است.

7. انس بن مالک روایت می کند پیامبر فرمود کسی که مرا بعد از وفات زیارت کند، مانند این است که در حال حیات زیارت کرده و هر کس بتواند مرا زیارت کند و نکند هیچ عذری ندارد (4).

8. علامه امینی در کتاب شریف «الغدیر» ۲۲ حدیث متواتر مشابه حدیث مذکور از کتب معتبر اهل سنت نقل کرده است و ۴۲ کلام از ائمه اهل سنت در تأکید استحباب زیارت قبر پیامبر می آورد و متون زیارت را نقل می فرماید (5).

9. فاکهی در حسن الأدب و غزالی در احیاء علوم الدین برای ائمه بقیع زیارت نامه هایی نقل کرده اند (6).

10. برای شهداء احد زیاراتی را مستحب دانسته اند بویژه حضرت حمزه از طریق صحابه نقل کرده اند. رحله ابن جبیر ۱۵۳؛ حسن الادب ۸۳؛ وفاء الوفا؛ مراقی الفلاح ۱۵۲. و نظایر آن ها که کتب زیادی در خصوص آن نوشته شده است.

---

1. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹

2. مناقب ابی حنیفه، ج ۲، ص ۱۹۹

3. سنن الکبری، ج ۵، ص ۲۴۵

4. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۶

5. الغدیر، ج ۵، زیارت مشاهد مشرفه.

6. حسن الادب: ۸۳؛ احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۳۲

صفحه

۱۲۵

به طور خلاصه می توان به بعضی از فوائد زیارت مشاهد مشرفه چنین اشاره کرد:

1. زائر با این کار از سنت الهی سلام و صلوات بر بندگان مقرب تبعیت می کند، سلام و صلوات خدا بر انبیاء و صالحان در قرآن فراوان است.

2. تشکر از صاحب رسالت و عمل به آیه مودت ذی القربی است.

3. قدرشناسی از حاملان علوم نبوی است که آن ها را بر مسلمان ها رسانده اند.

4. با اظهار ارادت به مقربان خداوند، به خداوند تقرب می جوید.

صفحه

۱۲۶

دلایل برتری علی(ع) بر دیگر انبیا

پرسش: چرا علی(ع) علیه السلام (را برتر و افضل از بقیه انبیا (به جز خاتم الانبیا) می دانید؟

پاسخ: در روز بیستم ماه مبارک رمضان سال چهل هجری، آثار مرگ بر چهره امام علی(ع) علیه السلام (ظاهر شده بود. امام به فرزند بزرگش امام حسن(ع) علیه السلام (فرمود: به شیعیانی که جلو درب منزل اجتماع کرده اند اجازه دهید تا بیایند و مرا ببینند. درب باز شد و شیعیان، دور آن حضرت جمع شده و به گریه و زاری پرداختند. امام علی(ع) علیه السلام (خطاب به آنان فرمود: «قبل از آن که فرصت از دست رود و دیگر نتوانید مرا ببینید، هر سؤالی دارید از من بپرسید، لیکن سؤالاتتان کوتاه و مختصر باشد».

یکی از سؤال کنندگان، صعصعه بن صوحان بود که روایات او حتی در صحاح اهل سنت هم، آورده شده و مورد اعتماد علمای فریقین می باشد. او از امام پرسید «شما فضیلت بیشتری دارید یا حضرت آدم؟» حضرت فرمود: «خوب نیست که کسی از خودش تعریف نماید (1)» «لکن از این جهت که خداوند فرموده است: «نعمت های خدادادی به خود را نقل کنید { وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (2) } باید بگویم: «من از حضرت آدم افضل ام». صعصعه دلیل این برتری را جویا شد و خلاصه پاسخ امام علی(ع) علیه السلام (چنین است: «برای آدم همه جور وسایل راحتی و آسایش و نعمات در بهشت فراهم بود و فقط خداوند او را از خوردن گندم منع نمود. با وجود این ممنوعیت، آدم از گندم خورد و از بهشت رانده شد. در حالی که من از خوردن گندم منع نشده ام، و چون دنیا را قابل توجه نمی بینم به میل و اراده خود، هرگز نان گندم نخورده ام». منظور حضرت آن است که کرامت و فضیلت افراد نزد خداوند به زهد، ورع و تقوای آن ها است. هر کسی از دنیا اعراض بیشتری داشته باشد، یقیناً نزد خدا مقرب تر است. کمال زهد و تقوی هم، اجتناب از حلال ممنوع نشده است که ایشان این کار را انجام داده اند.

---

1 [الإمام علی(ع) علیه السلام(، ص ۳۶۹؛ اللعة البيضاء، ص ۲۲۰؛ شبهای پیشاور، ص ۴۷۴ «ترکیه المرء لنفسه قبیح».

2 ضحی(۹۳): ۱۱.

صفحه

۱۲۷

---

سپس صعصعه پرسید «شما افضل اید یا نوح شیخ الانبیاء؟» حضرت پاسخ داد: «من از نوح افضل ام» و علت این برتری بر نوح را چنین فرمود: «نوح(ع) علیه السلام (قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد، ولی آن ها او را اطاعت نکردند و به آن بزرگوار آزار و اذیت بسیاری رساندند. سپس نوح پیغمبر، آنان را نفرین کرد و گفت: پروردگارا! احدی از کافرین را بر روی زمین باقی نگذار. اکنون با وجود این که بعد از وفات خاتم الانبیا، صدمات و آزار فراوانی از این امت به من رسیده است، هرگز آنان را نفرین نکرده و کاملاً صبر پیشه کردم».

ایشان صبر خود را در خطبه ششقیه چنین توصیف می کند: «در حالی صبر نمودم که در چشم خار و در گلویم استخوانی بود (1)» منظور امام این است که هر کس که بر بلاها و سختی ها بیشتر صبر داشته باشد مقرب تر است.

آنگاه صعصعه پرسید: «شما افضل هستید یا ابراهیم(ع) علیه السلام(؟)» ایشان پاسخ داد: «من از ابراهیم افضل می باشم» و دلیلش را در قرآن، از زبان ابراهیم(ع) علیه السلام (چنین می فرماید { رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتِي قَالَ أُولِمُ تُوْمِنُ قَالَ بَلِي وَلَكِنْ لِيُطْمَئِنِّ قَلْبِي { پروردگارا چگونه زنده کردن مردگان را به من نشان ده. خداوند

فرمود: آیا باور نداری؟ پاسخ داد: چرا باور دارم، اما می‌خواهم با مشاهده آن دلم آرام گیرد (2). «اما من گفتم: «اگر کشف حجاب گردد و پرده‌ها بالا رود، یقین من زیادتر نخواهد شد (3). «منظور امام آن است که علو درجه هر کس، درجه یقین او می‌باشد که واجد مقام حق الیقین گردد.»

در ادامه پرسش صعصعه، امام خود را از موسی(علیه السلام) نیز افضل و برتر خواند و دلیل آن را چنین فرمود: «وقتی که خداوند او را مأموریت داد تا به دعوت فرعون به مصر رود، مطابق قرآن مجید، ایشان عرض کرد { رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ »؛ {خداوند من از آنان یک نفر را کشته ام و می‌ترسم که آنان مرا به قتل

---

1 الغدير، ج 10، ص 124؛ شبهای پیشاور، ص 474 «فَصَبَّرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قُدِّي وَ فِي الْحَلْقِ شَجًّا.»

2 بقره (2): 260

3 شرح الاسماء الحسنی، ج 1، ص 190؛ شبهای پیشاور، ص 475 «لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً.»

---

صفحه

۱۲۸

برسانند. برادرم هارون را که زبان فصیح‌تر و گویاتری از من دارد، با من همراه گردان تا یاور و شریک من در امر رسالت باشد، و مرا تصدیق نماید؛ زیرا می‌ترسم آن‌ها رسالتم را تکذیب نمایند (1). «اما موقعی که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) (به من مأموریت داد تا به مکه معظمه روم، و آیات اول سوره برائت را در بالای بام کعبه بر کفار قریش قرائت نمایم - با آن که در آنجا کمتر کسی را می‌توان یافت که یکی از خویشان و بستگانش به دست من کشته نشده باشد- هرگز و ابداً نهراسیدم. امر پیامبر خدا را اطاعت نمودم و به تنهایی مأموریت خود را انجام داده، آیات سوره برائت را بر آنان قرائت نموده و مراجعت کردم.»

این سخن امام کنایه از توکل او به خدا است؛ چون هر کس توکلش بیشتر باشد فضیلت بیشتری دارد و موسی کلیم الله به برادرش هارون اتکا و اعتماد داشت، ولی امیرالمؤمنین(علیه السلام) (به طور کامل به خدای بزرگ توکل و اعتماد نمود.

همچنین امام علی(علیه السلام) (خود را برتر و افضل از عیسی مسیح دانست و دلیل آن را نیز چنین بیان کرد: به اذن و قدرت پروردگار، وقتی جبرئیل در گریبان مریم دمید، او حامله شد و زمانی که موقع وضع حملش رسید به مریم وحی شد که: «از خانه بیت المقدس بیرون آی، این خانه محل عبادت است نه محل ولادت و زایشگاه (2)» به همین دلیل از بیت المقدس بیرون رفت و عیسی در بیابان خشکیده ای متولد شد. اما وقتی مادر من - فاطمه بنت اسد - درد زاییدن گرفت در وسط کعبه به مستجار کعبه متوسل شد و گفت: بارالها بحق این خانه کعبه و بحق کسی که این خانه را بنا نهاده است، درد زایمان را بر من سهل و آسان گردان. در همان وقت دیوار کعبه شکافته شد و مادرم فاطمه با ندای غیبی به داخل خانه راه یافت، من در همان خانه کعبه متولد شدم. بنابراین چون مکه معظمه بر بیت المقدس برتری دارد و مریم از زادن عیسی در بیت المقدس - مکانی پائین تر از مکه - نهي شد؛ ولی مادر علی(علیه السلام) (برای زادن او به درون کعبه - مکانی برتر از بیت المقدس - دعوت شد، بدین جهت روح، نفس و بدن او از عیسی پاکیزه تر است.

---

1 اقصص (2): 33

2 الامام علی(علیه السلام) (ص 369؛ اللعة البيضاء، ص 221؛ شبهای پیشاور، صص 476 و 814 «اخرجي عن البيت فإن هذه بيت العبادة لا بيت الولادة.»

بالاخره کسانی چون ابن ابی الحدید، امام حنبل، امام فخر رازی، شیخ سلیمان بلخی حنفی و بسیاری دیگر، حدیث زیر را از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نقل نموده اند که فرمود: «هر کس می خواهد به علم آدم نظر کند، به علم علی توجه کند. هر کس می خواهد حقیقت تقوای نوح و حکمت او را ببیند و نیز حلم و خلت ابراهیم، هیبت موسی و عبادت عیسی را ببیند پس به سوی علی بن ابی طالب (علیه السلام) نظر کند (1)». بالاخره میرسید علی همدانی شافعی در پایان این حدیث می افزاید: «نود خصلت از خصلت های انبیا در حضرت علی (علیه السلام) جمع می باشد که در کس دیگر نمی باشد (2)». «البته تشبیه نمودن علی (علیه السلام) به آدم از بعد علم، بدان جهت است که خداوند در قرآن مجید می فرماید: {وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا}؛ خداوند همه اسماء را به آدم آموخت (3)» و تشبیه نمودن حلم علی (علیه السلام) به حلم ابراهیم از آن جهت است که خداوند در سوره توبه فرمود: {إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ}؛ به درستی که ابراهیم بردبار و حلیم بود (4)».

بنابراین چنانچه کسی در ویژگی بارز هر یک از انبیا با آن نبی مساوی شد می توان نتیجه گرفت که تمام ویژگی های همه انبیا را دارد و لذا برتری او بر آن ها اثبات می گردد.

بلخی حنفی و گنجی شافعی در کفایة الطالب از امام احمد حنبل نقل نموده اند: فضائلی که برای علی ابن ابی طالب (علیه السلام) آمده برای هیچ یک از صحابه نیامده است (5).

1. کفایة الطالب، باب ۳۳؛ مسند احمد بن حنبل؛ فخر رازی در تفسیر آیه مباحله؛ محی الدین عربی ۱۷۲؛ یواقیت و جواهر ص ۱۲۱، فصول المهمه، باب ۴۰، ینابیع المودة...

«من أراد أن ينظر إلي آدم في علمه و إلي نوح في تقواه و إلي إبراهيم في حلمه و إلي موسي في هيئته و إلي عيسي في عبادته فلينظر إلي علي بن أبي طالب (عليه السلام)».

2. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، صص ۳۰۷ و ۸۰؛ الامام علی (علیه السلام)، ص ۳۰۱؛ شبهای پیشاور، ص ۴۷۷ «فإن فيه تسعين خصلة من خصال الأنبياء جمعها الله فيه و لم يجمعها في أحد غيره».

3. بقره (۲): ۳۱.

4. توبه (۹): ۱۱۴.

5. ینابیع المودة باب ۴۰ - مناقب خوارزمی، کفایة الطالب، باب ۲.

امامت و خلافت منحصر به دوازده امام معصوم است، چرا؟

پرسش: چرا شیعیان امامت و خلافت را منحصر به ۱۲ امام می دانند و ائمه چهارگانه اهل سنت را قبول ندارند؟

پاسخ: بسیاری از اوامر و دستورات پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) حتی به وسیله علمای اهل سنت روایت شده که در آن، اهل بیت و عترت طاهره به عنوان عدیل قرآن به امت معرفی شده اند تا به آنان تمسک جویند. از جمله آن ها حدیث ثقلین، حدیث سفینه و حدیث باب حطه از اسناد محکم شیعیان است. حتی در کتب اهل سنت، نمی توان یک حدیث - هر چند یک طرفه - پیدا نمود که پیغمبر امتش را به پیروی از ابوالحسن اشعری و معتزلی و نیز اطاعت از چهار امام اهل سنت یعنی مالک بن انس، احمد بن حنبل، ابوحنیفه یا محمد بن ادریس شافعی ترغیب، تشویق و رهنمون کرده باشد.

اما ابن حجر مکی در باب ۱۱ کتاب صواعق و نیز شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۹ بنابیع الموده نقل نموده اند که بیش از ۲۰ نفر از اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله) (حدیث تمسک به ثقلین - قرآن و عترت پیغمبر - را از طرق مختلف نقل کرده اند. بدان جهت که قرآن و عترت با همدیگر حکم ثقلین را دارند و پیروی از هر دوی این ها لازم و واجب است - نه فقط یکی از این دو.

اکنون باید دید که آیا می توان قرآن - یکی از ثقل ها - را فدای مصلحت زمان و مکان نموده و آن را عوض کرد و کتاب دیگری را انتخاب و جایگزین آن کرد؟ اگر پاسخ مثبت باشد، پس تغییر ثقل دیگر یعنی همان عترت نیز ممکن خواهد بود. در نتیجه با پذیرفتن تغییر ثقل اول - قرآن - پیروی از غیر اهل بیت میسر و بدون اشکال می شود. اما چون از نظر شیعه، پاسخ این سؤال منفی است یعنی هرگز نمی توان کتاب دیگری را جایگزین قرآن نمود، لذا چون یکی از ثقل ها را نمی توان تغییر داد، ثقل دیگر نیز غیر قابل تغییر می باشد.

حال باید بررسی کرد که کدامیک از خلفای سه گانه - ابوبکر و عمر و عثمان - از

صفحه

۱۳۱

عترت و اهل بیت پیغمبر بوده اند تا مطابق دستور رسول الله (صلی الله علیه و آله)، مجبور به اطاعت و پیروی از آن ها باشیم؟ یقیناً تاریخ و اجماع مسلمین اتفاق نظر دارند که عترت پیغمبر، کسان دیگری به جز این سه نفر بوده اند؛ لذا این ها از عترت و اهل بیت پیغمبر به حساب نمی آیند.

اینک این سؤال پیش می آید که اگر پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) (اطاعت و پیروی از فرد یا قومی را امر و توصیه نماید و جمعی از صلحا و صحابه امت بگویند که صلاح در آن است که از افراد دیگری پیروی نمایید، آیا اطاعت امر پیغمبر واجب است یا اطاعت از مصلحت اندیشی صلحا و بزرگان امت؟! از نظر شیعه پاسخ این سؤال «اطاعت محض از پیغمبر گرامی اسلام» است.

حال که تاریخ گواهی می دهد که هیچ کدام از خلفای ثلاثه، نه ابوالحسن اشعری، نه معتزلی و نه چهار امام اهل سنت (مالک بن انس، احمد بن حنبل، ابوحنیفه یا محمد بن ادریس شافعی) از اهل بیت و عترت پیغمبر نیستند، و اصلاً هیچ گونه دستور و سفارشی از پیغمبر مبنی بر پیروی از آن ها نرسیده است و حتی تا سال ها بعد از پیغمبر نامی از آن ها در میان نبوده - با فرض این که از علما و فقهای اسلامی بوده اند و بعدها نام آنان جلوه گر شده است - چه دلیلی وجود دارد که همه نسل های گذشته، حال و آینده از این چهار نفر - که اهل سنت سفارش می کنند - پیروی و متابعت نمایند؟ در صورتی که حتی یک حدیث یا روایت نیز در این زمینه وجود ندارد.

از طرف دیگر، همه امت اسلام متفق القولند که امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) (و یازده فرزند ایشان، همگی از عترت صحیح النسب و از اهل بیت خاص پیغمبر به حساب می آیند. پیامبر خدا) (صلی الله علیه و آله) (بارها اطاعت از آن ها را اسباب نجات دانسته و صریحاً فرموده است: از آن ها سبقت نگیرید، زیرا آن ها اعلم بر شما هستند. دلایل و براهین زیادی مبنی بر متابعت از این دوازده امام وجود دارد.

حال باید دید که دلیل پیروی از چهار امام اهل سنت چه بوده و چگونه بوجود آمده است؟ علت پیروی از ائمه اربعه اهل سنت در این است که بعضی از خلفا و پادشاهان مردم را مجبور نمودند که حتماً باید از یکی از این چهار مذهب تقلید نمایند. علی رغم

این که هیچ گونه نص صریح و دستور خاصی از جانب پیغمبر درباره منحصر کردن تقلید به این چهار نفر وجود ندارد، آیا این انحصار، ظلم فاحشی به کلیه فقها و علمای بزرگ اسلام و تضييع حقوق علمي آن ها محسوب نمی شود؟ در حالی که تاریخ نشان داده است بعد از آن ها، فقها و علمای بسیار بزرگی که اعلم و افقه از این چهار امام بوده اند، همواره وجود داشته اند. آیا خود این علمای بزرگی که پس از این چهار امام تربیت می شوند، باید از این چهار نفر تقلید کنند؟

ممکن است در پاسخ، بعضی با قیاس استدلال کنند که به همان دلیل که شیعیان، امامت را به ۱۲ امام منحصر نموده اند، ما نیز امامت را با همان دلایل مشابه به این چهار نفر منحصر می کنیم. در پاسخ باید گفت: خود پیامبر خدا عدد خلفای بعد از خود را به این ۱۲ نفر منحصر نموده است. شیخ سلیمان قندوزی حنفی حموی در فرائد، امام ثعلبی در تفسیر خود، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، خوارزمی و ابن مغزلی در مناقب، همگی به طرق مختلف از رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند که: تعداد ائمه و خلفای بعد از من دوازده نفر است که جملگی از قریش می باشند. حتی نام آن ها را به ترتیب بیان نموده اند. بنابراین اصلاً قیاس بین این چهار نفر و دوازده امام شیعه، که اوصیای رسول الله (صلی الله علیه و آله) و منصوب و منصوص از جانب حق تعالی می باشند، جایز و روا نمی باشد.

از طرف دیگر، برخی از ائمه چهارگانه، نظیر: ابوحنیفه اصلاً و ابداً اهل فقه و اجتهاد نبوده بلکه فقط اهل قیاس بوده اند. جالب تر این که بعضی از ائمه چهارگانه، خود از خوشه چینان خرمن ۱۲ امام شیعه بوده اند. پس اگر تقلید بر این چهار نفر جایز و روا باشد، چرا به سراغ استادان آن ها یعنی کسانی چون امام جعفر صادق (علیه السلام) نباید رفت!!

علت اشتباه مذهب شیعه ی اثنی عشری به مذهب جعفری

پرسش: به چه علت مذهب شیعه اثنی عشری به مذهب جعفری معروف شده است؟

پاسخ: بر اساس اصل نبوت که هر پیغمبری قبل از وفاتش، وصی و جانشین خویش را از جانب خدا معین می کند، خاتم الانبیا نیز امیرالمؤمنین (علی) علیه السلام (را باب علم، وصی و خلیفه خود معرفی و امت را به اطاعت از وی امر نمود. هر چند بعد از وفات پیامبر، خلافت به امام (علی) علیه السلام (نرسید؛ اما دو خلیفه اول در تمام دوره خلافت خود - بااستثنای اوایل خلافت ابوبکر - در تمام امور با حضرت (علی) علیه السلام (مشورت نموده و مطابق راهنمایی های ایشان عمل می کردند. حتی حضرت (علی) علیه السلام (راهنمای خلیفه اول و دوم در امر قضاوت آن ها بوده است. وقتی که رجال و دانشمندان سایر ادیان، برای کشف حقایق به مدینه می آمدند تا مناظره و مباحثه علمی نمایند، امام (علی) علیه السلام (آنان را مجاب می کرد و بدین طریق از آرایه خدمات شایان علمی خود به جامعه مسلمین دریغ نمیورزید.

پس از شهادت امام (علی) علیه السلام (زام امور به دست بنی امیه افتاد و امام حسن مجتبی، امام حسین، امام سجاد و امام باقر (علیهم السلام (تحت فشار شدید و آزار و اذیت اموی ها قرار گرفته و تحت نظر و کنترل بودند فقط عده قلیلی از شیعیان خاص، موفق به دیدار آن ها و اخذ حقایق و علوم می شدند. بالاخره هر کدام از فرزندان رسول الله (صلی الله علیه و آله) (را به طریقی به شهادت رساندند. در اوایل قرن دوم هجری، درگیری های شدیدی بین بنی عباس و بنی امیه شکل گرفت و اموی ها مشغول و مجبور به دفاع از حکومت خود شدند. در

نتیجه توان ادامه آن سختگیری ها و کنترل ها را نداشتند. لذا امام صادق(علیه السلام) با استفاده از این فرصت، از انزوا بیرون آمد و در خانه خود را به روی همه مردم باز گذاشت. ایشان آزادانه در منبر مساجد به نشر علوم و احکام و قواعد دین می پرداخت. در این زمان بیش از چهار هزار طلبه و دانشجوی علم و دانش از دریای بی کران علم آن حضرت بهره می گرفتند.

شاگردان خاص آن حضرت با بهره گیری از جلسات درس ایشان، درباره مبانی

صفحه

۱۳۴

علمی، قسمت هایی از چهارصد اصل معروف را نوشتند که به «اصول اربعه مائه» معروف شد یکی از خوشه چینان مکتب آن حضرت به نام جابر بن حیان کتابی شامل هزار ورق و پانصد رساله به رشته تحریر در آورد. اکابر علما و فقهای اهل سنت، نظیر: ابوحنیفه، مالک بن انس، یحیی بن سعید انصاری، ابن جریج، محمد بن اسحق، یحیی بن سعید قطان، سفیان بن عیینه و سفیان ثوری از مکتب آن حضرت بهره گرفتند.

بنابراین برای هیچ کدام از اهل بیت عترت و طهارت، چنین فرصتی پیش نیامده بود تا بتوانند به نشر احکام و قواعد فقهی، تفسیر آیات قرآن مجید و کشف اسرار حقایق بپردازند. چون این موقعیت بیشتر برای امام جعفر صادق(علیه السلام) پیش آمد، لذا مذهب شیعه به نام آن حضرت معروف شد. اشتها مذهب شیعه به نام امام صادق(علیه السلام) (هیچ دلالتی بر تفاوت بین ایشان و اجدادش و نیز عموی بزرگوارش امام حسن مجتبی(علیه السلام) که از امامان بر حق شیعه است، ندارد.

جای بسی تأسف است که نام این فقیه اهل بیت، جزو نام ائمه اربعه قرار نگرفته و حتی روایت های ایشان را در کتبی مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز نیآورده اند؟ و بجای آن مطالبی از خوارج و نواصب را نقل کرده اند!

صفحه

۱۳۵

انتقاد به صحابه کفر نیست؟

پرسش: آیا شیعیان را نمی توان به دلیل طعن، سب و انتقاد به صحابه کافر دانست؟

پاسخ: انتقاد، سب و طعن به مؤمن می تواند دارای چند حالت باشد:

\* چنانچه انتقاد و سب صحابه مستند، مستدل و منطقی باشد نه فقط کفر آور نیست بلکه مذمت هم ندارد.

\* چنانچه بدون دلیل و برهان باشد، اتهام است ولی باز هم موجب کفر نمی گردد.

\* اگر کسی بدون جهت، مؤمنی - هر چند صحابی - را طعن، نقد و یا حتی لعن نماید آن فرد فاسق می شود، ولی هرگز کافر نخواهد شد.

\* فقط وقتی که به دلیل صحابه پیامبر خدا بودن به آن ها دشنام داده شود، در این صورت دشنام دادنش منتهی به عداوت و اهانت به خدا و رسول او می گردد، و در نتیجه دشنام دهنده کافر می شود. ابن حزم ظاهری اندلسی در جزء سوم کتاب الفصل فی الملل والنحل در این باره چنین می گوید: «اگر کسی به اصحاب

رسول الله دشنام دهد و این دشنام از روی جهل و نادانی باشد معذور است، و اگر از روی بصیرت باشد، فاسق خواهد بود».

\*امام محمد غزالی نیز می گوید: سب و شتم صحابه ابدأ موجب کفر نمی شود حتی سب شیخین نیز کفر آور نمی باشد. به همین دلیل است که در مواردی - که برخی از آن ها در زیر می آید - این دشنام دادن ها و سب کردن ها بین خود صحابه اتفاق افتاده است، ولی ما آن ها را کافر نمی خوانیم.

1 . عمر به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: اجازه بده گردن «حاطب» منافق را بزنم - حاطب از اصحاب بدر و از مهاجرین بزرگ بود. با نسبت دادن نفاق به این صحابی و دشنام دادن به او، هیچ کس عمر را کافر نمی خواند.

2 . امام محمد غزالی در جلد دوم احیاء العلوم، امام احمد بن حنبل در جز اول مسند و ذهبی در تلخیص مستدرک، نقل می کنند که: روزی در زمان خلافت ابوبکر

صفحه

۱۳۶

مردی وارد شد و شدیداً به او فحش و دشنام داد. حاضرین شدیداً متاثر شدند، در این حال ابوبرزه اسلمی گفت: ای خلیفه! اجازه ده تا او را که کافر شده به قتل رسانم. خلیفه پاسخ داد: احدی به جز پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نمی تواند چنین حکمی صادر کند.

3 . معاویه و اتباع او، خلیفه چهارم (علی) علیه السلام (را که افضل صحابه بود سب و لعن می کردند. پس چرا او را کافر نمی خوانند؟

4 . عایشه همواره عثمان - خلیفه سوم - را سب و لعن می کرد و علناً می گفت: «این پیر خرفت که کافر شده است را بکشید (1)» پس چرا کسی عایشه را کافر نمی خواند؟! حال اگر این حرف را یک شیعه بزند آن وقت او را کافر می خوانند.

5 . ابن ابی الحدید در جلد چهارم شرح نهج البلاغه می گوید: ابوبکر در جریان غصب فدک در مسجد و بالای منبر در مقام انتقاد از امیر المؤمنین (علیه السلام) بر آمد و به بهترین صحابه رسول الله (صلی الله علیه و آله) دشنام داد و گفت: «او به سان دم روباهی می باشد و (2)»... ولی هیچ کس او را ابدأ تقبیح نمی کند.

6 . امام احمد بن حنبل در جلد سوم مسند می نویسد: شخصی به خلیفه ثانی نوشت: فردی به شخص شما دشنام می دهد که شما را سب می کند، آیا اجازه می دهید او را بکشیم. عمر در پاسخ نوشت: خون هیچ مسلمانی برای سب و شتم نمودن به مسلمان دیگر - مگر رسول الله (صلی الله علیه و آله) - مباح نمی شود.

7 . احمد بن حنبل در جلد دوم مسند و نیز در جلد دوم سیرة الحلبیة حلبی و نیز در صحیح مسلم و صحیح بخاری آمده است که: اصحابی مانند ابوبکر و غیره در حضور خود پیغمبر به همدیگر دشنام می دادند و حتی همدیگر را می زدند، و پیامبر خدا آن ها را کافر نمی خواند و آن ها را آشتی می داد (3).

1 . الجمل، صص ۲۴ و ۱۲۸ ; النص والاجتهاد، صص ۳۹۳ و ۴۲۶ ; احادیث ام المؤمنین عایشه، ج ۱، صص ۱۳ و ۱۶۲ ; شبهای پیشاور، ص ۵۸۴ «اقتلو نعثلاً فقد کفر».

2 . سقیفة و فدک، ص ۱۰۴ ; فدک فی التاریخ، ص ۶۷ ; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۵ ; شبهای پیشاور، ص ۵۸۵ «إِذَا هُوَ ثَعَالَةَ شَهِيدَةٍ ذَنْبُهُ مَرْبٍ لِكُلِّ فِتْنَةٍ هُوَ الَّذِي يَقُولُ كَرُوهَا جَذَعَةٌ بَعْدَ مَا هَرَمْتَ يَسْتَعِينُونَ بِالضَّعْفَةِ وَ يَسْتَنْصِرُونَ بِالنِّسَاءِ كَأَمْ طَحَالٍ أَحَبَّ أَهْلَهَا إِلَيْهَا الْبَغِي.»

3 . این قبیل اخبار فقط در کتب اهل سنت پیدا می شود و در کتب شیعیان نمی توان چنین اخباری را یافت.



از این مهمتر بنا بر اقوال برخی علمای اهل سنت، نظیر: ابوالحسن اشعری اگر کسی قلباً مؤمن ولی به کفر تظاهر نماید یا خدا و رسول را بدون عذر، شدیداً دشنام دهد کافر نمی شود و نمی توان حکم کافر را بر او جاری ساخت. این حزم اندلسی در جزء چهارم کتاب الفصل، این عقاید را به طور مفصل شرح داده است.

بنابر این لعن و دشنام به هیچ یک از صحابه موجب کفر نمی شود و اگر کسی بدون دلیل و برهان، مؤمنی را سب نماید فاسق است و هر عمل فسقی قابل عفو و آمرزش می باشد. به همین دلیل اگر عده ای از شیعیان برخی از صحابه را سب نمایند نمی توان آن ها را کافر خواند، هر چند بر این باوریم که سب آن ها بدون دلیل و برهان نمی باشد.

همچنان که ملا سعد تفتازانی در شرح عقاید نسفی گوید: سب صحابی موجب کفر نیست، از آنجا که بعضی به صحابه حسن ظن داشتند و بدی های آن ها را نادیده می گرفتند و رد این گفتار جنگ هایی است که بین صحابه اتفاق افتاده و حسادت و جاه طلبی آن ها را از راه راست منحرف کرده حتی بزرگان صحابه از کارهای زشت مصون نبوده اند.

هر صحابه ای هادی و مقتدا نیست

پرسش: چون پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «إِنَّ أَصْحَابِي كَالنَّجْمِ بَأَيْهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ» (آیا تمامی اصحاب، هادی و مقتدای امت قرار داده نشده اند؟

پاسخ: ابتدا بر فرض صحت سند حدیث روی مدلول حدیث بحث می کنیم تا بعد به سند بپردازیم.

صحابه به کسانی اطلاق می گردد که رسول الله (صلی الله علیه و آله) را زیارت نموده و یاموفق به ضبط حدیث از آن حضرت شده باشند. اصحاب می توانند مهاجر یا انصار یا موالی آن ها باشند.

به دلیل مطالب سوره منافقون و آیاتی از سوره های توبه و احزاب که شأن نزول آن ها در مذمت منافقین و فاسقین می باشد، نمی توان همه صحابه را پاک و منزّه از جمیع عیوب دانست. از جمله منافقینی که خداوند در قرآن مجید و نیز پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) (آن ها را مذمت و اهل آتش معرفی نموده اند، افرادی هستند که در زمره اصحاب آن ها حضرت بودند. حتی برخی علمای اهل سنت، نظیر هشام بن محمد سائب کلّبی کتاب مخصوص درباره صحابه نگاشته اند.

داستان عقبه مثال بارزی است که حافظ ابوبکر احمد بن حسین بیهقی شافعی در کتاب «دلایل النبوه» و امام احمد حنبل در جلد پنجم مسند آن را بیان کرده اند. در این واقعه همان عده ای از اصحاب بودند که در صدد قتل خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) (بر آمدند. این واقعه در مراجعت پیغمبر از غزوه تبوک اتفاق افتاد. در آن ما جراً ۱۴ نفر از منافقین به طور محرمانه تصمیم به قتل پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) (گرفتند. در بطن عقبه و در دامن کوه، راه بسیار باریکی بود که افراد، بایستی یکی یکی از آن عبور نمایند. منافقین در آن محل می خواستند نقشه و نیت شوم خود را عملی نمایند؛ اما جبرئیل مأموریت یافت تا پیامبر خدا را از آن توطئه مطلع نماید و ایشان حذیفه نخعی را مأمور کرد تا در آنجا مخفی شود و در موقعی که با هم صحبت می کنند آن ها را شناسایی نماید. حذیفه هم منافقین را

شناسایی کرد و خود را به پیغمبر رسانید و آن ها را معرفی نمود. هفت نفر از توطئه گران از بنی امیه بودند. حضرت به حدیفه دستور داد تا رازداری نماید؛ زیرا خداوند نگه دارنده او می باشد. در ابتدای شب، کمی بعد از غروب خورشید، خود پیغمبر جلوتر از بقیه حرکت نمود. عمار یاسر مهار شتر را از جلو گرفته بود و حدیفه شتر را از عقب می رانید. وقتی به گذرگاه باریک رسیدند، منافقین که ظرف هایی را پر از ریگ کرده بودند با سر و صدا به طرف شتر پرتاب کردند تا شتر رم کرده و آن حضرت را به دره عمیق پرتاب نماید. آنگاه منافقین فرار کردند و در وسط جمعیت پنهان شدند؛ ولی همانطور که پیغمبر به حدیفه نخطی فرموده بود، خداوند آن حضرت را محافظت نمود.

سعد بن عباد از اصحاب کبار بود که با ابوبکر و عمر بیعت نکرد، باتفاق جمهور مورخین از شیعه و سنی در شام ماند تا اواسط خلافت عمر گشته شد. پس اقتدار کردن به او و مخالفت با عمر و ابوبکر به حکم حدیث راه هدایت است.

طلحه و زبیر از اصحاب بودند که در مقابل خلیفه چهارم قیام کردند و باعث کشته شدن عده زیادی از مسلمین شدند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) (درباره امیر المؤمنین فرموده بودند: حریک حربی؛ چگونه می شود عمل آن ها را حمل بر صحت کرد؟! اجتهاد مقابل نص؟!)

ابوهریره کذاب نیز از جمله اصحاب بود که عمر - خلیفه ثانی - او را به جرم احادیث دروغ نسبت به پیغمبر تازیانه زد. سمره بن جندب نیز که حدیث وضع می نمود، از صحابه بود.

به طور کلی اگر دو نفر از صحابه دو راه مخالف یکدیگر را برگزینند، در این صورت حداقل یک نفر از آن ها بر باطل رفته است. اکنون که مطابق حدیث مذکور، صحابه راهنما و هادی امت هستند، مسلمانان باید از کدامیک پیروی نمایند تا هدایت یابند؟

اگر پاسخ این است که باید بررسی شود کدام یک راه حق را می روند، در این صورت حدیث فوق از درجه اعتبار ساقط می گردد و بدین معنا است که نمی شود بر

صحابه ای اقتدا کرد.

اصلاً با فرض درست بودن این حدیث، دیگر نمی توان به شیعیان که به راه جمعی از صحابه - نظیر سلمان، ابوذر، مقداد، عمار یاسر و علی (علیه السلام) - که با ابوبکر بیعت نکردند، می روند ایراد گرفت. آیا علی (علیه السلام) حداقل چهارمین خلیفه بر حق مسلمین و جانشین پیغمبر نبود؟ پس چرا اصحابی مانند طلحه و زبیر در مقابل علی (علیه السلام) ایستادند و باعث خون ریزی بسیاری از مسلمانان شدند؟ راه کدامیک از این دو دسته اصحاب که در مقابل هم قرار گرفتند راه هدایت است؟ راه علی (علیه السلام) یا راه طلحه و زبیر؟

آیا معاویه و عمرو بن عاص از اصحاب نبودند که با خلیفه چهارم جنگیدند و حتی در مناظر و خطبه ها او را سب و لعن می کردند و تا هشتاد سال این کار ادامه داشت؟ آیا راه و روش هر دو طرف، راه هدایت است؟ در صورتی که پیامبر به علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمودند: حریک حربی.

مگر عثمان - خلیفه سوم - از اصحاب پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) (نبود که امام علی (علیه السلام) خلیفه چهارم - درباره اش فرمود: «و او همانند کلاغی بود که همتش شکمش بود. وای به حال او! اگر پر و بالش چیده می شد و سرش قطع می شد، برای او بهتر بود(1)».

بنابراین با ذکر این مقدمات و مثال‌ها باید نتیجه گرفت که: نمی‌توان هر صحابه‌ای را ستاره راه و چراغ هدایت پنداشت.

ضعف سند

از عدم صحت دلایل که بگذریم از نظر سند حدیث با مشکل روبروست. قاضی عیاض در صفحه ۹۱ جلد دوم شرح الشفای گوید: دارقطنی در فضائل و ابن‌عبدالبر اسناد حدیث را ضعیف و مردود دانسته‌اند و نیز عبد بن حمید در مسند خود از عبدالله بن عمر نقل نموده که بزار منکر صحت حدیث است.

1. [نهج السعادة، ج ۱، ص ۱۸۱؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۷۸] «و قام الثالث كالغراب همته بطنه، و يله لو قصاً جناحاه و قطع رأسه لكان خيراً له»

صفحه

۱۴۱

ابن عدي باسناد خود از نافع از ابن عمر نقل نموده اسناد حدیث ضعیف است.

بیهقی گوید که متن این حدیث مشهور است ولی سند به علت وجود حارث بن غزین مجهول الحال و حمزه بن ابی حمزه نصیری کذاب مشکل دارد. ابن حزم گفته این حدیث مکذوب و موضوع باطل است (1).

1. شبهای پیشاور، ص ۵۹۵

صفحه

۱۴۲

صحابه معصوم نیستند

پرسش: به نظر شیعیان، آیا صحابه مرتکب اعمال زشت و ناپسند و به طور کلی گناه می‌شده‌اند یا از معصیت به دور بوده‌اند؟

پاسخ: شیعیان معتقدند که عصمت، منحصر به ۱۴ معصوم شامل شخص پیامبر، دختر گرامی ایشان فاطمه زهرا (علیها السلام)، امام علی و یازده فرزند ارجمندش (علیهم السلام) (که امامت شیعیان را بر عهده داشتند، می‌باشد. از نظر شیعیان بقیه صحابه از خطا و گناه مصون نبوده و برخی از آن‌ها حسب عادات دیرینه خود مرتکب گناه می‌شده‌اند. برای مثال ابن حجر مکی در جلد دهم فتح الباری می‌نویسد: ابوطلحه زید بن سهل در منزل خویش مجلس دوستانه‌ای تدارک دیده بود و ده نفر را به آن مجلس دعوت نمود که همگی شراب نوشیدند. نام این ده نفر را چنین ذکر می‌کند:

1. ابوبکر بن ابی قحافه

2. عمر بن الخطاب

3 ابوبکر بن شغوب .

4 ابو عبیده جراح .

5 ابی بن کعب .

6 سهل بن بیضا .

7 ابویوب انصاری .

8 ابوطلحه (صاحب مجلس) .

9 ابودجانه سماک بن خرشه .

10 انس بن مالک (در آن زمان ۱۸ ساله و ساقی مجلس بوده است).

خبر فوق را نیز بیهقی در جلد هشتم کتاب «سنن» از خود انس بن مالک نقل می کند که می گوید: من در آن روز از همه کوچکتر و ساقی مجلس بودم و ابوبکر نیز اشعاری در مرثیه کفار و مشرکین و کشته شدگان بدر می سرود!

#### صفحه

۱۴۳

بخاری نیز در صحیح خود در تفسیر آیه خمر، مسلم در صحیح خود در کتاب «اشربه باب تحریم الخمر»، امام احمد حنبل در جلد سوم مسند، سیوطی در جلد دوم در المنثور، طبری در جلد هفتم تفسیر، عسقلانی در جلد چهارم اصابه و بدر الدین حنفی در جلد دهم عمدة القاری، مطلب فوق را آورده اند و با توجه به تاریخ مندرج در این کتب، معلوم می شود که این مجلس بعد از نزول آیات تحریم شراب بوده است.

خلاف بعدی، نقض عهدی است که برخی از صحابه انجام دادند. در قرآن مجید آمده است { وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْفُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا }؛ «وقتی با خدا عهد نمودید، به آن عمل و وفا کنید و بعد از آن که پیمان بستید، ایمان خود را نشکنید (1)». قرآن مجید در آیه دیگری، کسانی که عهد خود را نقض می کنند، ملعون می خواند { وَالَّذِينَ يَبْفُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ }؛ «آنان که پس از پیمان بستن، عهد خدا را شکستند و نیز آنچه را خدا دستور به پیوند آن داده، گسستند و در روی زمین فتنه و فساد برانگیختند. لعنت بر آن ها و عذاب الهی بر آنان باد (2)». بسیاری از علمای فریقین - شیعه و سنی - معتقدند که خاتم الانبیا (صلی الله علیه وآله) در روز هجدهم ذی القعدة سال دهم هجری، در مراسم غدیر و در حضور بیش از هفتاد هزار مسلمان، (3) بالای منبر رفته و خطبه ای در مدح و فضایل (علی) علیه السلام ایراد نموده و گفت: «هر کس را من مولا و ولی او هستم، علی نیز مولا و ولی او می باشد (4)». آنگاه دست ها را به آسمان بلند کرد و چنین دعا نمود: «خداوندا کسی که علی را دوست دارد دوست بدار و دشمن علی را دشمن بدار. کسی که علی را یاری نماید یاری فرما و کسی که علی را واگذارد و اگذار (5)». سپس

1 نحل (۱۶): ۹۱ .

2 رعد (۱۳): ۲۵ .

3 برخی تعداد مسلمین را ۱۲۰ هزار نفر نقل کرده اند.

4. جواهر الفقه، ص ۱۹۳؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، صص ۱۳۸ و ۱۶۴؛ عمر بن خطاب، ص ۱۹۳؛ شبهای پیشاور، ص ۲۲۲ «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»

5. البدایة، ص ۱۴۹؛ الخلاف، ج 5، ص ۳۳۶؛ الامالی، ص ۴۲۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۰۱، «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله»

#### صفحه

۱۴۴

پیغمبر دستور داد خیمه ای برپا کردند و از علی خواست تا در آن خیمه بنشینند و به تمام امت دستور داد که با علی (علیه السلام) بیعت کنند. پیغمبر فرمود: «من از جانب پروردگار مامورم تا برای علی (علیه السلام) بیعت بگیرم.» در ابتدا عمر، بعد ابوبکر و عثمان و طلحه و زبیر بیعت کردند. بنابراین آنچه در کتاب «الغدیر» (ج ۱) آمده این حدیث را ۱۱۰ صحابی و ۸۴ تابعی نقل کرده اند و ۳۶۰ دانشمند سنی در ۱۴ قرن این حدیث را روایت کرده اند (1). بسیاری از صحابه نیز نقل کرده اند که عمر، بسیار خوشحالی می کرد و می گفت: «پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را راهنما و مهتر و بزرگتر قوم قرار داد (2)». خود عمر می گوید: در آن حال جوان زیبا رویی که دارای حُسن صورت و بوی خوشی بود پهلوی من نشسته بود. من او را نمی شناختم ولی او به من گفت: «به درستی که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) عهد محکمی بست و به جز منافق کسی این عهد را نمی شکند. پس حذر کن که تو باز کننده این عهد نباشی (3)». عمر ادامه می دهد که بعد، از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) پرسیدم که آن جوان خوش رو چه کسی بود که من او را نمی شناختم؟ پیغمبر فرمود: «او از اولاد آدم نبود. او جبرئیل امین بود و آمده بود تا بر آنچه من بر شما گفتم تأکید نماید (4)».

حال آیا می توان گفت که کدامیک از آن ۵ نفر این عهد و پیمان را رعایت کردند؟ حتی هنوز دو ماه از آن واقعه نگذشته بود که علی (علیه السلام) را به زور شمشیر و تهدید برای بیعت با ابوبکر به مسجد بردند. آیا این کار آن ها نقض عهد و پیمان شکنی نیست که در قرآن مجید مذمت شده است؟

1. لیست ۶۰ نفر از آن ها در صفحات ۶۰۲ تا ۶۰۴ کتاب شبهای پیشاور آورده شده است. محمد بن جریر طبری (م - ۳۱۰) در الولایه از ۷۵ نفر روایت کرده است.

2. السقیفة ام الفتن، ص ۸۲؛ الغدیر، ج ۱، ص ۳۷۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۰۶ «نصب رسول الله علیاً علماً»

3. السقیفة ام الفتن، ص ۸۲ «لقد عقد رسول الله عقداً لا یحلّه إلا المنافق فاحذر أن تحله»

4. مودة القربی، مودت پنجم.

#### صفحه

۱۴۵

فدک مال شخص پیامبر بود؟

پرسش: واقعه فدک چه بوده است و مگر فدک مال شخصی پیغمبر بود که بعضی مدعی هستند آن را از فاطمه (علیها السلام) (مصادره و ضبط نموده اند؟

پاسخ: بعد از فتح خیبر، بزرگان و مالکین فدک و حوالی آن (1) به حضور پیامبر رسیدند، و قرار داد صلحی را با وی امضا نمودند که نیمی از فدک برای آن حضرت و نصف دیگر مال خودشان باقی بماند. بعد از بازگشت به مدینه، جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و آیه شریفه { وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا }؛ حقوق خویشان و ارحام خود را ادا کن و فقرا و رهگذران بیچاره را به حق خودشان برسان و از اسراف و تبذیر بپرهیز (2) «را بر آن حضرت خواند. سپس پیامبر خدا در مصداق ذو القربی - خویشان و اقوام - و حق حقوق آن ها تأمل نمود. مجدداً جبرئیل نازل شد و عرض کرد: خداوند می فرماید: «فدک را به حضرت فاطمه و اگذار (3)» «پیامبر صلی الله علیه و آله (نیز فاطمه) علیها السلام (را خواست و فرمود: «خداوند به من امر نموده که فدک را به تو و اگذار کنم (4)» و بلافاصله ایشان در همان مجلس فدک را به فاطمه) علیها السلام (بخشید. این مطلب را بسیاری از علمای اهل سنت مانند: امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان، جلال الدین سیوطی در جلد چهارم درالمنثور و نیز شیخ سلیمان بلخی حنفی و بسیاری دیگر نقل کرده اند که: چون آیه فوق نازل شد، پیامبر خدا) صلی الله علیه و آله (فاطمه را خواست و فدک را به او عطا نمود. تا زمانی که پیامبر خدا) صلی الله علیه و آله (در قید حیات بود، فدک همچنان در تصرف فاطمه بود و ایشان آن را اجاره می داد، و مال الاجاره را به افساط می آوردند. حضرت فاطمه) علیها السلام (به اندازه قوت یک

1 فدک شامل هفت قریه بزرگ، وسیع و حاصلخیز و دارای نخلستان های بزرگ بود.

2 بنی اسرائیل (27): 26

3 فقه القرآن، ج 1، ص 248؛ شبهای پیشاور، ص 633 «ادفع فدکاً إلی فاطمة»

4 تفسیر صافی، ج 3، ص 186، تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 276؛ شبهای پیشاور، ص 633 «إن الله أمرني أن ادفع إليك فدکاً»

#### صفحه

۱۴۶

شب خود و فرزندانش، از اجاره بر می داشت و بقیه را با میل و اراده خویش، در میان فقرا بنی هاشم و سایر فقرا تقسیم می کرد. بعد از ارتحال پیامبر، مامورین خلیفه اول - ابوبکر - ملک فدک را از تصرف مستاجرین آن حضرت در آورده و ضبط نمودند.

ابوبکر به حدیث ساختگی «ما جماعت پیامبران چیزی را ارث قرار نمی دهیم و هر چه از ما بماند، صدقه ای است که به امت تعلق خواهد داشت (1)» «استناد می جست. لکن دقت نداشت که: اولاً فدک ارث نبوده و هیه ای بوده است که به دستور پروردگار در زمان حیات پیامبر به فاطمه) علیها السلام (واگذار شده است. زیرا لازمه ارث بودن، آن است که بعد از وفات پیامبر به او رسیده باشد. ثانیاً از آنجایی که همه پیامبران و انبیای عظام، ارث و وارث داشته و ورثه آن ها پس از فوتشان ماترکشان را تصرف نموده اند، در می یابیم که این حدیث، کاملاً ساختگی، مجعول و در تعارض آشکار با آیات قرآن مجید است. حضرت فاطمه) علیها السلام (در دفاع از خود با استناد به آیات قرآنی فرمود: این همه آیات ارث در قرآن مجید برای عموم مردم - آیه 76 سوره انفال، آیه 12 سوره نسا و آیه 176 سوره بقره - و خصوصاً برای انبیا وجود دارد. از آن جمله می توان به آیه شریفه { وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ } «سلیمان از داوود ارث برد»، (2) آیه شریفه { فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثَنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ }؛ خداوند از لطف خویش فرزند صالح و جانشینی شایسته به من عطا کرد که وارث من و همه آل یعقوب باشد (3) «و نیز آیه { وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى }؛ هنگامی که زکریا خدا را صدا زد: بار الها! مرا تنها نگذار و به من فرزندی عطا نما تا وارث من باشد که تو بهترین وارث اهل عالم هستی. ما هم دعای او را مستجاب و به او یحیی را عطا نمودیم (4)» «اشاره کرد. مگر آیات قرآن مجید نباید تا روز قیامت بر حقیقت خود باقی

1. فتح الباري، ج ۱۲، ص ۶؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲۴؛ شبهای پیشاور، ص ۶۳۵  
«نحن معاشر الأنبياء لا نورث ما تركناه صدقة.»

2. نمل (۲۷): ۱۶ .

3. مریم (۱۹): ۵ .

4. انبیا (۲۱): ۸۹ .

---

صفحه

۱۴۷

---

باشند؟ آنگاه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) ادامه داد: ای ابوبکر! کدام قانون مرا از ارث پدر محروم کرده که تو مجری آن هستی؟ مگر تو به کلیات و جزئیات قرآن، از پدرم رسول الله (صلی الله علیه و آله و او پسر عموم علی ابن ابی طالب) علیه السلام (داناتری؟ چون ابوبکر از پاسخگویی به فاطمه) علیه السلام (درماند، ابتدا سکوت پیشه نمود و سپس با عصبانیت، فحاشی و اهانت به فاطمه) علیه السلام (را آغاز کرد.

ابن ابی الحدید در جلد چهارم شرح نهج البلاغه، در جریان منبر رفتن ابوبکر و اهانت هایی را که به دو ودیعه رسول الله (علیها السلام) (یعنی فاطمه و علی) علیهما السلام (نموده، ضبط کرده است. ابوبکر اهانت ها را به جایی رساند که فریاد و ناله فاطمه بلند شد و فرمود: امروز شما دل مرا شکستید و حق مرا ستانید. ولی من در روز قیامت در محکمه عدل الهی شما را محاکمه خواهم کرد تا خداوند قادر، حق مرا از شما باز پس گیرد. سپس فاطمه) علیه السلام (افزود: ای پسر ابی قحافه! آیا در کتاب خدا آمده است که تو از پدرت ارث ببری و من از ارث پدر محروم باشم؟ افتزای بزرگی به خدا بسته ای! آیا عمداً عمل به کتاب خدا را ترک نموده و قرآن را پشت سر انداخته ای؟

آنگاه امام علی (علیه السلام) (در مقام دفاع از فاطمه) علیه السلام (بر آمده و در حضور مهاجرین، انصار و بقیه مسلمین خطاب به ابوبکر گفت: «چرا فاطمه) علیه السلام (را از ارث پدر محروم ساخته ای؟ حال آن که علاوه بر ارث، در زمان حیات پدر، متصرف و مالک فدک بوده است؟»

ابوبکر که با سلاح اسلام و دفاع از حقوق مسلمانان دنبال مفری می گشت گفت: «فدک متعلق به همه مسلمانان است و اگر فاطمه) علیه السلام (شاهد بیاورد که ملک خود وی می باشد آن را به او باز پس خواهم داد. در غیر این صورت از داشتن فدک محروم است.» امام علی (علیه السلام) گفت: «چرا درباره ما متفاوت از بقیه مسلمانان حکم می کنی؟ حال آن که مدعی باید شاهد بیاورد و مدعی علیه باید فقط سوگند یاد کند. اینک تو بر خلاف دستور پیامبر از فاطمه) علیه السلام (شاهد می خواهی؟! مگر عمل و قول خود فاطمه) علیه السلام (به عنوان یکی از اصحاب کسا که مشمول آیه تطهیر است حق نمی باشد؟»!

پس از آن، امام علی (علیه السلام) (از ابوبکر پرسید: «پس اینک بگو اگر دو شاهد شهادت دهند که از فاطمه) علیه السلام (عمل زشت فحشا سرزده است با او چه خواهی کرد؟» ابوبکر گفت :

---

صفحه

۱۴۸

---

همانند زن ها بر او حد جاری خواهم نمود! امام علی (علیه السلام) (به ابوبکر گفت: در این صورت در زمره کفار خواهی بود، زیرا شهادت پروردگار درباره طهارت فاطمه) علیه السلام (را رد کرده ای. مگر نمی دانی که خداوند فرموده است: «خداوند اراده نموده است که شما اهل بیت را پاک و پاکیزه گرداند و هر زشتی و بدی را از شما بزدايد.» مگر این آیه در حق ما نازل نشده است؟

پس از اقرار ابوبکر به نزول این آیه، امام علی (علیه السلام) (افزود: تو ادعای فاطمه) علیها السلام (را که خداوند به طهارتش گواهی داده نمی پذیرد، ولی شهادت عربی را که بر پاشنه پای خود ایستاده و بول می کند می پذیرد!! امام علی) علیه السلام (پس از گفتن این جملات راهی منزل شد.

هیاهوی عجیبی در بین مسلمین به راه افتاد و همگی حق را از آن علی و فاطمه) علیهما السلام (می دانستند و عمل ابوبکر را تقبیح نمودند. ابن ابی الحدید می نویسد: در این هنگام ابوبکر بالای منبر رفت و از مردم خواست که به حرف کسی گوش ندهند. او فحاشی و ناسزاگویی به فاطمه و علی) علیهما السلام (را چنین آغاز کرد: «نعوذ بالله او روباهی است که شاهدش دمش می باشد. او ماجراجو و بر پا کننده فتنه و فساد است که فتنه های بزرگ را کوچک نشان می دهد، و مردم را به فساد و فتنه ترغیب و تشویق می کند. او از زنانی چون ام طحال زانیه کمک و یاری می طلبد (1)». این فحش ها و اهانت هایی بود که پیرمرد مصاحب رسول الله) صلی الله علیه و آله (به این دو محبوب و یادگار رسول الله) صلی الله علیه و آله (نثار کرد.

امروزه نه فقط شیعیان، بلکه علمای اهل سنت از این کلمات متعجب اند. مثلاً ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه اش می نویسد: از استاد خود «ابو یحیی نقیب زید البصری» پرسیدم که مخاطب این کنایه ها چه کسی بوده است؟ او گفت: کنایه نبوده بلکه صراحت کلام است. گفتم استاد، اگر صراحت می داشت که من می فهمیدم و سؤال نمی کردم. استادم گفت: آری سلطنت همین است!! یعنی هر عمل زشتی را برای حفظ آن مرتکب می شوند.

حال نسبت هایی را که ابوبکر به آن ها داد نظیر روباه، دم روباه، فتنه گر مصاحب زن

---

. [شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۵؛ فدک فی التاریخ، ص ۶۷؛ سقیفة و فدک، ص ۱۰۴؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۰ «انما هو ثعالة شهیده ذنبه.»

صفحه

۱۴۹

---

زانیه و... را در کنار فرمایشاتی از رسول الله) صلی الله علیه و آله (بگذارید که این دو بزرگوار را چنین توصیف نموده است:

« \* علی با حق و حق با علی است (1)»

« \* هر کس به علی ناسزا گوید به من گفته است و (2)»...

« \* هر کس علی را بیازارد مرا آزرد (3)»

« \* هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرد (4)»

« \* من شهر علم ام و علی دروازه آن است (5)»

« \* من سرای حکمت و علی ورودی آن است (6)»

« \* فاطمه پاره تن من است (7)»

« \* علی در قضاوت از همه شما اولی تر است (8)».

دلیل روشن دیگر بر بطلان حدیث مورد استناد ابوبکر، روش و عمل شخص خلیفه است. اگر این حدیث صحیح بود و خلیفه به آن اعتقاد می داشت باید همه آنچه را که از پیغمبر بر جای مانده بود مصادره و ضبط می کرد، و ورثه آن حضرت را از تصرف در



---

1. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۲۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۴۹؛ الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۹۸؛ شبهاي پيشاور، ص ۶۴۳ «عليّ مع الحقّ و الحقّ مع عليّ حيث دار.»

2. مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳؛ المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰؛ الصحيح من السيرة، ج ۲، ص ۲۹۳؛ شبهاي پيشاور، ص ۶۴۳ «من سبّ عليّاً فقد سبني و من سبني فقد سبّ الله.»

3. العمدة، صص ۲۷۶ و ۲۸۴؛ تحف العقول، ص ۴۵۹؛ الانساب، ج ۱، ص ۳۹۶؛ شبهاي پيشاور، ص ۶۴۳ «مَنْ آذَى عَلِيّاً فَقَدْ آذَانِي.»

4. شبهاي پيشاور، ص ۷۰۲ «مَنْ آذَى فَاطِمَةَ فَقَدْ آذَانِي.»

5. المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۷؛ مسند ابويعلی، ج ۲، ص ۵۸؛ الجامع الصغير، ج ۱، ص ۴۱۵؛ شبهاي پيشاور، ص ۶۴۴ «أنا مدينة العلم و عليّ بابها.»

6. العمدة، صص ۲۸۵ و ۲۹۵؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۰۱؛ ينابيع المودة لذوي القربى، ج ۱، ص ۲۱۸؛ شبهاي پيشاور ص ۶۴۴ «أنا دار الحكمة و عليّ بابها.»

7. صحيح بخاري، ج ۴، ص ۲۱۰؛ صحيح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۱؛ صحيح ابن حبان، ج ۱۵، صص ۴۰۸ و ۵۳۶؛ شبهاي پيشاور، ص ۷۰۲ «فاطمة بضعة مني فمن أغضبها فقد أغضبني.»

8. نهج الايمان، ص ۳۰۱؛ مفردات غريب القرآن، ص ۴۰۷؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۲۷؛ شبهاي پيشاور، ص ۶۴۵ «عليّ أقضاكم.»

---

صفحه

۱۵۰

---

همه آن ها باز دارد. اما ابوبکر حجره هاي فاطمه) عليها السلام (، دختر پیامبر) صلي الله عليه وآله (، عايشه و حفصه همسران پیامبر را به آن ها داد.

علاوه بر همه اين ها، ابن ابی الحديد در شرح نهج البلاغه و علي بن برهان الدين شافعي در جلد سوم تاريخ سيرة الحلبيه مي نويسند: پس از چند روز در ملاقاتي که در منزل ابوبکر واقع شد، ابوبکر از استدلال فاطمه) عليها السلام (متاثر شد و گريست و طی نامه اي نوشت که فدک را به فاطمه) عليها السلام (باز پس دهند. لکن عمر مانع شد و نامه را پاره کرد.

جالب تر اين که در دوره خلافت همين خليفه دوم - يعني عمر - فدک را به اولاد فاطمه) عليها السلام (پس دادند و حتي خلفاي بعد از عمر، از جمله امويين و عباسيون نيز فدک را به ورثه فاطمه) عليها السلام (برگر دادند. حال بايد پرسيد: اگر کار عمر درست بود، پس کار ابوبکر را چگونه مي توان توجيه نمود؟(1)

بسياري از اهل سنت در توجيه شرعي و قانوني و دفاع از ابوبکر مي پرسند: «خليفه اي که تمام بيت المال مسلمين در تصرف او بوده است، چه نيازي به باغ و ملک فدک داشته است؟» پاسخ اين است که يقيناً اقدام ابوبکر نه بر اساس احتياج و نه به منظور رعايت قوانين شرع بوده، بلکه صرفاً جنبه سياسي داشته است. غصب و مصادره فدک در

حقيقت ادامه ماجراي بني سقيفه و غصب خلاف بوده است. او مي خواسته تا از اين طريق خاندان پیامبر را که در مقام خلافت اولويت داشته اند مستاصل نموده، و درگير و مشغول گرفتاري ها و مشکلات روزمره نمايد تا به فقر و تهيدستي گرفتار آيند و خود به خود خيال خلافت از سرشان دور شود. زيرا آن ها مي دانستند که اگر آن خاندان جليل القدر و

---

1. [در الغدير ج ۷، ص ۱۹۴، به نقل از چند مدرک معتبر اهل سنت از جمله صحيح بخاري و صحيح مسلم آمده است که عمر فدک را تسليم علي(عليه السلام) (و عباس نموده است. همین شخص موقعي که ابوبکر تصميم گرفت فدک را تسليم به فاطمه کند، مانع شد و نامه ابوبکر براي تسليم فدک به فاطمه را پاره کرد. سؤال اين است که اگر کار ابوبکر درست است چرا عمر برگرداند و اگر غلط است ادعای ما ثابت شده است. به علاوه مي گوييم عمر چرا یک بام و دو هوا عمل کرد. در یک زمان گفت نه، در یک زمان گفت: آري فدک ملک اهل بيت است کدام درست است؟]

البته اين بنا به روايت بخاري و مسلم بوده ولي به روايت مشهور زمان عمر بن عبدالعزيز مسترد شده است بنابه روايت اهل سنت، مروان مجدداً آنرا در زمان عثمان غصب کرد و چندین بار رد و بدل شد.

صفحه

۱۵۱

با تقوي، درگیر فقر و تهيدستي نباشند و دستشان از مال دنيا پر باشد، مردم به آن ها رو مي آورند. بدین جهت علاوه بر غصب خلافت، فدک را غصب نموده و تمامی راه هايي را که منجر به جلب اموال دنيوي مي شد، بر آن ها بستند.

غاصبان خلافت، حتي خمس را نیز بر خاندان پیغمبر منع کردند. خداوند به دلیل آن که صدقات را بر پیامبر خدا(صلي الله عليه وآله) (و خاندانش حرام نمود، باب خمس را براي آن ها باز نموده و در قرآن مجيد مي فرماید: {وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ}؛ اي مؤمنان! هر چه که به شما غنيمت رسيد خمس آن براي خدا، رسولش، خويشان، يتيمان و در راه ماندگان مي باشد (1)». خليفه اول اين حق را از آنان سلب نمود و گفت: خمس بايد به مصرف تجهيزات جنگي و خريد سلاح برسد. لذا دست آن خاندان جليل القدر از همه جا کوتاه گرديد که از آن زمان تا به امروز ادامه دارد.

طبق نظر فقهاي شيعه اماميه که بر اساس آيه مذکور مي باشد، خمس به شش قسمت تقسيم مي شود: سهم خدا، سهم رسول، سهم ذوي القربى، سهم ايتام، سهم فقرا و سهم در راه ماندگان بني هاشم. سه سهم اول به امام يا نایب الامام داده مي شود تا به مصرف مصالح مسلمين برسد. جالب اين که بسياري از علمای اهل سنت نظير امام ثعلبي، طبري و جلال الدين سيوطي و جار الله زمخشري اين کار خليفه را نیز بدعت پنداشته، و نظر فقهاي شيعه را تأييد کرده اند.

با یک بررسی اجمالي، عواقب و عوارض جانبي مسأله غصب فدک روشن مي گردد. خداوند در سوره هود صريحاً مي فرماید: {أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ؛ اي پیغمبري که از جانب خدا دليل روشني چون قرآن دارد و با گواه صادقي چون علي(عليه السلام) (دارد (2)». خطیب خوارزمي نیز در مناقب مي گوید: از ابن عباس پرسيدند مراد از شاهد کيست و او پاسخ داد: «او علي(عليه السلام) (است که براي پیغمبر شهادت

1 انفال (۸): ۴۱

2 هود (۱۱): ۱۷

صفحه

۱۵۲

داده و او از پیغمبر است (1)». حال شهادت شرعي کسي را که در قضيه فدک شاهد پیغمبر بوده است، رد مي کنند و مي گويند: چون علي(عليه السلام) (در اين قضيه ذينفع مي باشد، پس شهادتش تمايل به نفع خود دارد و لذا شهادتش مردود است. براي کسي که شهادت علي(عليه السلام) (را - که مورد تصديق قرآن است - رد کند

چه حکمی می توان داد؟ آیا این آزار و اذیب و سب مولا متقیان (علی) علیه السلام (و متعاقباً پیغمبر) صلی الله علیه و آله (نیست)؟

حدیث دیگر:

بخاری در صحیح، احمد حنبل در مسند، خوارزمی در مناقب و بسیاری دیگر آورده اند که پیامبر خدا، موی خویش را به دست گرفته و فرمود: «یا علی! هر کس به مویی از تو آزار رساند مرا آزار داده و هر کس مرا بیازارد خدا را آزار رسانده است. پس لعنت خدا بر کسی که خدا را اذیت نماید (2)». راویان این حدیث، هر کدام تار موی خود را به دست گرفته و نشان دادند که شخص پیغمبر این گونه موی خود را به دست گرفت و این حدیث را درباره آزار و اذیت علی علیه السلام (بیان نمود. سید بن ابوبکر بن شهاب الدین در کتاب «رشفة الصادی» از پیامبر خدا) علیه السلام (چنین روایت کرده است: «هر کس مرا از طریق عترتم اذیت نماید، پس لعنت خدای بر او باد(3)».

آیا ملک متصرفی فاطمه) علیها السلام (را غصب نمودن و نان اولادهای فاطمه را بریدن و رد شهادت علی، آزار و اذیت پیغمبر خدا نخواهد بود. و موجب لعنت خدا بر آنان نیست؟

نارضایتی فاطمه) علیها السلام (تا دم مرگ و تا واپسین لحظات زندگی ادامه داشت. چنانچه ابو محمد عبدالله بن مسلم دینوری در «الامامة و السیاسة» می گوید: فاطمه) علیها السلام (در بستر

---

1 بحرانی در غایة المرام، ص ۳۶۹، باب ۶۳، حدیث ۲؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۴۲۰؛ شبهای پیشاور، ص ۶۹۶ «هو علی یشهد للنبی و هو منه»

2 تاویل الایات، ج ۲، ص ۶۵؛ البرهان، ج ۳، ص ۳۳۷؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۹۷؛ شبهای پیشاور، ص ۶۹۹ «یا علی من اذی شعرة منك فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله و من اذی الله فعلیه لعنة الله»

حافظ ابو نعیم، ما نزل من القرآن فی علی.

3 ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۱۹۲؛ مسند زید بن علی، ص ۴۶۴؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۶۱؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۵۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۹۹ «من اذانی فی عترتی فعلیه لعنة الله». صحیح ابن حبان.

صفحه

۱۵۳

بیماری به ابوبکر و عمر فرمود: «خدا و ملائکه را به شهادت می گیرم که شما دو نفر مرا خشمگین نموده و رضایتم را جلب نکردید. اگر پیامبر خدا را ملاقات کنم، شکایت شما را نزد او خواهم نمود.» و نیز می گوید: «فاطمه) علیها السلام (از ابوبکر و عمر غضبناک شد و آن ها را به همین حال ترک نمود تا دار فانی را وداع گفت».

حال خبر فوق را در کنار حدیثی بگذارید که امام احمد حنبل در مسند و سلیمان قندوزی در ینابیع الموده آورده اند که: پیامبر خدا) صلی الله علیه و آله (فرمود: «فاطمه پاره تن من، نور چشم من، میوه دل من و روح من است که بین دو پهلوی من قرار دارد. و هر کس او را بیازارد مرا آزرده است. هر کس فاطمه را به غضب آورد مرا به غضب در آورده است. هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند خدا را اذیت نموده است (1)». ابن حجر مکی نیز در صواعق و ابو العرفان الصبان در اسعاف الراغبین از رسول الله) صلی الله علیه و آله (آورده اند که فرمود: «ای فاطمه! به درستی که خداوند از غضب تو غضبناک و از رضای تو خرسند می گردد(2)».

جالب است که عده ای متعصب، به منظور تیرئه نمودن اسلاف خویش، سفسطه نموده و غضب را به دو قسمت دینی و احساسی تقسیم کرده، می گویند: «غضب مورد اشاره در احادیث رسول الله (صلي الله عليه وآله) غضب دینی است، در صورتی که غضب فاطمه در قضیه فدک غضب احساسی و غیر دینی است. مانند خشم و غضب کسی که در موقع نرسیدن به هدف، تغییر حالت داده و این نوع غضب در او آشکار گشته و متأثر می شود، فاطمه) علیها السلام»

نیز در آن هنگام نیز چنین غضبی را داشته است. به همین جهت غضب احساسی و غیر دینی فاطمه) علیها السلام (در قضیه فدک غضب پیامبر خدا) صلي الله عليه وآله (و پروردگارش را به دنبال ندارد. به

---

1 سنن الکبری، ج ۵، ص ۹۷؛ معجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۰۴؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۱۲؛ نظم در المسمطین، ص ۱۷۶؛ شبهای پیشاور، ص ۷۰۱ «فاطمة بضعة مني و هي نور عيني و هي ثمرة فؤادي و هي روعي التي بين جنبي من آذاها فقد آذاني و من آذاني فقد آذى الله و من أغضبها فقد أغضبني يؤذيني ما آذاها».

2 تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۵۶؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۱۳۲ و ۴۶۴؛ شبهای پیشاور، ص ۷۰۲ «یا فاطمة إن الله عزّ و جلّ یغضب لغضبک و یرضی لرضاک». مستدرک حاکم، اصابه عسقلانی، ج ۴، ص ۳۷۵

#### صفحه

۱۵۴

همین دلیل بعداً این تأثیر فاطمه بر طرف گردیده و به حکم خلیفه رضایت داده است. این طرفداران متعصب چنین می گویند: بعدها که امام علی) علیه السلام (به خلافت رسید فدک را به ورثه فاطمه برنگرداند و این دلیل بر صحت حکم خلفای قبلی و رضایت فاطمه) علیها السلام (است».

پاسخ آن ها چنین است:

بدان جهت که مؤمن باید دستورات اخلاقی را رعایت کند، انسان کامل و مؤمن، هرگز غضب احساسی پیدا نخواهد کرد. آیا فاطمه ای که به کمال ایمان رسیده است، فاطمه ای که پیغمبر درباره اش فرمود: «خداوند قلب و جوارح دخترم فاطمه را تا استخوان های بالای شانۀ اش مالمال از ایمان نموده است (1)» آیا مؤمنه ای که تسلیم امر خدا است، وقتی که حاکمی به حق حکم نماید، آشفته خواهد شد و بر او غضب می نماید؟! آن هم غضبی همراه با کینه، و بر غضب خویش تا دم مرگ باقی می ماند و وصیت می کند که آن حاکمان حق نماز خواندن بر جنازه او را ندارند و به همین دلیل او را شبانه دفن کنند تا هر چه جستجو نمایند آن را نیابند؟!

از طرف دیگر، چنانچه غضب فاطمه) علیها السلام (احساسی باشد باید پس از عذر خواهی نمودن، بر طرف شود. زیرا پدرش پیغمبر فرموده است: «مؤمن نباید بر حقد و کینه خود باقی بماند (2)» در روایات نیز آمده است که مؤمن نباید عداوت و کینه اش را بیش از سه روز در دل داشته باشد. اما ملاحظه می شود که فاطمه) علیها السلام (با حالت غضب و نارضایتی از ابوبکر و عمر از دنیا رفت (3).

با توجه به این ویژگی های فاطمه) علیها السلام (می توان دریافت که غضب فاطمه) علیها السلام (از آن

---

1 دلایل الامامة، ص ۱۳۹؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۴۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۱۶؛ شبهای پیشاور، ص ۷۰۷ «إن ابنتي فاطمة ملاء الله قلبها و جوارحها إيماناً إلی مشاشها».

2 تذکرة الموضوعات، ص ۱۴؛ کشف الخفاء، ج ۲، ص ۲۹۳؛ منیة المرید، ص ۳۲۱؛ شبهای پیشاور، ص ۷۰۷ «المؤمن لیس بحقود»

3 مسند الشامین، ج ۴، ص ۱۹۸؛ اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۰؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲؛ صحیح ابن حیان، ج ۱۱، ص ۱۵۳ و ج ۱۴، ص ۵۷۳؛ شبهای پیشاور، صص ۷۰۰ و ۷۰۸ «غضب فاطمة من أبي بكر و هجرته إلي أن ماتت» یا «غضب فاطمة علي أبي بكر فهاجرته و لم تتكلم حتي توفيت».

صفحه

۱۵۵

جهت ریشه در دین داشته، که حکمی بر خلاف دستورات پدر بزرگوارش صادر شده است. بنابراین سکوت فاطمه بعد از این واقعه را نباید دلیل بر رضایت او دانست بلکه این مسأله به خاطر شدت فشارهای حکام وقت، و حفظ آبروی خویش بوده است.

در مورد این که چرا علی(علیه السلام) پس از به خلافت رسیدن، فدک را بر نگرداند؟ باید گفت: امام علی(علیه السلام) در آن زمان، قدرت و آزادی عمل نداشت و در صورت انجام چنین کاری، فریاد مخالفین بر می خواست که علی(علیه السلام) بر خلاف سیره شیخین عمل می کند، و اتهام مخالفینی نظیر معاویه و اتباعش را مینی بر این که علی(علیه السلام) منافع خویش را در نظر می گیرد قوت می بخشد. لذا از روی ناچاری صبر پیشه کرد، مخصوصاً که صاحب حق هم از دنیا رفته بود.

برای اثبات این که علی(علیه السلام) در عمل آزادی نداشت می توان مثال هایی از منبر پیغمبر، نماز تراویح و تعیین حکم در صفین نام برد. بعد از وفات پیغمبر خلفای قبلی جای منبر رسول الله(صلی الله علیه و آله) را عوض کردند و چون ایشان می خواست آن را به جای اولش برگرداند، مردم زیر بار نرفتند و آن را خلاف سیره شیخین خواندند. و هنگامی که امام علی(علیه السلام) مردم را از خواندن نماز مستحبی تراویح، - که عمر برگزاری آن را به جماعت بدعت گذاشته بود - منع کرد، فریادها بلند شد که علی(علیه السلام) بر خلاف حکم عمر، عمل می کند. قضیه تعیین حکم نیز بر همگان واضح است که ایشان هیچ آزادی و قدرتی در تعیین ابوموسی اشعری در مسأله حکمیت در جنگ صفین نداشت. از طرفی در همان جنگ صفین، ایشان و فرمانده دلیرش مالک اشتر بر آستانه پیروزی بر معاویه بودند که عده ای از سپاهیان خود امام علی(علیه السلام) عرصه را بر ایشان تنگ نموده و امام را به پذیرش حکمیت و اداری نمودند. آن ها مالک اشتر را تهدید کردند که در صورت ادامه پیشروی در جنگ با معاویه و عمرو عاص، علی(علیه السلام) را خواهند کشت. آیا خلیفه ای که در یک ماجرای نظامی این قدر تحت فشار باشد، در شرایط غیر نظامی چقدر می تواند آزادی عمل داشته باشد؟! ابو محمد بن مسلم دینوری در جلد اول الامامه و السیاسة و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده اند که: ابوبکر به عمر گفت: چون ما فاطمه(علیها السلام) را خشمگین و عصبانی کرده ایم بیا با هم به خانه اش برویم و از او دلجویی کنیم. با هم به درب منزل فاطمه(علیها السلام) رفتند؛ ولی

صفحه

۱۵۶

ایشان اجازه ملاقات نداد. ابوبکر و عمر، علی(علیه السلام) را واسطه قرار دادند. فاطمه در مقابل علی(علیه السلام) سکوت نمود. علی(علیه السلام) به همین مقدار اکتفا نموده و اجازه ورود به منزل داد. وقتی ابوبکر و عمر وارد خانه شدند به فاطمه سلام کردند، ولی فاطمه(علیها السلام) رو به دیوار کرد. ابوبکر گفت: ای حبیبه رسول الله(صلی الله علیه و آله)، به خدا سوگند که من ترا از دخترم عایشه بیشتر دوست دارم. سپس شروع به توجیه عمل خود کرد و گفت: من این کار را به خاطر اجرای دستور رسول الله(صلی الله علیه و آله) انجام داده ام که فرموده بود: ورثه ما ارث نمی برند. فاطمه(علیها السلام) در پاسخ، به امیرالمؤمنین(علیه السلام) گفت: حدیثی از پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) (به یادشان می آورم که فرمود: «رضای فاطمه رضای من است و خشم فاطمه خشم من است. پس هر کس که دخترم فاطمه(علیها السلام) را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس فاطمه را راضی نگه دارد مرا راضی نگه داشته است. هر کس او را به خشم آورد به تحقیق که مرا خشمگین ساخته است (1)».) سپس هم عمر و هم ابوبکر گواهی دادند که آری این حدیث را شنیده ایم. آنگاه فاطمه(علیها السلام) (ادامه داد «خدا و ملائکه را به گواهی می گیرم که شما دو نفر رضای خاطر مرا فراهم ننموده و مرا به خشم آوردید و...») پس از آن ابوبکر متأثر شد، گریست و گفت از خشم تو و خشم آن حضرت به خدا پناه می برم. بالاخره فاطمه(علیها السلام) (گفت: «به خدا سوگند که تو را در هر نماز نفرین می کنم (2)».) ابوبکر با شنیدن این کلمات، خانه فاطمه(علیها السلام) را گریه کنان ترک نمود.

اکنون این سؤال مطرح می شود که اگر کسی اموال اجداد شما را به زور مصادره نماید و به اجداد و نیاکان شما ویژگی های ناروا نسبت داده و فحاشی کند با او چه می کنید؟

1 الامامة والسياسة، ج 1، تحقيق الزيني، ص 20؛ عمر بن خطاب، ص 88؛ شهباهي پيشاور، ص 712

«رضا فاطمة من رضاي و سخط فاطمة من سخطي و من أحب فاطمة ابنتي فقد أحبني و من أرضي فاطمة فقد أرضاني و من أسخط فاطمة فقد أسخطني.»

2 افحام الاعداء والخصوم، ص 87؛ الامامة والسياسة، ج 1، صص 20 و 31؛ حقوق آل البيت عليهم السلام (ص 184؛ شهباهي پيشاور، ص 712) «و الله لأدعون الله لك في كل صلاة أصليها.. ثم خرج باكياً.»

صفحه

157

شیعیان و عایشه

پرسش: چرا شیعیان عایشه را تقبیح می کنند، و او را صالح و پیرو پیامبر نمی دانند؛ و بعضی به او بد می گویند؟

پاسخ: شیعیان معتقدند اگر کسی به هر یک از مسلمانان، نسبت فحش و قذف دهد مرتکب عمل حرامی شده است. مخصوصاً اگر این عمل ناپسند نسبت به حرم رسول الله (صلي الله عليه وآله) و زنان ایشان از جمله عایشه و حفصه باشد آن فرد ملحد، کافر و ملعون است. اما باید یادآوری نمود که شیعیان، همسران رسول الله (صلي الله عليه وآله) را هم تراز پیامبر خدا نیز نمی دانند.

برخی اشخاص به آیه ای از سوره نور که می فرماید { الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ }؛ زنان بدکار و ناپاک شایسته مردانی اینگونه اند، مردانی زشتکار و ناپاک شایسته زنانی بدین صفتند، زنان پاکیزه و نیکو لایق مردانی چنین، مردانی پاکیزه و نیکو در خور زنانی بدین اوصافند و این پاکیزگان از سخن بهتان که ناپاکان درباره آنان می زنند مبرا هستند (1) «استناد نموده و همسران پیامبر را هم تراز ایشان می دانند. لکن این آیه بدان معنا نیست که زوجین از همه جهات مثل هم می باشند. هم در جامعه و هم در تاریخ دیده شده است که یکی از زوجین، خوب، مؤمن و مستحق بهشت و لی دیگری بد، کافر، فاسق و مستحق آتش بوده است. همسران نوح شیخ الانبیا و لوط نبی مثالی بر این مدعا هستند. چنانچه خداوند در آیات سوره تحریم می فرماید { ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ

نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطَ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَا هُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا؛  
«شوهران خود را قبول نداشته و به آن ها خیانت می کرده اند (2)» البتة خیانت زن نوح پیغمبر مخالفت با رسالت وی و بدگویی از آن حضرت بوده است و به مردم می گفت: چون من همیشه با او هستم از حالات او باخبرم و او دیوانه است و فریب وی را نخورید. زن لوط

1 انور (24): 26

2 تحریم (66): 10

نبی نیز قوم لوط را از وجود افراد تازه وارد باخبر می ساخت و اسرار خانه همسرش را به دشمنان آن حضرت می داد و موجب فتنه و فساد می شد. قرآن مجید صراحتاً کلمه «را درباره آنان به کار برده است».

اما برعکس، آسیه زن فرعون جزو بهترین زنان دنیا است. به طوری که شوهرش مستحق آتش و جهنم، ولی خود آسیه در زمره چهار زنی است که در قرآن از آنان نام برده شده و مستحق بهشت رضوان است.

بنابراین، معنای آیه مذکور چنین است: «زنان ناپاک شایسته مردان ناپاک و مردان ناپاک نیز راغب به آن ها هستند. زنان پاک لایق مردان پاک و مردان پاک نیز تمایل به آن ها دارند.» در حقیقت این آیه تفسیر آیه دیگری از همین سوره است که می فرماید {الزانی لا ینکح إلا زانیة أو مشرکة إلا زاناً أو مشرکاً}؛ مرد زناکار جز با زن زناکار و مشرک، و زن زناکار جز با مرد زناکار و مشرک ازدواج نمی کند = این دو فرقه متمایل به هم می باشند (1) «بنابراین اگر برخی از زنان پیامبر هم بر خلاف ایشان حرکت کرده اند یا تمرد نموده اند، بر خلاف نص آیات فوق نمی باشد».

اما در ذیل به بعضی از مشکلات عایشه که - شیعه و سنی - بدان جهت، او را مورد انتقاد قرار می دهند اشاره می شود. او در تمام دوران عمر خود آرام نبوده و همواره اعمالی را مرتکب می شده که سایر زنان پیغمبر - حتی حفصه دختر عمر - چنین اعمالی را مرتکب نشده اند. بنابراین، اعمال عایشه که در کتب اهل سنت هم فراوان به چشم می خورد، تاریخ زندگی او را لکه دار نموده است. یادآوری این نکته ضروری است که تمامی همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله)، عایشه، حفصه، ام سلمه، میمون، ام حبیبه و سوده - به جز ام المؤمنین حضرت خدیجه - به جهت زوجه رسول الله بودن، نزد شیعیان یکسانند و بر خلاف سایر فرقه های مسلمین، برای عایشه و حفصه - به دلیل دختر ابوبکر و عمر بودن - نسبت به بقیه همسران پیامبر، برتری خاصی قائل نیستند.

شیعیان، عایشه را نه فقط به خاطر مخالفت هایش با امام علی (علیه السلام)، امام حسن (علیه السلام) و

. انور (۲۴): ۳

اهل بیت طهارت بلکه به دلیل آزار و اذیتی که حتی به خود پیغمبر می کرد، مورد انتقاد قرار می دهند. او بارها از دستورات رسول الله (صلی الله علیه و آله) سر پیچی کرد و علی رغم آگاهی از آیه شریفه {إِنَّ الَّذِينَ يُؤْتُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعْنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُّهِيناً}؛ آنانکه خدا و رسول او را آزار و اذیت کنند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعن کرده و برای آنان عذاب بزرگی مهیا ساخته است (1) «موجبات ناراحتی پیامبر را فراهم می نمود. برای مثال امام غزالی در جزء دوم احیاء العلوم، مولی علی متقی در جلد هفتم کنز العمال، ابویعلی در مسند و ابوالشیخ در کتاب امثال آورده اند که: روزی ابوبکر به ملاقات دخترش عایشه رفت. بین پیغمبر و عایشه ناراحتی پیش آمده بود، لذا پیغمبر ابوبکر را به قضاوت طلبید. عایشه در وقت سخن گفتن: اهانت می کرد و به پیغمبر می گفت: «در گفتار و کردارت عدالت پیشه کن!» این کلمات اهانت آمیز چنان در ابوبکر تاثیر گذاشت که بلافاصله سیلی محکمی بر صورت دخترش نواخت و خون بر جامه اش سرازیر گشت. امام غزالی نیز در همان کتاب نقل نموده که وقتی ابوبکر وارد منزل دخترش عایشه شد، دریافت که رسول الله (صلی الله علیه و آله) (از عایشه ناراحت است. لذا خواست تا میان آن ها قضاوت کند. پیغمبر خطاب به عایشه گفت: تو می گویی یا من بگویم؟ عایشه در پاسخ گفت: «شما بگویید. لکن به جز حرف راست و سخن حق چیزی نگویید!!» سپس در جمله دیگری گفت: «تو همان کسی هستی که فکر می کنی پیغمبر خدایی؟!» (2)

اگر کتب امام غزالی، تاریخ طبری، مسعودی، ابن اعثم کوفی و سایر علمای بزرگ اهل سنت مطالعه شود، ملاحظه می شود که عایشه را متمرّد اوامر خدا و رسولش خوانده اند. مگر در سوره احزاب خطاب به تمام زنان پیغمبر نیامده است که { وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى }؛ در خانه هایتان نشستند و آرام گیرید و بدون ضرورت و حاجت بیرون نروید و مانند زمان جاهلیت خود آرایی و آرایش نکنید (3)» به همین دلیل تمامی همسران رسول الله دستور قرآن را اطاعت نمودند و به غیر از موارد

---

1 احزاب (۳۳): ۵۷

2 در بعضی منابع این جریان به عمر و حفصه نسبت داده شده است.

3 احزاب (۳۳): ۳۳

---

صفحه

۱۶۰

ضروری، از خانه بیرون نرفتند. برای مثال وقتی که از سوده پرسیدند که چرا حج عمره نمی روی؟ گفت یکبار حج بر من واجب بوده که بجای آورده ام و از این به بعد باید اطاعت امر حق { وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ } را بکنم. ایشان تا زنده بود همین کار را انجام داد. قرآن مجید شرط فضیلت زنان پیغمبر را تقوای آنان دانسته و می فرماید { يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ }؛ ای زنان پیامبر شما مانند دیگر زنان نیستید و از آنان برترید، اگر متقی و خدا ترس باشید(1)».

در میان همسران پیامبر، عایشه مستثنی بود و از آیات شریفه قرآن ترمّد می کرد. برای مثال بازچه دست طلحه و زبیر شد و به جای نشستن در خانه، به بصره رفته دستور داد تا موهای سر و صورت و ابروان عثمان بن حنیف - والی منصوب امام علی(علیه السلام) - را در بصره کنند و پس از ضرب و شتم، او را با تازیانه اخراج نمودند و بیش از یک صد نفر از مردم بی دفاع آن سامان را به قتل رساندند که چهل نفر آن ها در مسجد کشته شدند - به نقل از ابن اثیر، مسعودی، طبری و ابن ابی الحدید - آنگاه خودبا پوست پلنگوزره پوش، همانند یک مرد جنگی زمان جاهلیت بر شتری که عسکر نام داشت سوار شد و به میدان آمد. در صورتی که همان طلحه و زبیر و دیگران، زنان خود را در خانه نشانند ولی زوجه پیامبر خدا را باوصاف فوق به میدان کارزار و نبرد با علی(علیه السلام) فرستادند. همان امیرالمؤمنینی - علی(علیه السلام) - که سه جلد از کتاب صد جلدی حافظ ابن عساکر، در مناقب وی می باشد. در این کارزار - که به دلیل حرکت عایشه اتفاق افتاد - خون هزاران نفر ریخته شد.

جنگ عایشه با علی(علیه السلام) (نه تنها از روی محبت به علی نبوده، بلکه از روی عداوت و دشمنی با وی بوده و پیامبر خدا) صلی الله علیه و آله (یکی از نشانه های کفر و نفاق را بغض و جنگ با علی(علیه السلام) بیان نموده است. میر سید علی - فقیه همدانی شافعی - در جلد سوم موده القربی از خود عایشه نقل می کند که پیامبر خدا) صلی الله علیه و آله (فرمود: «خداوند با من عهد نموده که هر کس بر علی خروج کند کافر است و جایگاهش در آتش می باشد (2)».) نکته جالب توجه آن است

---

1 احزاب (۳۳): ۳۲

2 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹؛ ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۷۵؛ نحو انقاز تاریخ الاسلامی، ص ۱۹۵؛ شبهای پیشاور، ص ۷۳۲ «إِنَّ اللَّهَ قَدْ عَاهَدَ إِلَيَّ مِنْ خُرُوجِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي النَّارِ»

---

صفحه

۱۶۱



که علي رغم پاسخ عایشه، وقتی از خود عایشه پرسیدند که چرا با شنیدن چنین حدیثی بر (علي) علیه السلام خروج کردی؟ گفت: این حدیث را فراموش کرده بودم تا آن که در بصره بیاد آوردم.

تاریخ درباره این حرکت عایشه چنین می نویسد:

روزی که از مکه به قصد چنین نبردی حرکت نمود، تمامی دوستانش و حتی زنان پاک رسول الله (صلی الله علیه و آله) او را از انجام چنین حرکتی منع کردند، و یاد آوری نمودند که: مخالفت با علي مخالفت با پیغمبر است. مورخین اهل سنت نقل می کنند که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به عایشه فرمود: «بترس از آن راهی که سگ های حوآب بر تو پارس کنند» زمانی که عازم بصره بود، اول شب به آب بنی کلاب رسید. سگ ها اطراف محمل او را گرفته و پارس نمودند. عایشه نام این محل را پرسید، گفتند: «حوآب» است ولی در عین حال باز هم اسیر توطئه طلحه و زبیر بود و به راه خود ادامه داد.

پس از رحلت امام حسن مجتبی (علیه السلام) نیز سوار قاطر شد و راه را بر جنازه سبط اکبر پیغمبر، یعنی بر جنازه امام حسن (علیه السلام) (بست و اجازه نداد تا امام حسن) علیه السلام (را کنار قبر پیغمبر دفن کنند. مردان بنی هاشم شمشیرها را کشیدند تا او را از سر راه دور کنند، اما امام حسین) علیه السلام (جلوگیری نموده و فرمود: برادرم وصیت نموده که راضی نیست به اندازه سر سوزنی در پی جنازه اش خون بریزد. لذا جنازه را برگرداندند و در قبرستان بقیع به خاک سپردند. مطالب فوق را یوسف سبط بن جوزی در تذکرة خواص الامه، علامه مسعودی در مروج الذهب، ابن ابی الحدید در جلد چهارم نهج البلاغه، محمد خواند شاه در روضة الصفا، احمد بن محمد حنفی در ترجمه تاریخ اعثم کوفی و نیز ابن شحنة در روضة المناظر آورده اند. مخصوصاً مسعودی از قول ابن عباس روایت می کند که خطاب به عایشه فرمود: «آیا روز جمل تو را بس نیست تا این که امروز سوار قاطر شوی و راه را بر جنازه پسر پیامبر خدا ببندی؟ گاهی سوار شتر، گاهی سوار قاطر و اگر زنده بمانی سوار فیل نیز خواهی شد - کنایه از این که به جنگ خدا نیز خواهی رفت.» از طرف دیگر، محمد ابن جریر طبری و ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین آورده اند «چون خبر شهادت امام (علي) علیه السلام (به گوش عایشه رسید، سجده شکر بجای آورد و اظهار شادمانی و

صفحه

۱۶۲

سرور کرد!!» زینب دختر ام سلمه که در آنجا حاضر بود از عایشه پرسید: آیا سزاوار است که از کشته شدن (علي) علیه السلام (اینگونه به وجد آیی، شادمانی کنی و سرود بخوانی؟ عایشه که می خواست کار خود را توجیه نماید گفت: «سهواً از روی فراموشی این طور شد و به حال خودم نبودم، اگر دوباره این حالت به من دست داد یادآوری نمایم تا نگویم!»

علاوه بر این مگر معتقد به حفظ احترام و ولایت خلفای قبل از (علي) علیه السلام (نمی باشیم؟ ابن ابی الحدید در جلد دوم شرح نهج البلاغه، مسعودی در اخبار الزمان و سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامه و دیگران نقل می کنند که: عایشه همواره از عثمان بدگویی می کرد تا جایی که فریاد زد «این پیر خرفت را که کافر شده بکشید» ولی به محض کشته شدن عثمان، بهانه ای پیدا کرد تا با امام (علي) علیه السلام (مخالفت ورزد، و او را قاتل عثمان بخواند.

در پاسخ به عده ای از طرفداران متعصب که معتقدند او توبه کرده و خداوند اشتباهاتش را عفو نموده است، باید یادآوری نمود: ابن قتیبہ در معارف، حاکم در مستدرک، محمد بن یوسف زرندي در کتاب «اعلام سيرة النبي» و ابن البیع نیشابوري نقل کرده اند که: عایشه به عبدالله زبیر وصیت کرد که «مرا پهلوی پیغمبر دفن نکنید و در بقیع نزد خواهرانم دفن کنید، چونکه می دانم بعد از پیامبر خدا چه کارهایی انجام داده ام».

عایشه نه فقط پیامبر خدا، امیرالمؤمنین و اولادش را اذیت می کرد، بلکه به سراغ سایر همسران رسول الله (صلی الله علیه و آله) (می رفت تا آن ها را بفریبید و در این قضایا همراه و همدستان خود سازد، اما خوشبختانه هرگز موفق نشد. واقعه زیر را ابن ابی الحدید از تاریخ ابن مخنف لوط بن یحیی درباره عایشه نقل می کند:

«ام سلمه هم براي انجام حج مشرف شده بود. چون شنيد که عايشه به خونخواهي عثمان برخاسته و عازم بصره است، بسيار متاثر شد و در مجالس به بيان فضائل امام علي(عليه السلام) مي پرداخت. عايشه به ملاقات او شتافت تا او را بفريبد و همدست خود ساخته و به بصره برد. ام سلمه گفت: تا ديروز آن همه دشنام به عثمان مي دادي و او را پير خرفت مي ناميدي و قتلش را واجب مي شمردي. حالا خونش را بهانه کرده اي و در مقابل علي(عليه السلام) مي ايستي!! بيادتي مي آورم روزي را که من و پيامبر خدا به خانه تو آمديم، در آن

صفحه

۱۶۳

میان علي(عليه السلام) نیز وارد شد و با پیغمبر(صلي الله عليه وآله) نجوي نمود، نجوای آنان طول کشید، تو خواستی بر آن حضرت هجوم ببری و من ممانعت کردم، اما گوش ندادی و بر آن بزرگوار حمله بردی و اعتراض کردی که هر نه روز یک روز نوبت من می شود، آن هم تو آمده ای و پیغمبر را مشغول نموده ای. پیغمبر(صلي الله عليه وآله) غضبناک و صورت مبارکش سرخ گون شد و به تو گفت: «کنار برو، به خدا سوگند که احدي از اهل بيت من با علي دشمني ننماید، مگر آن که از ايمان بيرون رفته باشد (1)». سپس تو نادم و پشیمان برگشتی. عايشه گفت: آری به خاطر دارم. ام سلمه ادامه داد: «روزي تو مشغول شستشوي سر مبارک پيامبر بودي، من غذاي حيس تهيه مي کردم. آن حضرت فرمود: کدامیک از شما صاحب شتر گنه کاری هستيد که سگ هاي حواب بر او پارس نمايند، و در پل صراط به رو افتد. من گفتم يا رسول الله! به خدا و رسولش پناه مي برم. آنگاه حضرت دست بر پشت تو زد و فرمود: «بپرهيز از اين که آن شخص تو باشي». سپس عايشه تأييد کرد که آری به خاطر دارم. مجدداً ام سلمه گفت: «در يکي از سفرها من و تو همراه پیغمبر بوديم و امام علي(عليه السلام) کفش هاي ايشان را مي دوخت، و ما در سايه درختي نشسته بوديم. پدري ابوبکر و عمر آمدند، وقتي اجازه ورود خواستند من و تو به پشت پرده رفتيم. پس از مدتي گفتگو با رسول الله(صلي الله عليه وآله) پرسيدند: يا رسول الله! ما قدر مصاحبت تو را نمي دانيم پس ما را تعليم ده، و بفرماييد چه کسي خليفه و جانشين شما بر ما باشد تا بعد از شما پناهگاه ما باشد. پیغمبر فرمود: من مرتبه، مقام و مکان او را می شناسم ولي اگر او را معرفی کنم، همانطور که بني اسرائيل از اطراف هارون متفرق شدند شما نیز او را تنها خواهيد گذاشت. سپس ابوبکر و عمر سکوت اختيار کرده و بيرون رفتند پس از آن ما از پشت پرده بيرون آمديم. من از ايشان سؤال کردم يا رسول الله! چه کسي بر آن ها خليفه مي باشد؟ ايشان فرمود: همان کسي که کفش هاي پاره مرا مي دوزد. گفتم يا رسول الله! به جز علي(عليه السلام) کسي کفش شما را نمي دوزد. رسول الله(صلي الله عليه وآله) فرمود: «همان علي خليفه است.» عايشه مجدداً آن را نیز

۱. [شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج ۶، ص ۲۱۷؛ العمدة، ص ۲۲۰؛ المعيار والموازنه، ص ۲۸؛ شبيهاي پیشاور، ص ۷۴۰] «ارجعي وراک و الله لا يبيغضه أحد من أهل بيتي و لا من غيرهم من الناس إلا و هو خارج من الإيمان.»

صفحه

۱۶۴

تأیید کرد. سپس ام سلمه به عايشه گفت: با وجود این که همه این احاديث را می داني، پس عازم کجا هستي؟ ولي او گفت براي اصلاح بين مردم مي روم!!

آيا باز هم مي توان گفت: عايشه فريب خورده بود يا فراموشي و نسيان بر او غلبه کرده بود؟!!

صفحه

۱۶۵

دلایل لعن بر معاويه

پرسش: چرا خال المؤمنین معاویه را که کاتب وحی نیز بوده است، کافر می دانید و پیوسته او را لعنت می کنید؟ دلایل کفر و لعن معاویه و یزید که هر دو از خلفای بنی امیه هستند چه می باشد؟

پاسخ: یاد آوری این نکته ضروری است که معاویه را از آن جهت خال المؤمنین می خوانند که برادر ام حبیبیه همسر رسول الله (صلي الله عليه وآله) می باشد. بر این اساس، برادران همه همسران پیامبر باید خال المؤمنین باشند. از جمله همسران رسول الله (صلي الله عليه وآله) عایشه می باشد که هم مقام بالاتری از ام حبیبیه دارد و هم پدرش ابوبکر، از پدر ام حبیبیه - ابو سفیان - با فضیلت تر بوده و هم در تاریخ بیشتر مطرح است. از آنجایی که مسلمین - مخصوصاً اهل سنت - محمد بن ابوبکر برادر عایشه را خال المؤمنین نمی دانند، لذا استفاده از واژه خال المؤمنین برای معاویه، قطعاً دلایل و انگیزه های سیاسی دارد. این انگیزه ها صرفاً مخالفت با خاندان رسالت و عترت و اهل بیت نبوت است. همین انگیزه های سیاسی است که عنوان خال المؤمنین را به معاویه ای می دهد که به جنگ با عترت طاهره برخاست. او بعد از جنگ با امام الموحدین، او را سب و لعن می کرد و دو فرزند بزرگوارش حسن و حسین (علیهم السلام) را که ریحانه های پیامبر و دو سید اهل بهشت می باشند، کشتار نمود.

نه فقط محمد بن ابوبکر را که تربیت شده امیر المؤمنین (علیه السلام)، فرزند خلیفه اول، برادر ام المؤمنین عایشه، و از شیعیان خالص عترت طاهره می باشد خال المؤمنین نمی خوانند، بلکه حتی او را شتم و لعن و سب نیز می نمایند. بدتر این که، او را از ارت پدر هم محروم ساختند، حتی بعد از فتح مصر توسط معاویه و عمرو عاص، آب را به رویش بستند و او را در شکم الاغ مرده ای نهاده، آتش زدند و شهیدش کردند.

از کسانی که معاویه را خال المؤمنین می خوانند این سؤال پرسیده می شود که آیا خال المؤمنین - معاویه - می تواند خال المؤمنین دیگری - محمد بن ابوبکر - را آزار و شکنجه دهد و سپس او را به قتل برساند؟ اگر پاسخ این سؤال منفی است، بنابراین عنوان

صفحه

۱۶۶

خال المؤمنین برای معاویه، نباید ارزشی محسوب شود.

از طرف دیگر، کاتب وحی بودن معاویه در هیچ کجای تاریخ نیامده است. بدیهی است، معاویه ای که در سال دهم هجرت، اسلام آورده که فقط دو - سه سال به پایان دوران وحی باقی مانده بود، نمی تواند کاتب وحی باشد. آنچه که تاریخ نشان می دهد این است که، معاویه فقط کاتب مراسلات بوده است.

بعد از این که در سال هشتم هجری و در جریان فتح مکه پدرش ابوسفیان مسلمان شد، معاویه نامه های فراوانی برای پدرش نوشت و او را سرزنش می کرد که چرا اسلام آورده ای؟ او همواره پیامبر خدا (صلي الله عليه وآله) را آزار و اذیت می نمود و به ایشان ناسزا می گفت. تا این که در سال دهم هجرت بر اثر بسط اسلام به جزیره العرب و ماورای آن، ناگزیر اسلام آورد و مسلمان شد. او به دلیل سوابق تیره و تارش در بین مسلمانان، انگشت نما و سرافکننده بود. عباس - عموی بزرگوار پیامبر - از آن حضرت تقاضا نمود که مسئولیتی به معاویه واگذار نماید تا از سرافکنندگی و خجالت بیرون آید. آن حضرت هم برای اجابت تقاضای عموی خویش، او را کاتب مراسلات خود نمود. همانطور که مسلم در صحیح خود می گوید: «معاویه نویسنده حضور پیغمبر بود (1)» و مداینی نیز می گوید: «یزید بن ثابت کاتب وحی، و معاویه نویسنده بین آن حضرت و عرب بوده است (2)».

مفسرین و علمای اهل سنت، نظیر: امام ثعلبی و امام فخر رازی آورده اند که پیامبر خدا در عالم رؤیا دید بنی امیه مانند بوزینگان از منبر آن حضرت بالا و پایین می روند. جبرئیل این آیه شریفه را آورد { وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا }؛ آنچه که در خواب به تو نشان دادیم فتنه و امتحان برای این مردم می باشد، و درختی است که در قرآن از آن به لعن یاد شده - شجره بنی امیه - و ما به ذکر آیات عظیم، آن ها را از خدا

1. النصايح الكافية، ص ۲۰۶؛ شبهای پیشاور، ص ۷۷۵ «إِنَّ معاويةَ يَكْتَبُ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» ( )

2. البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۲۸؛ شبهای پیشاور، ص ۷۷۵ «كان زيد بن ثابت يكتب الوحي و كان معاوية يكتب للنبي» (صلي الله عليه وآله فيما بينه وبين العرب» تاريخ دمشق ابن عساکر ۵۹

صفحه

۱۶۷

مي ترسانيم و لكن چيزي جز كفر و طغيان بر آن ها نيفزايد (1) «پس وقتي خداوند شجره بني اميه را ملعون معرفي کرده و لعنت نموده است، قطعاً شاخه هاي آن يعني معاويه و يزيد نيز ملعون خواهند بود.

در اين آيه شريفه { فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ (2) } نيز صريحاً مفسدين في الارض و قطع کنندگان رحم را مورد لعنت قرار مي دهد. کدام قاطع رحم و مفسد في الارض از معاويه بالاتر است که فساد او زبازد دوست و دشمنش مي باشد؟ همچنين در سوره احزاب مي فرمايد { إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا }؛ آنان که خدا و رسولش را اذيت نمايند، خداوند آنان را در دنيا و آخرت لعنت خواهد کرد (3) «آيا کسي بيشتر از معاويه به علي، حسن، حسين عليهم السلام و ساير اصحاب چون عمار ياسر آزار و اذيت رساند؟ همانطور که قبلاً گفته شد، آزار و اذيت علي عليه السلام، آزار و اذيت پيامبر خدا و در نتيجه خداوند مي باشد. حتي آزار و اذيت حسن و حسين عليهم السلام به شخص پيغمبر بر خواهد گشت، چون ايشان فرموده است: «حسين از من است و من از حسينم (4)» در سوره نسا نيز آمده است { وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا }؛ هر کس مؤمني را عمدتاً بکشد جزايش آتش جهنم است، و لعن و عذاب بزرگي براي او در نظر گرفته شده است (5) «آيا حجر بن عدي و هفت تن از يارانش به دستور معاويه کشته نشدند؟ و عبد الرحمن بن حسان الغزي را کسي غير از معاويه زنده به گور کرد؟ آيا حسين و يارانش، به دست کسي جز يزيد کشته شدند و سر آنان بريده شد؟ مگر معاويه به جعه - همسر امام حسن عليه السلام - وعده نداد که در صورت کشتن امام،

1. بني اسرائيل (۱۷): ۶۰

2. محمد (۴۷): ۲۴

3. احزاب (۳۳): ۵۷

4. العمده، ص ۴۰۶؛ مسند احمد، ج 4، ص ۱۷۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱؛ ينابيع المودة لذوي القربي، ج ۲، صص ۳۴، ۳۸، ۹۱، ۲۰۷، ۲۰۸، ۴۸۲؛ سنن الترمذي، ج ۵، ص ۳۲۴؛ شبهای پیشاور، ص ۵۳۲ «حسين مَيَّي أَنَا مِنْ حَسِينٍ»

5. نسا (۴): ۹۳

صفحه

۱۶۸

يکصد هزار درهم به او بدهد و او را نيز به همسري پسرش يزيد در آورد؟ آيا مالک اشتر آن مؤمن پاکدل، که شمشير برنده امام امير المؤمنين عليه السلام (بود به دست کسي جز معاويه مسموم شد؟ آيا محمد بن ابوبکر را

به دستور معاویه نکشتند و سپس در شکم خر مرده ای قرار داده و به آتش کشیدند؟ آیا بسر بن ارطاه آن سفاک خون آشام، ده ها هزار از شیعیان علی(علیه السلام) را در مدینه، صنعا و یمن به دستور معاویه قتل عام نکرد و سپس به بچه ها و زنان آنان رحم نکرد - علامه سمهودی در تاریخ المدینه، ابن خلکان، ابن عساکر و طبری در تاریخ خود و ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه تعداد کشتگان را ۳۰ هزار نفر به غیر از آنان که در آتش سوزانده شدند بیان می کنند.

دلیل دیگر بر کفر و لعن معاویه، سب و لعن نمودن مولی الموحدين امیر المؤمنین علی(علیه السلام) می باشد. به طوری که در خطبه های نماز جمعه و در قنوت نمازها ایشان را سب می کردند. همانطور که قبلاً گفته شد، پیامبر آزار و اذیت و سب علی را آزار و اذیت و سب خود و سپس سب خدا می دانست. در نتیجه سب کنندگان و اذیت کنندگان را ملعون و مستحق جهنم خوانده اند. از این بالاتر این که ابن حجر مکی در صواعق محرقه این روایت را به اهل بیت تعمیم داده: که هر کس، اهل بیت مرا سب کند مرتد و قتلش واجب است. از طرفی به کرات از پیامبر خدا شنیده شده است که «به جز مؤمن، کسی علی(علیه السلام) را دوست نمی دارد و به جز کافر، کسی با علی(علیه السلام) دشمنی نمیورزد(1)».

. [کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۲؛ بنابراین الموده لذوی القربی، ج ۳، ص ۸۵ و ج ۲، ص ۲۷۴؛ سیر اعلام انبیاء، ج ۶، ص ۲۴۴؛ تهذیب الکمال، ج ۱۵، ص ۲۳۳؛ معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۷۵؛ شبهای پیشاور، ص ۷۸۲] «لا یحب علیاً إلا مؤمن و لا یبغضه إلا کافراً»

صفحه

۱۶۹

مجاز بودن متعه در میان شیعیان

پرسش: چرا متعه که بر خلاف سنت پیامبر خدا است، در بین شیعیان مجاز و مشروع می باشد؟

پاسخ: به حکم قرآن مجید در سوره نسا { فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً }؛ پس از آن که از آنان بهره گرفتید و تمتع برداشتید، مهر معین را به آنان بپردازید که واجب و فریضه است (1)» در زمان پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) و در تمام دوره خلافت ابوبکر و نیز تا اواسط خلافت عمر، متعه برای کلیه مسلمانان جایز و مشروع بود. این کار در میان امت اسلامی جاری و حلال بوده است.

عمر در اواسط دوران خلافتش، با بیان جمله «دو متعه، متعه حج و متعه نسا که در زمان پیامبر وجود داشت را اینجانب حرام اعلام می کنم و عمل کنندگان به آن ها را مجازات می کنم(2)»، حلال خدا را حرام نمود و سنت پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) را زیر پا گذاشته و بدعتی تازه در دین اسلام به وجود آورد. از آن تاریخ تاکنون، پیوسته کلام عمر تقویت شد، و چنان جماعت تسنن آن را پذیرفتند که اینک گمان می کنند این حلال خدا، بدعتی از جانب شیعیان می باشد. حال آن که حرام نمودن متعه، بر خلاف نص صریح قرآن مجید و عمل رسول الله(صلی الله علیه و آله) و اصحاب ایشان است. جالب تر این که: عمر برای این حکم خود اصلاً دلیل و برهانی اقامه نکرده است. او حتی در همین حکم، اقرار می کند که این کار در زمان پیامبر و ابوبکر مشروع و حلال بوده است و من آن را حرام می دانم.

برخی از علمای اهل سنت، کاسه داغ تر از آتش شده و در کتب خود، ده ها دلیل برای اثبات بر حق بودن این حکم عمر، و باطل و بی اساس بودن حکم قرآن، سنت پیامبر و خلیفه اول آورده اند. برای مثال عده ای آیه فوق را مربوط به نکاح دائم می دانند، لیکن

2. شبهای پیشاور، ص ۸۰۲ «متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله و أنا أحرّمهما و أعاقب علیهما.»

صفحه

۱۷۰

علمایی چون طبري در جزء پنجم تفسیر خود، امام فخر رازي در جزء سوم مفاتیح الغیب و دیگران، این آیه را در کتب خود در باب نکاح المتعه آورده اند. امام بخاري و امام احمد حنبل نیز در صحیحین خود از عمران بن حصین نقل کرده اند که گفت: «آیه متعه در کتاب خدا نازل شد. ما در زمان پیامبر خدا به آن عمل می کردیم. آیه ای هم در حرمت آن نازل نشد و پیامبر خدا هم در زمان حیاتش ما را از آن منع نکرد، مردی به رأی و میل خود هر چه دلش خواست گفت!! بخاري می گوید: این مرد عمر بن الخطاب بوده است(1)».

برخی دیگر تلاش دارند تا آیه شریفه { إِنْ عَلِيَ أَرْوَاحَهُمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ }؛ مگر بر جفت هایشان یا کنیزان ملکی آن ها که هیچ گونه ملامتی در مباشرت این زنان بر آنان نیست (2) «را ناسخ آیه فوق قلمداد کنند. با اندکی توجه می توان دریافت که سوره مؤمنون، سوره مکی و سوره نسا سوره مدنی است. از آنجا که سوره های مکی از نظر زمانی مقدم بر سوره های مدنی می باشند؛ لذا ناسخ نباید قبل از منسوخ باشد. علاوه بر این و با فرض درست بودن این ادعا، چرا - حتی به اقرار خود عمر خلیفه دوم - این عمل در زمان حیات پیامبر و یا ابوبکر تعطیل و حرام نشد. بسیاری از اکابر علمای اهل سنت از جمله جارا الله زمخسری در تفسیر کشاف آیه متعه را از محکّمات قرآن دانسته اند که نسخ هم نشده است. به همین دلیل است که مالک بن انس - امام مالکی ها - متعه را هنوز مجاز و مشروع می دانند.

نداشتن شرایط زناشویی نظیر ارث، طلاق، عده و نفقه، دلیل دیگری است که عده ای برای آن بیان می کنند و زن متعه را زوجه حقیقی نمی دانند. در پاسخ باید گفت:

\*اولاً متعه خود نوعی نکاح است و مصداق زوجیت نیز بر آن مترتب است، که برای سهولت و آسانی امت و به منظور جلوگیری از زنا، برخی از قیود و شرایط آن

1. صحیح بخاري، ج ۲، ص ۵۳ و ج ۵، ص ۱۵۸؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۲۹؛ صحیح مسلم، ج 4، ص ۴۸؛ شرح مسلم، ج ۸، ص ۲۰۵؛ شبهای پیشاور، ص ۸۰۰ «نزلت آیه المتعة في كتاب الله فعلناها مع رسول الله و لم ينزل قرآن بحرمة و لم ينه عنها رسول الله حتي إذا مات قال رجل برأيه ماشاء. قال محمد: (يقال انه عمر.)»

2. مؤمنون (۲۳): ۶ .

صفحه

۱۷۱

تخفیف داده شده است.

\*در مورد ارث باید گفت: ارث بردن از شرایط ثابت زوجیت، به طور مطلق اعم از دائم و موقت نیست چون زنانی هستند که با وجود زوجیت، از شوهر ارث نمی برند، مانند: زوجه کتابیه و زوجه ناشزه و نیز زنی که قاتل زوج خود باشد.

\*همین طور است حق النفقه این گروه از زنان که از نفقه شوهر محرومند. پس نفقه نیز از شرایط ثابت و حتمی زوجیت نمی باشد.

\*محرومیت زن متعه از حق الارث نیز بستگی به فتوای فقهای مختلف دارد.

\*در مورد عده، زن متعه هم باید عده نگه دارد و حداقل آن ۴۵ روز است.

برخی دیگر، حکم عمر را به تنهایی سندی معتبر و برای نسخ و لغو متعه، کافی می دانند. در پاسخ باید گفت: مقام و موقعیت ناسخ باید بالاتر از ابلاغ کننده باشد. چون عمر از رسول الله(صلي الله عليه وآله) نمی تواند بالاتر باشد، پس این دلیل هم باطل است. مضافاً بر این که هیچ حدیثی، چه از شیعه و چه از سنی، وجود ندارد که پیامبر، قول عمر را سندیت بخشند و مسلمین را به پیروی از آن فراخوانند. علاوه بر این اگر خلیفه ای بتواند حکم پیامبری را فسخ کند، می توان گفت که: حاکمان و خلیفه های بعدی نیز می توانند حکم خلیفه را فسخ کنند. از جمله امام علی(عليه السلام) (هیچگاه این حکم را نپذیرفته اند و یا حاکمان کشورهای اسلامی صیغه متعه را جایز شمرده اند اما سخن عمر همچنان پابرجاست!!

بنابراین به این نتیجه خواهیم رسید که چون آیه متعه، از آیات محکومات است و در زمان رسول الله(صلي الله عليه وآله) نیز نسخ نگردیده، پس نص صریح قرآن و سنت حسنه پیامبر خدا است که باید تا ابد ادامه داشته باشد، و از شیوع فحشا و زنا جلوگیری نماید. در حقیقت متعه، همان ازواج ولی با شرایط خفیف تر و آسان تر است.

صفحه

۱۷۲

علی(ع) وصی رسول الله(ص)

پرسش: چرا شیعیان علی(عليه السلام) (را وصی رسول الله(صلي الله عليه وآله) می دانند؟

پاسخ: هیچ شک و تردیدی نیست که باید فرد واحدی خلیفه جانشین پیغمبر و وصی ایشان باشد، و افراد متعددی در یک زمان نمی توانند عهده دار این مسئولیت باشند. چون قبلاً دلایلی بر اثبات جانشینی و امامت امیرالمؤمنین علی(عليه السلام) (بیان گردید، لذا در این قسمت فقط به بیان احادیثی از رسول الله(صلي الله عليه وآله) و آله (که فقط دلالت بر وصی بودن امام علی(عليه السلام) دارد و او را وصی خود معرفی نموده است، می پردازیم.

1 امام ثعلبی در تفسیر و ابن مغزلی فقیه شافعی در مناقب و میرسید علی همدانی در مودة القربی از خلیفه دوم نقل می کنند: «پیامبر خدا(صلي الله عليه وآله) (روزی که بین اصحاب، عقد اخوت و برادری بست، فرمود: این علی(عليه السلام) (در دنیا و آخرت برادر من است. او خلیفه من در اهل من، وصی من در اتم، وارث علم من و ادا کننده دین من است. خلاصه بین من و علی(عليه السلام) (جدایی نیست. مال او مال من و مال من مال او است. نفع او نفع من و ضرر او ضرر من است. کسی که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است(1)».

2 امام احمد حنبل در مسند، سبط ابن جوزی و ابن مغزلی فقیه شافعی در مناقب نقل می کنند که: انس بن مالک گفت: به سلمان گفتم از رسول الله(صلي الله عليه وآله) (پرس که وصی او کیست؟ «سلمان از رسول الله(صلي الله عليه وآله) (پرسید که وصی شما کیست؟ ایشان گفت: ای سلمان! وصی موسی چه کسی بود؟ گفتم: یوشع بن نون. پس ایشان فرمود: وصی، وارث، ادا

1 اینابیع المودة لنوي القربي، ج ۲، ص ۲۸۹؛ الخلاف، ج ۱، ص ۲۸؛ شهبای پیشاور، ص ۶۴۷ «ان رسول الله(صلي الله عليه وآله) (لقد عقد المؤاخاة بين أصحابه، قال: هذا عليّ أخي في الدنيا والآخرة و خليفتي

في أهلي و وصيّي في أمّتي و وارث علمي و قاضي ديني ماله مني مالي منه نفعه نفعي و ضرّه ضرّي من أحبه فقد أحبّني و من أبغضه فقد أبغضني.»

صفحه

۱۷۳

کننده دین من و وفا کننده به وعده من علی ابن ابی طالب است(1)».

3. موفق بن احمد، اخطب الخطبای خوارزم نیز نقل می کند که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «برای هر پیغمبر وصی و وارثی است و به درستی که علی، وصی و وارث من است(2)».

4. شیخ الاسلام حموی از ابوذر غفاری نقل می کند: «رسول الله فرمود: من خاتم پیامبرانم و ای علی! تو خاتم اوصیا تا روز قیامت هستی(3)».

5. خطیب خوارزمی نیز از ام المؤمنین ام سلمه نقل می کند که گفت: «خداوند برای هر پیغمبری وصی اختیار نمود و بعد از من، علی وصی من در اتم، در اهل بیتم و در عترتم می باشد(4)».

6. ابن مغزالی فقیه شافعی، امام بخاری و مسلم از اصیغ بن نباته - یکی از یاران و اصحاب خاص امیر المؤمنین(علیه السلام) - نقل می کنند که ایشان در خطبه ای فرمود: «ای مردم! منم امام خلیق و وصی بهترین مخلوقات، پدر عترت طاهره هادیه. من برادر، وصی، ولی، برگزیده و دوست پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) می باشم. من امیر المؤمنین، پیشوای دست و پا روسفیدان و سید و آقای اوصیاء می باشم. جنگ با من جنگ با خدا، صلح و سلم با من، صلح و سلم با خدا، اطاعت من اطاعت خدا، دوستی من دوستی با خدا، پیروان من دوستان خدا و یاران من یاران خدا می باشند(5)».

1. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۹۹؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی(علیه السلام)، ج ۱، ص ۱۰۷؛ نهج الایمان، ج ۱، ص ۱۹۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۷؛ «فقال له سلمان یا رسول الله من وصیک فقال: یا سلمان من کان وصی موسی فقال یوشع بن نون، قال: قال وصیّ و وارثی من یقضی دینی و ینجز موعدی علی بن ابی طالب.»

2. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۳۵؛ المناقب، ص ۱۴۷؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۸؛ «لکلّ نبیّ وصیّ و وارث و إنّ علیاً وصیّی و وارثی.»

3. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۷۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۵۴؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۸؛ «قال رسول الله(صلی الله علیه وآله) أنا خاتم النبیین و أنت یا علی خاتم الوصیین إلی یوم الدین.»

4. المناقب، ص ۱۴۷؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۳۵؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۸؛ «إنّ الله اختار من کلّ نبیّ وصیاً و علیّ وصیّی فی عترتی و أهل بیّتی و أمّتی بعدی.»

5. الامالی، ص ۷۰۲؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۴۱، ج ۱، ص ۲۴۱؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۸.

«أیّها النّاس أنا إمام البریّة و وصیّ خیر الخلیقة و أبو العثرة الطّاهرة الهادیة، أنا أخو رسول الله(صلی الله علیه وآله) و وصیّه و ولیّه و حبیبّه، أنا امیر المؤمنین و قائد الغرّ المحجلین و سید الوصیین حربی حרב الله و سلمی سلم الله و طاعتی طاعة الله و ولائیة الله و ائبائی و ائبائی الله و أنصاری أنصار الله.»

صفحه

۱۷۴



7 ابن مغزالي شافعي از ابن مسعود نقل مي کند که پيامبر خدا(صلي الله عليه وآله) فرمود: «دعوت و رسالت، به من و علي منتهي شد. زيرا هيچ کدام از ما بر بت سجده نموديم پس مرا پيغمبر و علي را وصي قرار داد(1)».

8 مير سيد علي همداني شافعي در مودة القربي از عتبه بن عامر الجهني نقل مي کند: «با پيامبر خدا(صلي الله عليه وآله) بر سه چيز بيعت نموديم: شهادت به وحدانيت خداي متعال که شريکي براي او نيست، نبوت و پيغمبري محمد و اين که علي وصي اوست. پس ترک هر کدام از اين سه موجب کفر مي گردد(2)».

9 از همان مأخذ از پيامبر خدا(صلي الله عليه وآله) نقل شده است: «به درستي که خداي متعال براي هر پيغمبري وصيي قرار داد. شيث را وصي آدم، يوشع را وصي موسي، شمعون را وصي عيسي و علي را وصي من قرار داد. وصي من بهترين اوصيا مي باشد و من دعوت کننده و علي روشن کننده حق و حقيقت است(3)».

10 صاحب ينابيع از موفق بن احمد خوارزمي از ابو ايوب انصاري نقل مي کند: هنگامي که رسول الله(صلي الله عليه وآله) در بستر بيماري بود، فاطمه بر بالين او آمده و مي گريست. پيغمبر به او فرمود: «اي فاطمه! از کرامت هاي پروردگار به تو اين است که همسر تو را کسي قرار

---

1 المصنف، ج 8، ص 296؛ بحر الانوار، ج 25، ص 207؛ شبهاي پيشاور، ص 649» انتهت الدعوة إلي و إلي علي لم يسجد أحدنا لسنم قط فاتخذني نبياً و اتخذ علياً وصياً».

2 مناقب آل ابي طالب، ج 1، ص 303؛ صراط المستقيم، ج 2، ص 51؛ شبهاي پيشاور، ص 649» «بايعنا رسول الله(صلي الله عليه وآله) علي قول أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن محمداً نبياً و علياً وصيه فأبى من الثلاثة تركناه كفراً».

3 مناقب آل ابي طالب، ج 2، ص 247؛ ينابيع المودة لذوي القربي، ج 2، ص 280؛ الامامة والتبصرة، ص 21؛ كمال الدين و تمام النعمة، ص 212؛ شبهاي پيشاور، ص 649» «إن الله تعالى جعل لكل نبي وصياً، جعل شيث وصي آدم و يوشع وصي موسي و شمعون وصي عيسي و علياً وصي و وصي خير الأوصياء في البداء و أنا الداعي و هو المضيء».

#### صفحه

175

داد که در اسلام از همه مقدم تر و عملش از همه زيادتر و صير و بردباريش از همه بيشتري باشد. به درستي که خداي بزرگ به اهل زمين نظري افکند، پس از ميان آن ها مرا برگزيد و به پيغمبري مرسل مبعوث نمود. دوباره نظري افکند، نگاه همسر تو را از ميان آنان برگزيد و تزويج شما را به من وحی کرد و نیز او را وصي من قرار داد (1)» ابن مغزالي نقل مي کند که پيغمبر در ادامه فرمود: «اي فاطمه! به ما اهل بيت هفت خصلت عطا شده که به هيچ کس ديگري تا کنون عطا نشده است و کسي نیز هرگز آن را درک نمي کند:

1 افضل پيامبران از ما است و او پدر تو مي باشد؛

2 وصي ما بهترين اوصيا است و او شوهر تو است؛

3 شهيد ما بهترين شهدا است و او حمزه عموي تو است؛

4 کسي که داراي دو بال است و هر وقت بخواهد در بهشت پرواز مي کند از ماست و او جعفر پسر عموي تو است؛

۵. کدو سبط و دو سید جوانان اهل بهشت از ما می باشند و آن ها فرزندان تو اند;

۶. آن خدایی که جان من در دست او است مهدی این امت، همان کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گذارد، از ما است و او از اولاد تو می باشد (۲)». ابراهیم ابن محمد حموی در فرائد دنباله این حدیث را چنین نقل می کند که پیغمبر بعد از نام مهدی (عج) فرمود: «پس از این که زمین پر از ظلم و فساد شود او زمین را پر از عدل و داد می کند. ای فاطمه! محزون مباش و گریه نکن که خداوند از من بر تو رحیم تر و مهربان تر

---

۱. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۲۶۹؛ نهج الایمان، ص ۲۲۷؛ العمدة، ص ۲۶۷؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۰ «یا فاطمة إن لكرامة الله إياک زوجتک من أقدمهم سلما و أكثرهم علما و أعظمهم حلما إن الله تعالی اطلع إلي أهل الأرض اطلاعة فاختارني منهم فبعثني نبيا مرسلا ثم اطلع اطلاعة فاختار منهم بعلک فأوحى لي أن أزوجه إياک و أتخذة وصيا.»

۲. ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۴۱، ج ۲، ص ۲۰۹، ج ۳، ص ۳۸۹؛ نهج الایمان، ص ۲۲۹؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۰ «یا فاطمة إنا أهل بیت أوتینا سبع خصال لم يعطها أحد من الأولین قبلنا أو قال الأنبياء و لا یدرکها أحد من الآخرين غیرنا نبینا أفضل الأنبياء و هو أبوک و وصینا أفضل الأوصیاء و هو بعلک و شهیدنا خیر الشهداء و هو حمزة عمک و منا من له جناحان یطیر بهما فی الجنة حیث یشاء و هو جعفر ابن عمک و منا سبطا هذه الأمة و هما ابناک و منا و الذي نفسی بیده مهدی هذه الأمة.»

صفحه

۱۷۶

است، و این به خاطر موقعیت تو در قلب من می باشد؛

۷. به تحقیق تو را به همسری کسی تزویج نموده که از حیث حسب از همه بزرگتر، از حیث نسب از همه گرامی تر، نسبت به رعیت از همه مهربان تر، به مساوات از همه عادل تر و به قضاوت بین دو نفر از همه بیناتر است (۱)».

مسلماً منظور از وصی پیامبر بودن، وارث و وصی شخصی ایشان نیست، که عده ای می گویند خلیفه وقت می تواند وصی پیغمبر نیز باشد. همانطور که بیان شد، خلافت و وصایت باید هر دو در فرد واحدی جمع شود. به عبارت دیگر، وصایت همان خلافت می باشد. چون با قدری دقت به احادیث مربوطه در می یابیم که اگر وصی بودن علی (علیه السلام) وصایت شخصی بود، در این صورت نیازی به حکم و سفارش پروردگار نبود. همانگونه که شیخ، شمعون و یوشع، وصی شخصی پیامبران زمان خویش نبودند. این معنا را ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه چنین می گوید: «هیچ شک و شبهه ای نزد ما نیست که علی (علیه السلام)، وصی رسول الله (صلی الله علیه و آله) است. هر چند کسانی که نزد ما منسوب به عناد هستند با این حقیقت مخالفت ورزیده اند (۲)» «به همین جهت است که به هنگام وفات پیامبر سر مبارک حضرت بر سینه مولانا امیر المؤمنین (علیه السلام) بوده و در آن هنگام، تمام ابواب علوم را به سینه علی (علیه السلام) باز نموده است.

بسیاری از کتب اهل سنت از جمله جلد های چهارم و ششم کنز العمال، جزء دوم طبقات محمد بن سعد کاتب، جلد سوم حاکم مستدرک نیشابوری، جلد سوم مسند امام احمد حنبل و حلیة الاولیا حافظ ابو نعیم جملگی از ام المؤمنین ام سلمه و جابر بن عبدالله انصاری نقل می کنند که رسول الله (صلی الله علیه و آله) (به هنگام ارتحال، علی (علیه السلام) را طلبید و سر خود را بر

---

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۱۳۰؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۴۱؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۰ «و یملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً یا فاطمة لا تحزنی و لا تبکی فإن الله عزّ و جلّ أرحم بک و

أرأف عليك مئّي و ذلك لمكانك مئّي و موقعك من قلبي قد زوجك الله زوجك و هو أعظمهم حسباً و أكرمهم منصباً و أرحمهم بالرعية و أعدلهم بالسوية و أبصرهم بالقضية.»

2. شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 1، ص 139؛ شبهای پیشاور، ص 653 «فلا ريب عندنا أن علياً عليه السلام (كان وصي رسول الله) صلي الله عليه وآله (و إن خالف في ذلك من هو منسوب عندنا إلي العناد.»

صفحه

177

سینه او گذاشت تا روح از بدنش مفارقت نمود. از همه مهمتر، فرمایش خود امیر المؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه است که ابن ابي الحديد در جلد دوم شرح نهج البلاغه چنین نقل می کند: «به تحقیق که پیامبر خدا) صلي الله عليه وآله (در حالی قبض روح شد که سرش روی سینه من بود. روح آن حضرت در حالی که روی دست من بود خارج شد و من دست هایم را بر صورتم کشیدم (1)» در جلد دوم شرح نهج البلاغه نیز نقل شده که هنگامی که امام علي) علیه السلام (همسرش صدیقه کبری را دفن می کرد، خطاب به رسول الله) صلي الله عليه وآله (فرمود: «به تحقیق که تو را در لحد قیر قرار دادم و روح تو بین گلو و سینه من خارج شد (2)».

با وجود همه این احادیث، هنوز برخی متعصب می پرسند: همانگونه که ابوبکر و عمر مطابق دستور قرآن مجید که می فرماید { كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ }؛ چون مرگ بر یکی از شما فرا رسد بر شما است که اگر دارای متاع دنیوی هستید به والدین و خویشان خود به چیز شایسته و حقی وصیت کنید که سزاوار متقین است (3) «به هنگام فوت وصیت خود را نوشته اند، چرا وصیت نامه ای از رسول الله) صلي الله عليه وآله (که در آن علي) علیه السلام (را وصی خود قرار داده باشد وجود ندارد؟

در بسیاری از منابع مذکور، از جمله در جامع عبد الرزاق آمده است که پیامبر فرمود: «اي علي! تو برادر و وزیر منی که دین مرا ادا، وعده مرا وفا و ذمه مرا بری می کنی. مرا غسل می دهی، دین مرا ادا می کنی و در قبر پنهان می کنی (4)» به شهادت تاریخ،

1. معالم المدرستین، ج 1، ص 235؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج 3، ص 436؛ احادیث ام المؤمنین عایشه، ج 2، ص 205؛ شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 10، ص 179؛ شبهای پیشاور، ص 652 «و لَقَدْ فُبِّضَ رَسُولُ اللَّهِ) صلي الله عليه وآله (وَ إِنَّ رَأْسَهُ لَعَلِي صَدْرِي وَ قَدْ سَأَلْتُ نَفْسَهُ فِي كَفِّي فَأَمَرَتْهَا عَلِي وَ جَهِي.»

2. شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 10، ص 266؛ شبهای پیشاور، ص 652 «فلقد وسدتك في ملحودة قبرك و فاضت بين نحري و صدري نفسك.»

3. بقره (2): 180

4. ینابیع المودة لذوی القربی، ج 1، ص 370 و 374؛ المباهله، ص 52؛ شبهای پیشاور، ص 654 «يا علي أنت أخي و وزيری و تقضي دینی و تنجز وعدي و تبريء ذمتي و أنت تغسلني و تودي دینی و تواريني في حفرتي.»

صفحه

178

امیر المؤمنین (علیه السلام) همه این سفارشات پیغمبر را انجام داده، ایشان را غسل، کفن و دفن نمود و پانصد هزار درهم دین آن حضرت را هم ادا کرد. همه مسلمین اتفاق نظر دارند که امور فوق، توسط علي) علیه السلام (انجام گردیده و کس دیگری در این کارها پیش قدم نشد. بسیاری از اکابر صحابه که بعدها به

خلافت رسیدند به هنگام غسل، کفن و دفن رسول الله(صلي الله عليه وآله) (مشغول تعیین خلیفه و تقسیم خلافت بودند. حتی بعدها دین پیامبر (پانصد هزار درهم) را از بیت المال ادا نکردند و این خود، به معنای پذیرش عملی وصی و وارث بودن علی(عليه السلام) می باشد. زیرا اگر کس دیگری وصی و وارث پیامبر بود، او باید عهده دار انجام این امور می شد نه علی(عليه السلام).

اما در مورد وصیت مکتوب باید گفت: این رسول الله(صلي الله عليه وآله) (نیست که بایستی مانند ابوبکر و عمر وصیت خود را بنویسد؛ بلکه ابوبکر و عمراند که مطابق دستورات ایشان وصیت خود را نوشته اند. پیغمبری که آن همه تأکید بر وصیت دارد تا آنجا که می فرماید: «کسی که بدون وصیت بمیرد مانند زمان جاهلیت مرده است(1)».

وقتی نوبت به خود ایشان رسید و با آن که ۲۳ سال، وصیت های خود را به یگانه وصی اش گوشزد نموده است، به هنگام وفات، خواست آنچه را در آن مدت گفته بود تکمیل کند تا بدان وسیله از گمراهی، ضلالت، نزاع و دودستگی امتش جلوگیری نماید. بازیگران سیاسی و تشنگان قدرت، ممانعت کردند که ایشان وظیفه الهی و شرعی خود را عملی نمایند. این مطلب را امام بخاری و مسلم در صحیحین خود نقل کرده اند که رسول الله(صلي الله عليه وآله) (هنگام رحلت فرمود: «دوات و کاغذ بیاورید تا برایتان چیزی بنویسم که گمراه نشوید.» عده ای از حضار بر بالین ایشان به اغوای - عمر بن الخطاب - غوغا نموده و گفتند: آن حضرت هذیان می گوید. هم بخاری و هم مسلم در صحیحین و نیز حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در جلد اول مسند نقل نموده اند که عبدالله بن عباس پیوسته گریه می کرد، اشک می ریخت و می گفت: «یوم الخمیس ما یوم الخمیس؛ (روز پنجشنبه چه روز پنجشنبه ای؟! از وی پرسیدند مگر در روز پنجشنبه چه

---

. [روضه الواعظین، ص ۴۸۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۴۶؛ نهج الایمان، ص ۲۰۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۵] «من مات بغير وصیة مات میتة جاهلیة.»

#### صفحه

۱۷۹

شده است که تو به گریه افتاده ای؟ گفت: چون بیماری بر پیامبر مستولی گشت، فرمود: «دوات و کاغذ بیاورید تا برای شما کتابی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید (1)» اما بعضی از حضار مجلس مانع شدند و گفتند: «او هذیان می گوید و قرآن ما را بس است.» آن ها نه فقط از وصیت نوشتن آن حضرت ممانعت کردند، بلکه به ایشان زخم زبان هم زدند و گفتند: در آخر عمر هذیان می گوید.

امام غزالی در مقاله چهارم سر العالمین می گوید بعد از آن عمر گفت: «این مرد را واکذارید که او هذیان می گوید، کتاب خدا ما را بس است (2)» پس از این گفته عمر، اصحاب حاضر دو گروه شدند. عده ای به طرفداری از عمر و جمعی دیگر به منظور آوردن دوات و کاغذ برای پیغمبر مصمم شدند. بالاخره داد و فریاد حضار بلند شد و به هم ریختند. سپس پیغمبر متغیر شد و فرمود: «از نزد من برخیزید که سزاوار نیست نزد من جنگ و نزاع کنید(3)».

بدین ترتیب در اواخر عمر پیامبر، اولین فتنه در میان مسلمانان شکل گرفت و تخم نفاق و تفرقه در بین مسلمانان پاشیده شد. در این جلسه، عمر جسارت را به جایی رساند که نه تنها رسول الله(صلي الله عليه وآله) ( را به نام «محمد» هم نخواند بلکه گفت: «این مرد هذیان می گوید» و با نص صریح قرآن مخالفت آشکار نمود. زیرا قرآن می فرماید { ما كان مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ }؛ (محمد) صلي الله عليه وآله (پدر هیچ یک از شما نیست لکن رسول الله و خاتم النبیین است (4)). این آیه دلالت بر آن دارد که همواره ایشان را با ادب و احترام یاد کنید و از واژه های «رسول الله» و «خاتم النبیین» استفاده کنید.

1. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۸۶؛ سنن الکبری، ج ۳، ص ۴۳۵؛ عمر بن خطاب، ص ۶۴؛ شبهای پیشاور، ۱۸ سند آورده ص ۶۵۸ «ایتونی بدوای و بیاض اکتب لکم ما لا تضلون بعده أبداً» صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۱۸. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۲۲

2. عمر بن خطاب، ص ۶۲؛ سب الهدی و الرشاد، ص ۲۴۷؛ سیره نبویه، ج ۴، ص ۴۵۱؛ سنن الکبری، ج ۴ ص ۳۶۰؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۸ «فقال عمر دعوا الرجل فإنه ليهجر! حسبنا كتاب الله.»

3. عمر بن خطاب، ص ۶۲؛ سب الهدی و الرشاد، ص ۲۴۷؛ سیره نبویه، ج ۴، ص ۴۵۱؛ سنن الکبری، ج ۴ ص ۳۶۰؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۸ «قوموا عني و لا ينبغي عندي التنازع.»

4. احزاب (۳۳): ۴۰

---

صفحه

۱۸۰

برخی از علمای اهل سنت، نظیر قاضی عیاض شافعی در کتاب شفا و نووی در شرح صحیح مسلم گفته اند «گوینده این کلام هر که باشد اصلاً ایمان به رسول الله نداشته و از معرفت کامل به مقام و مرتبه آن حضرت عاجز بوده است.»

بدیهی است که عصمت، از صفات خاصه نبوت است و این ویژگی، مختص ایشان، تا واپسین لحظات زندگی است. بنابراین زمانی که می گوید: چیزی برایتان بنویسم تا گمراه نشوید، بدین معنا است که در مقام هدایت، ارشاد و متصل به حق بوده است. آیه شریفه { وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ } نیز بر همین معنا دلالت دارد. بنابراین مخالفت با آوردن دوات و کاغذ برای آن حضرت، مخالفت با پروردگار است و استفاده از کلمه «هدیان» همراه با عبارت «این مرد»، دشنامی آشکار و اهانت به خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله) است. و از بهتر آن است که گفت: «قرآن ما را بس است!!»

برخی از مدافعین عمر برای مبرا ساختن وی می گویند:

- چون عمر خلیفه پیغمبر بوده، لذا اجتهاد نموده و قصد و غرضی در کار نبوده است.

- عمر برای پیشگیری از اختلاف و خیر خواهی امت از آوردن دوات و کاغذ جلوگیری نموده است.

- مصلحت را در گفتن «قرآن ما را بس است» دیده است.

- از کجا معلوم است که رسول الله (صلی الله علیه و آله) (می خواسته است درباره خلافت چیزی بنویسد؟

در پاسخ این قبیل افراد باید گفت:

\*اولاً در آن زمان خلیفه نبوده است. اگر تصور خلیفه شدن را در آینده در سر داشته است، پس باید اذعان نمود که طراح توطئه بوده است تا از خلافت علی (علیه السلام) جلوگیری نماید. هر چند با فرض این که خلیفه بوده است، مگر خلیفه می تواند در مقابل نص صریح قرآن اجتهاد نماید؟!

\*ثانیاً مگر عمر خیر خواهی امت را بهتر از خود پیغمبر می دانسته و می خواسته است اختلافی پیش نیاید. در واقع اگر او معتقد به جلوگیری از اختلاف بود باید قبل از هر

---

صفحه

۱۸۱

چیزی خود، سکوت اختیار می کرد، نه این که خود موجب اختلاف گردد.

\*ثالثاً عبارت «قرآن ما را بس است» نشان دهنده این است که او به قرآن وقوف هم نداشته است چون قرآن قلیل اللفظ و کثیر المعانی می باشد. قرآن دارای محکمت و متشابهات، عام و خاص است و نیاز به مبین ربانی دارد. چنانچه قطب الدین شافعی شیرازی، در کشف الغیوب می نویسد: «این امر مسلم است که راه بی راهنما نتوان پیمود. از این کلام خلیفه دوم عمر در عجبم که گفته است: قرآن در میان ما است و ما نیازی به راهنما نداریم. بدیهی است که این حرف، غیر قابل قبول و خطای محض است و همانند کلام کسی می ماند که بگوید: چون کتب طب در میان ما است پس به طبیب نیازی نداریم».

\*رابعاً در آن هنگام چیز دیگری از اصول و احکام دین باقی نمانده بود تا پیامبر بخواهد یاد آوری نماید که موجب هدایت مردم گردد؛ زیرا آیه { أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ } نازل شده بود. لذا فقط موضوع جانیشینی باقیمانده بود. پیغمبر می خواست گفتارهای پیشین خود را تأیید و تأکید کند. همانطور که امام غزالی در مقاله چهارم سر العالمین می گوید: جمله «لن تضلوا بعدی» در آخرین گفتار پیامبر، می رساند که موضوع هدایت امت در کار بوده و به جز خلافت، چیز دیگری از اصول هدایت باقی نمانده بود. ولی به هر حال ما اصرار بر این نداریم که ایشان حتماً می خواسته راجع به خلافت بنویسد؛ لکن مطمئن هستیم که آنچه می خواسته بنویسد برای جلوگیری از گمراهی امت بوده، تا تکلیف آن ها روشن شود و به وضعیت امروزی گرفتار نیایند (1).

چون سیاستمداران آن زمان دریافته بودند که پیامبر می خواهد درباره چه چیزی بنویسد، ممانعت کردند تا خودشان به نوایی برسند. حتی می توان چنین دریافت که

1 البته اگر خلیفه حدیث ثقلین را شنیده باشد که «إني تارك فيكم الثقلين؛ كتاب الله و عترتي ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا» وقتی که پیامبر می فرماید: قلم و دوات بیاورید تا چیزی را بنویسم که گمراه نشوید. از ربط و محل اتصال این در جمله بین جلوگیری گمراهی را گرفتن خوب می توانست درک کند که پیامبر راجع به ثقلین و یا ثقل اصغر می خواهد سفارش نماید. البته در جایی خود خلیفه اعتراف کرده من فهمیدم مقصود پیامبر چیست و مانع شدم.

صفحه

۱۸۲

ممانعت آن ها از آوردن دوات و کاغذ خود دلیل آن است که پیغمبر می خواسته مساله خلافت را تعیین کند. به دلیل آن که سیاستمداران می دانسته اند که خودشان خلیفه نخواهند بود؛ لذا از آن جلوگیری نمودند تا تمامی راه ها در آینده مسدود نشود، وگرنه هیچ انسان قسی قلبی از برآورده کردن آخرین خواسته محتضر در حال مرگ - آن هم وجود مبارک خاتم النبیین - جلوگیری نمی کند.

به هر حال همه این ها، توجیهات عده ای متعصب است که برای میرا نمودن عمر به هر قیمتی - حتی به قیمت توهین به پیامبر - بیان می کنند و چشمان خویش را به راحتی و عمدتاً می بندند. در غیر این صورت، وقتی ابوبکر در بستر بیماری بود و وصیت خود را می نوشت، چرا عمر به او نگفت که: هذیان ننویس ای مرد، قرآن و کتاب خدا ما را بس است!!؟

صفحه

۱۸۳

زادگاه علی(ع) و چگونگی نامگذاری آن حضرت

پرسش: محل ولادت امیر المؤمنین(علیه السلام) (کجا بوده و نامگذاری ایشان چگونه بوده است؟

پاسخ: برخي چنين تصور مي کنند که فاطمه بنت اسد، قبل از زايمان در داخل مسجد الحرام بوده است. هنگامی که درد زايمان فرا رسیده، او نتوانسته از مسجد خارج شود، لذا در همانجا زايمان نموده و (علي) عليه السلام (به دنيا آمده است. با اين برداشت ولادت علي در داخل كعبه را امري بدون اهميت و طبيعي قلمداد مي کنند.

در صورتي که پيشامد مولود كعبه به گونه ديگري بوده است که در زير بيان مي شود. فاطمه بنت اسد در آخرين ماه وضع حمل بوده است. در يکي از روزها که به مسجد الحرام مي رود، او را درد زايمان فرا مي رسد. او در مستجار كعبه مشغول راز و نياز و دعا به درگاه احديت مي شود. خدا را به عزت و جلالش سوگند مي دهد که خدايا! درد زايمان را بر من سهل و آسان گردان. ناگهان ديوار خانه كعبه (1) شکافته مي شود و ندايي مي رسد که: «اي فاطمه! درون آي (2)». جماعت مردمي که در اطراف خانه نشسته بودند، متوجه شدند که ديوار خانه كعبه شکافته شد، فاطمه داخل خانه شد و ديوار دوباره به حالت اوليه بازگشت. تعجب همگان از جمله جناب عباس - عموي پيامبر - که در ميان جماعت نظاره گر بود بر انگيخته شد. با مشاهده اين صحنه فوراً خود را به برادرش ابوطالب، کلید دار كعبه رساند و قضيه را به او اطلاع داده و بلافاصله با هم برگشتند. تلاش آن ها براي باز کردن قفل درب كعبه به جايي نرسيد. فاطمه بنت اسد تا سه روز بدون هيچ گونه غذا، مراقبت و پرستاري، درون خانه كعبه ماند. خبر اين واقعه غير منتظره در

1. در آن زمان كعبه در وسط مسجد الحرام قرار داشت و درب آن، هم سطح زمين و همواره بسته و قفل زده بود. فقط در مراسم خاصي درب آن را مي گشودند.

2. الخصال، ص ۵۷۸؛ الثاقب في المناقب، ص ۵۸؛ تفسير نور الثقلين ج ۴، ص ۳۴۵؛ شبهاي پيشاور، ص ۸۱۵ «يا فاطمة ادخلي البيت». مدينة المعاجز، ۳۳۲

صفحه

۱۸۴

تمام محله هاي مکه پيچيد و نُقل مجالس اهالي مکه شد. پس از سه روز، همان محلي که به روي فاطمه باز شده بود، دوباره شکافته شد و فاطمه همراه با نوزادي بر روي دست بيرون آمد. اين واقعه همه چشم ها را خيره ساخت و جماعت زيادي که شاهد اين پيشامد بودند بر او هجوم آوردند (1).

به همين جهت است که ولادت امير المؤمنين (عليه السلام) (در مقايسه با عيسي مسيح تفاوت چشمگيري دارد. زيرا به هنگام ولادت حضرت عيسي، به حضرت مريم که درون بيت المقدس بود، ندا رسيد: «از بيت المقدس بيرون آي که اينجا محل عبادت است نه محل زاييدن (2)». با توجه به برتري كعبه بر بيت المقدس، اين ويژگي و امتياز تنها براي امير المؤمنين (عليه السلام) (منحصر به فرد است، که مولود كعبه ناميده شده است.

نامگذاري علي (عليه السلام):

از آن جايي که تمامي کتب آسماني، نام محمد (صلي الله عليه وآله و علي) عليه السلام (را به ترتيب به عنوان نبوت و امامت ذکر کرده اند مي توان گفت: پروردگار نام اين دو نفر را هزاران سال قبل از خلقت و در ملکوت اعلي ثبت نموده است؛ لذا نامگذاري امير المؤمنين (عليه السلام) (پس از ولادت ايشان صورت نگرفته است، به طوري که:

1. محمد بن جرير طبري در تفسير خود، ابن عساکر در تاريخ خود ضمن توصيف حالات علي (عليه السلام)، محمد بن يوسف گنجي شافعي در کفايت الطالب، حافظ ابو نعيم در حلية الاوليا و شيخ سليمان بلخي حنفي در ينابيع المودة نقل کرده اند که رسول الله (صلي الله عليه وآله) فرمود: «بر بالاي عرش اين کلمات نوشته شده که به جز خدای يکتاي بدون شريک، خدای ديگري نيست. محمد (صلي الله عليه وآله) بنده و رسول من است که او را با علي بن ابي طالب (عليه السلام) (تأييد نمودم (3)».

1. مستدرک حاکم، فصول المهمة، فصل اول، ص ۱۴؛ شبهای پیشاور ۸۱۶

2. للمعة البيضاء، ص ۲۲۱؛ الامام علي(عليه السلام) (ص ۳۶۹؛ شبهای پیشاور، ص ۸۱۴) «اخرجني عن البيت فإن هذه بيت العبادة لا بيت الولادة»؛ مناقب ابن المغازلي ج ۶ ح ۳؛ بحار الانوار ۳۵، ص ۳، ح ۲۶؛ عمده ابن بطريق ح ۲۷ ح ۸، طوائف ۱۶، ح ۲، فصول المهمة ۳۰، علي بن محمد مالكي ابن صباغ.

3. الكني واللقاب، ج ۱، ص ۱۶۵؛ شبهای پیشاور، ص ۸۱۷ «مكتوب علي ساق العرش لا إله إلا الله وحده لا شريك له و محمد عبدي و رسولي أيدته بعلي بن أبي طالب.»

صفحه

۱۸۵

2. در ینابیع الموده نیز از امام الحرم از سیره ملا (وسیلة المتعبدين) آمده است که رسول الله صلي الله عليه وآله (فرمود: «در شب معراج که مرا به ملکوت اعلا بردند، به طرف راست بالاي عرش نظر کردم کتیبه اي دیدم که بر آن نوشته بود: محمد صلي الله عليه وآله (پیامبر خداست و او را به وجود علي) عليه السلام (تأیید و یاری نمودیم) (1)».

3. خطیب خوارزمي در مناقب، ابن شيرويه در فردوس و ابن مغازلي فقيه شافعي همگي از جابر بن عبدالله انصاري نقل نموده اند که پیامبر خدا صلي الله عليه وآله (فرمود: «پیش از آن که خداوند آسمان ها و زمین را در دو هزار سال خلق کند بر در بهشت کلمات» لا إله إلا الله»)، «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»، علي ولي خدا و برادر پیامبر خدا نوشته شده بود (2)».

4. مير سيد علي فقيه شافعي در مودة هشتم از مودة القربي نقل مي کند که پیامبر خدا به علي(عليه السلام) فرمود: «اسم تو را در چهار محل، همراه با اسم خودم دیده ام:

الف: در شب معراج وقتي به بيت المقدس رسیدم بر صخره آن - لا إله إلا الله مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أيدته بعلي وزيره - یافتم.

ب: به سدره المنتهي که رسیدم - إني أنا الله لا إله إلا الله وَحْدِي وَ مُحَمَّدٌ صَفْوَتِي من خلقي أيدته بعلي وزيره ونصرته به - را ثبت شده دیدم.

ج: وقتي به عرش رب العالمين رسیدم دیدم بر ستون هاي آن نوشته شده است - إني أنا الله لا إله إلا أنا مُحَمَّدٌ حبيبي من خلقي أيدته بعلي وزيره ونصرته به.

د: وقتي به بهشت رسیدم دیدم بر در بهشت - لا إله إلا أنا محمد حبيبي من خلقي أيدته بعلي وزيره ونصرته به - نوشته شده است».

5- امام ثعلبي در تفسير كشف البيان و شيخ سليمان بلخي حنفي در ینابیع الموده از

1. كنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۴؛ شواهد التنزيل، ج ۱، صص ۲۹۳ و ۲۹۹؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۱۶ و ۴۲، ص ۳۳۶ و ۳۶۰ و ۴۵۶؛ شبهای پیشاور، ص ۸۱۸ «نظرت إلي ساق الأيمن من العرش فرأيت مكتوباً مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ بعلي ونصرته به»؛ ینابیع الموده ص ۲۰۷؛ ميزان الاعتدال؛ لسان الميزان ۵، ص ۱۶۷

2. ینابیع الموده لذوي القربي، ج ۱، ص ۲۵۰؛ نظم درر السمطين، ص ۱۲۳؛ شبهای پیشاور، ص ۸۱۸

«مكتوب علي باب الجنة لا إله إلا الله مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ علي أخو رسول الله قبل أن يخلق الله السماوات و الأرض بألفي عام.»



ابن عباس آورده اند که آیه شریفه { هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ }؛ {خداي تعالی به نصرت خود و یاری مؤمنان تو را موید و منصور می گرداند} (1) درباره علی(علیه السلام) آمده است. همچنین پیامبر خدا(صلي الله عليه وآله) فرمود: «دیدم که بر عرش نوشته شده: خدایي به جز خدایي یکتای بدون شریک نیست. محمد بنده و رسول من است که او را با علی بن ابی طالب(علیه السلام) تأیید نمودم(2)».

6 آیه ۳۷ سوره بقره دلالت بر آن دارد که چون آدم از خدای خود کلماتی آموخت، پس توبه او پذیرفته شد. امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة به روایت از ابن مغزلی شافعی در ذیل آیه فوق آورده اند که از رسول الله(صلي الله عليه وآله) درباره کلماتی که حضرت آدم به آن کلمات توبه نمود و توبه اش پذیرفته شد، پرسیدند. پیامبر خدا(صلي الله عليه وآله) فرمود: «خدا را به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام) قسم داد، پس خداوند توبه او را پذیرفت، او را آمرزید و عفو نمود(3)».

اکنون برای برخی ممکن است این سؤال پیش آید که مگر ابوطالب یا فاطمه بنت اسد، پیغمبر بوده اند که نام علی(علیه السلام) به آن ها وحی شده است؟ باید گفت که وحی به معنای اعلام و ابلاغ پنهانی است. چون وحی دارای مراتبی است، پس صرفاً مخصوص انبیا نمی باشد و چنانچه در قرآن مجید آمده است { وَأَوْحِي رَبُّكَ إِلَيَّ النُّحْلَ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ }؛ {خدا به زنبور عسل وحی کرد که در کوه ها و درختان و سقف های بلند منزل گیرد}، (4) مخلوقات دیگری هم مثل زنبور عسل و مادر حضرت موسی، مورد وحی و الهام قرار گرفته اند. در سوره قصص نیز به مادر حضرت موسی می فرماید: { وَأَوْحَيْنَا إِلَيُّ أُمَّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ }

#### 1 انفال (۸): ۶۲

2 كنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۴؛ شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۲۹۳؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۱۷۳؛ جواهر المطالب في مناقب الامام علي(علیه السلام)، ج ۱، ص ۹۲؛ شبهای پیشاور، ص ۸۱۹ «رأيت مكتوباً علي ساق العرش بالنور لا إله إلا الله مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَيْدَتَهُ بَعْلِيَّ وَ نَصْرَتَهُ بَعْلِيَّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ».

3 مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۴۳؛ العمدة، ص ۳۷۹؛ تذكرة الموضوعات، ص ۹۸؛ شبهای پیشاور، ص ۸۲۰ «سنله بحق محمد و علي و فاطمة والحسن والحسين فتاب عليه و غفر له».

#### 4 نحل (۱۶): ۶۸

وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ}؛ {به مادر موسی وحی کردیم که طفلت را شیر ده و چون از آسیب فرعونیان بر او ترسان شدی، او را به دریا افکن. هرگز نترس و محزون مباش که ما او را به تو باز خواهیم گرداند، و او را از پیامبران مرسل گردانیم (1)} «سوره مریم نیز خبر از راهنمایی مریم مادر حضرت عیسی(علیه السلام) می دهد { فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا غَنِيًّا فَكُلِي وَ اشْرَبِي وَ قَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيَنَّ مِنَ النَّبَشِ أَحَدًا فَقُولِي إِنَّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أَكَلَمَ الْيَوْمَ إِسْمِيًّا }؛ {از زیر درخت او را ندا داد که غمگین مباش که خدایت از زیر قدم تو چشمه آبی جاری کند. ای مریم! شاخه درخت را حرکت ده تا از آن برای تو رطب تازه فرو ریزد. از این رطب تناول کن و از این چشمه نیز آب بنوش. چشم خود را به عیسی روشن دار - مواظب باش - و هر کس از مردم را دیدی با اشاره به وی بگو که من برای خدا روزه سکوت نذر کرده ام تا با کسی سخن نگویم(2)».

به استناد همان شواهد، دستور نامگذاری نوزاد متولد شده فاطمه بنت اسد در کعبه به ابوطالب وحی شد. آنگونه که در مودة القربی، ینابیع المودة و کفایة الطالب نقل شده: چون مولود کعبه از مادرش فاطمه متولد شد، فاطمه اسم پدرش اسد را بر او نهاد، ولی ابوطالب از این نامگذاری خرسند نبود. پس به فاطمه گفت: «بیا امشب با هم به کوه ابوقبیس (یا مسجد الحرام) برویم و خدا را بخوانیم تا شاید برای اسم این بچه راهنمایی شویم.

شب هنگام، هر دو به کوه ابوقبیس (یا مسجد الحرام) رفته و به دعا مشغول شدند. ابوطالب دعای خویش را آغاز نمود و خواست تا خداوند از خزانه غیب خویش نام این نوزاد را آشکار نماید. در آن هنگام صدایی از آسمان برخاست. ابوطالب سر به آسمان بلند کرد، لوحی از زبرجد سبز مشاهده کرد که بر آن چهار سطر شعر نوشته بود. لوح را برگرفت و بر سینه اش چسباند. در آن لوح اسم «علی» که مشتق شده از «اعلی» است،

---

1. اقصص (۲۸): ۷

2. مریم (۱۹): ۲۴ و ۲۵

صفحه

۱۸۸

---

نوشته شده بود. ابوطالب از شدت خوشحالی به سجده افتاد و باری تعالی را شکر نمود. سپس به شکرانه این امر عظیم، ده شتر قربانی نمود و آن لوح را در مسجد الحرام آویخت. بنی هاشم به داشتن آن لوح بر قریش افتخار می کرد. آن لوح تا زمان جنگ حجاج با عبدالله بن زبیر، در مسجد الحرام وجود داشت و بعد مفقود گردید (۱).

---

1. مودة القربی، مودت هشتم، ینابیع الموده باب ۷، کفایة الطالب.

صفحه

۱۸۹

---

مقایسه زهد و تقوای علی (ع) با دیگر صحابه

پرسش: چرا زهد و تقوای علی (علیه السلام) را با سایر صحابه قابل مقایسه نمی دانید؟

پاسخ: در مورد ویژگی های امیر المؤمنین (علیه السلام) فقط کافی است به بیان آنچه دیگران درباره ایشان گفته اند، پرداخت. به عنوان نمونه به موارد ذیل توجه شود:

1. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل از عمر بن عبد العزیز اموی که در زهد و تقوی زبان زد و سرآمد اهل زمان خود بود نقل می کنند: «بعد از پیامبر، در این امت احدی را نمی شناسم که از علی ابن ابی طالب پارساتر باشد».

2. ملا علي قوشچي در كتابش مي گويد: «عقول عقلا درباره علي عليه السلام (مات و مبهوت است زيرا او بر گذشتگان و آيندگان قلم كشيد.» وي اضافه مي كند كه «شنيدن حالات علي عليه السلام (و وضع زندگاني او هر آدمي را متحير مي كند».

3. عبدالله رافع مي گويد: روزي به هنگام افطار به خانه امير المؤمنين عليه السلام (رفتم. كيسه مهر شده و سر بسته اي براي آوردند. چون كيسه را باز كردم، آرد سبوس داري كه پوسته هاي آن را نگرفته بودند در آن يافتم. علي سه كف دست از آن آرد را در دهان خود ريخت و جرعه آبي نيز بالاي آن نوشيد. سپس خدای را شكر نمود و سر كيسه را دوباره مهر نمود. علت را پرسيدم كه يا علي! چرا دوباره آن را مهر كردي؟ ايشان فرمود: چون حسن و حسين عليهم السلام (به من محبت ميورزند، مي ترسم روغن زيتون و يا شيريني با آن مخلوط نمايند و نفس علي از خوردنش لذت برد. به همين دليل علي جلو نفس خود را از خوردن غذاهاي لذيذ مي گيرد تا مغلوب نفس نگردد.

4. امام علي عليه السلام (در آخرين شب عمر خود به امام حسن گفت: بگذاريد مردم ببينند و اگر سوالي دارند قبل از اين كه به من دسترسي نداشته باشند بپرسند. صعصعه از ايشان پرسيد دليل افضل بودن شما بر آدم چيست؟ امام در پاسخ گفت: آدم از گندم منع شده خورد، در حالي كه همه چيز براي مهيا بود ولي علي هرگز گندم نخورد.

صفحه

۱۹۰

5. سليمان بلخي در يناابيع المودة، محمد بن طلحه شافعي در مطالب السؤل، خطيب خوارزمي در مناقب و طبري در تاريخ خود از سويد بن غفله نقل نموده اند: «روزي خدمت امير المؤمنين عليه السلام (رسيدم، ظرف ماست ترشي كه بوي ترشيدگي آن به مشام مي رسيد، همراه با قرص نان جوين خشكيده سبوس داري در دست ايشان ديدم. نان به قدر خشك بود كه شكسته نمي شد و امير المؤمنين عليه السلام (آن را با زانوي خود مي شكست، و در همان ماست ترش نرم مي كرد و مي خورد. ايشان به من نيز تعارف كرد و من گفتم روزه هستم. ايشان فرمود: از حبيبم پيامبر خدا) صلي الله عليه وآله (شنيدم كه هر كس روزه باشد و ميل به طعامي پيدا كند و براي خدا از آن نخورد، خداوند از طعام هاي بهشتي به او بخوراند.» سويد گفت: دلم به حال علي عليه السلام (سوخت و به فضه، خادمه آن حضرت كه در نزديك من بود، گفتم: از خدا نمي ترسي كه سبوس جو را نمي گيري و براي نان مي پزي؟ فضه به خدا سوگند خورد كه خودش مرا منع کرده تا سبوس آن را نگیرم. سپس امام از من پرسيد: به فضه چه مي گفتي؟ براي ايشان توضيح دادم. آنگاه امام گفت پدر و مادرم فدای رسول الله صلي الله عليه وآله (باد كه سبوس طعامش را نمي گرفت و از نان گندم سه روز سير نخورد تا از دنيا رفت - كنايه از تاسي ايشان به پيغمبر است.

6. موفق بن احمد خوارزمي و ابن مغازلي در مناقب نقل مي كنند: روزي در دوره خلافت امام علي عليه السلام (بر ايشان حلواي شيريني آوردند. ايشان قدري با انگشت از آن حلوا برداشت، بو كشيد و فرمود: چه خوش رنگ و خوش بو است! اما از طعم آن خبر ندارم (يعني تا كنون حلوا نخورده است). گفتم: يا علي! مگر حلوا بر شما حرام است؟ فرمود: حلال خدا حرام نمي شود ولي چگونه راضي شوم كه شكم خود را سير كنم، در حالي كه در گوشه و كنار مملكت، شكم هاي گرسنه وجود دارد؟

7. خوارزمي از عدي بن ثابت نقل مي كند: روزي براي آن حضرت فالوده آوردند. آن حضرت جلو نفس خود را گرفت و از آن نخورد.

8. در شب نوزدهم ماه مبارك رمضان سال چهارم هجري، يعني همان شبي كه به دست ابن ملجم فرق مبارکش شكافته شد، افطار را ميهمان دختر خود ام كلثوم بود. ام كلثوم در سفره افطاري اش مقداري نان، شير و نمك گذارده بود. امام با كمال علاقه اي

صفحه

۱۹۱

که به دخترش داشت، با ناراحتی فرمود: ندیده ام دختری به پدرش این قدر جفا کند! ام کلثوم پرسید: پدر جان مگر چه کرده ام؟ امام گفت: آیا تاکنون دیده ای که در سفره پدربودن نوع خورشید باشد؟ سپس از او خواست یکی را بردارد. ام کلثوم بر حسب علاقه پدری، نمک را برداشت تا شیر برای پدرش در سفره باقی بماند، ولی امام از او خواست تا نمک را بگذارد و شیر را بردارد. آنگاه امام چند لقمه نان و نمک خورد و فرمود: «در حلال دنیا حساب و در حرام آن عذاب و عقاب وجود دارد(1)».

9. لباس پوشیدن امام بسیار ساده و بی آرایش بود. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ابن مغزلی - فقیه شافعی - و امام احمد حنبل در مسند نقل کرده اند: لباس آن حضرت از پارچه درشت بافت (زبر) بود که به پنج درهم خریده بود. تا آنجا که ممکن بود لباسش را وصله می کرد. اغلب وصله ها از پوست و یا لیف خرما بود. کفشش نیز از لیف خرما بود.

10. محمد بن طلحه شافعی در مطالب السنول و سلیمان بلخی در ینابیع الموده آورده اند: حضرت علی(علیه السلام) در دوره خلافتش آنقدر به لباسش وصله زده بود که پسر عمویش عبدالله بن عباس به ایشان اعتراض نمود. سپس حضرت در پاسخش فرمود: آنقدر وصله روی وصله زده ام که از وصله زنده خجالت می کشم. علی را با زینت دنیا چکار! چگونه به لذتی که فانی و به نعمتی که بقا ندارد دل خوش کرده و خوشحال باشم؟ دیگری به ایشان ایراد می گرفت که در عین خلافت چرا جامعه وصله دار می پوشی؟ حضرت فرمود: «این جامعه ای است که دل را خاشع می گرداند، کبر را از انسان دور می کند و مؤمن به آن اقتدا می کند».

11. محمد بن طلحه شافعی در مطالب السنول و خوارزمی از ابن اثیر آورده اند: لباس علی و غلامش یکسان بود. هر جامه ای که می خرید دو ثوب (2) یک شکل و یک قیمت می خرید. یکی را خود و دیگری را به غلامش قنبر می داد. ولی لباس های خوب و

---

1. شهبای پیشاور، ص ۸۲۶ «فی حلال الدنيا حساب و فی حرامها عذاب و عقاب».

2. واحد شمارش لباس.

صفحه

۱۹۲

زیبا را برای یتیمان و بیوه زنان می برد.

12. مذاکرات ضرار بن ضمیره و معاویه بسیار مفصل است. متن کامل این مذاکرات در تذکره خواص الامه، ینابیع الموده و نیز در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آورده شده است. قسمت پایانی این مذاکره اختصاص به امام علی(علیه السلام) دارد که ضرار در حضور معاویه می گوید: «در شبی تار، علی را دیدم که محاسنش را به دست گرفته و چون مار گزیده ای بخود می پیچد. با حالت حزن و اندوه می گریست و می گفت: ای دنیا! به سراغ دیگری برو، غیر از من کس دیگری را بفریب و مغرور نما، که من فریب تو را نخواهم خورد. بدان جهت که عمر تو کوتاه، خطر تو بسیار و عیش تو بسیار اندک است. مدتی است که تو را سه طلاقه نموده ام و دیگر امید بازگشتی به تو نیست. آه از کمی زاد و توشه و دوری سفر و وحشت راه.» با آن همه قساوت قلب، عداوت، دشمنی و کینه ای که معاویه نسبت به آن حضرت داشت، پس از شنیدن سخنان ضرار در شرح حال امام علی(علیه السلام)، بی اختیار گریه کرد و گفت: «خدا رحمت کند ابا الحسن را، و الله و به تحقیق که همین گونه است (1)» او در جای دیگری گفت: «زنان عالم از زبیدن فردی چون علی ابن ابی طالب(علیه السلام) عقیم اند(2)».

13. زهد امیر المؤمنین(علیه السلام) از افاضات ربانی است که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) به وی بشارت داده است. محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب از عمار یاسر حدیثی نقل می کند که پیامبر(صلی الله علیه و آله) به علی(علیه السلام) فرمود: «خداوند تو را با زهد در دنیا به زینتی آراسته است که هیچ کدام از بندگان بدان زینت نشده اند. زیرا در نظر حق تعالی هیچ چیز در دنیا بهتر از زهد نیست. نه تو از لذایذ دنیوی

بهره بردي و نه دنيا توانست تو را به استخدام خویش در آورد. خداوند تو را به دوستي نیازمندان موفّق گردانید که راضي و معتقد به امامت تو

1. [حقوق آل بیت) عليهم السلام(، ص ۷۴؛ شهبای پیشاور، ص ۸۲۸] «رحمه الله أبا الحسن لقد كان والله كذلك.» تذکرة خواص الأمة، ص ۶۶، حلیة الأولیاء، حافظ ابو نعیم، ج ۱، ص ۸۴. فصول المهمة، ۱۲۸، الاتحاف بحب الاشراف، شبراوي شافعي، ص ۸

2. الدرجات الرفیعه، ص ۱۶۰؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۵۴؛ شهبای پیشاور، ص ۸۲۸ «عمت النساء أن تلدن مثل عليّ ابن ابی طالب.»

صفحه

۱۹۳

شدند. من از کسانی که از امامت تو پیروی نمودند خرسندم. خوشا به حال آنان که تو را دوست داشته و تصدیق نمودند، و وای به حال دشمنان و تکذیب کنندگان. آنان که تو را دوست داشتند و تصدیق کردند، در بهشت برین همسایه های تو خواهند بود و در کاخ با عظمت و با شکوه تو در بهشت مصاحب تو می باشند. بر خدا لازم است تا آنکه با تو دشمنی ورزیدند و تو را تکذیب کردند، روز قیامت آن ها را در جایگاه دروغگویان قرار دهد (1)». به خاطر وجود همین زهد و ورع امام بود که او را امام المتقین می خواندند. اولین بار شخص خاتم الانبیا(صلي الله عليه وآله) او را با این لقب خواند و بارها تکرار نموده و به جامعه معرفی کرد، ابن ابی الحدید در جلد دوم شرح نهج البلاغه، حافظ ابو نعیم در حلیة الأولیا و میر سید علی همدانی در مودة القربی از انس بن مالک روایت می کنند: روزی رسول الله(صلي الله عليه وآله) به من گفت: آب وضو برای من بیاور. پس از وضو گرفتن دو رکعت نماز بجای آورد و سپس فرمود: «ای انس! اول کسی که از این در وارد شود امام المتقین و سید و سرور مسلمانان، پادشاه مؤمنان (یعسوب ملکه زنبور عسل را گویند)، خاتم اوصیا و کشاننده دست و پای روسفیدان به سوی بهشت است (2)». انس بن مالک گوید در دل گفتم خدایا! این تازه وارد را مردی از انصار قرار ده، که ناگهان علی(عليه السلام) از در وارد شد. سپس رسول الله با حالتی شاد و خندان برخاست و به استقبال او رفت، دست در گردنش انداخت، او را بوسید و عرق رویش را پاک کرد. علی گفت: یا رسول الله(صلي الله عليه وآله) امروز کاری برای من می کنی که قبلاً نمی کردی. رسول الله(صلي الله عليه وآله) گفت: چرا نکنم؟ حال آن که تو از جانب

1. العمدة، ص ۲۶۸؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص 133 المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۸۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۸۲؛ شهبای پیشاور، ص ۸۲۸ «إن الله قد زینك بزینة لم یزین العباد بزینة أحبّ إلی الله منها زینك بالزهد فی الدنيا و جعلك لا ترزأ منها شیئاً و لا ترزأ منك شیئاً و وهب لك حبّ المساكین فجعلك ترضی بهم أتباعاً و یرضون بك إماماً فطوبی لمن أحببك و صدق فیک و ویل لمن أبغضك و كذب علیك فأما من أحببك و صدق فیک فأولئك جیرانك فی دارك و شركاؤك فی جنتك و أما من أبغضك و كذب علیك فحقّ علی الله أن یوقفه موقف الكذّابین یوم القیامة.»

2. تاریخ مدینه، ج ۴۲، ص ۳۰۳؛ الموضوعات، ج ۱، ص ۳۷۶؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۲؛ شهبای پیشاور، ص ۸۲۹ «یا أنس أول من یدخل علیك من هذا الباب هو امام المتقین و سیّد المسلمین و یعسوب المؤمنین و خاتم الوصیّین و قائد الغر المحجلین.»

صفحه

۱۹۴

من، رسالت مرا به خلق خدا خواهی رساند و صدای مرا به آن ها خواهی شنوای و نیز بعد از من آنچه را که مورد اختلافشان باشد بیان خواهی کرد. با این توضیحات، اگر صحابه دیگری دارای این اندازه کمال و تقوی

بود آیا باز هم پیامبر اسلام، (علي) عليه السلام (را امام المتقين مي خواند؟ ليكن از اختصاص اين عنوان به امام (علي) عليه السلام (در مي يابيم كه زهد و تقواي ايشان قابل مقايسه با ديگران نمي باشد.

صفحه

۱۹۵

سكوت علي(ع) و بيعت با ابوبكر؟!

پرسش: اگر علي(علي) عليه السلام (خليفه بر حق و بلافصل رسول الله) صلي الله عليه وآله (بود پس چرا با آن همه شجاعت و شهامتي كه خاص خود او بود، قيام به حق ننموده و سكوت اختيار كرد و بعد از مدتي نيز بيعت نمود؟

پاسخ: اين يك اصل و قاعده كلي است كه آنچه را انبيا و اوصياي الهي، مطابق دستورات پروردگار، وظيفه خود تشخيص دهند، عمل مي نمايند. علي(علي) عليه السلام (نيز كه خاتم الاوصيا و خير الوصيين است از اين قاعده مستثني نيست. بنا بر اين نمي توان به ايشان ايراد گرفت كه چرا قيام به شمشير ننموده است، بلكه بايد علت اين سكوت را جويما شد. با مراجعه به تاريخ انبيا، مي توان موارد مشابهي را يافت كه همانند علي(علي) عليه السلام (چاره اي جز سكوت نداشته اند.

قرآن مجيد، شرح حال نوح پيامبر را چنين مي گويد { :فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرَ }؛ به درگاه حق تعالي دعا كرد كه بارالها! من مغلوب شدم، پس تو به لطف خود مرا ياري نما (1). «در سوره مريم نيز خداوند از زبان ابراهيم مي گويد: وقتي از عمويش «آزر» استمداد طلبيد و از او پاسخ منفي شنيد، گفت { :وَأَعْتَزْتُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي }؛ از شما و بت هايتان دوري نموده، كنج عزلت اختيار کرده و پروردگارم را مي خوانم (2)». امام فخر رازي در جلد پنجم تفسير خود مي گويد: «منظور ابراهيم از كلمه اعتزلكم، جدا شدن و دوري جستن از مكان و روش آن ها است».

در تاريخ آمده است كه بعد از آن، حضرت ابراهيم از بابل به سوي كوه هاي فارس مهاجرت كرد و هفت سال در اطراف آن كوه ها زندگي كرد و كنج عزلت برگزيد. سپس دوباره به بابل برگشت و با شكستن بت ها دعوت خويش را آشكار نمود. در سوره

1 قمر (۵۴): ۱۰ .

2 مريم (۱۹): ۴۹ .

صفحه

۱۹۶

قصص نيز داستان فرار همراه با ترس و خوف حضرت موسي را چنين بيان مي كند { :فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ } از شهر و ديار خود با ترس و خوف خارج شد و گفت پروردگار! از اين قوم ستمكار نجاتم ده (1). «همچنين در سوره اعراف، جريان قوم بني اسرائيل را كه در غياب حضرت موسي - با فريب سامري - گوساله پرست شدند و سكوت حضرت هارون را بيان مي كند. بالاخره خداوند در جاي ديگري از قرآن مجيد مي فرمايد { : وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي } از شدت خشم، سر برادرش هارون را گرفت و گفت: اي جان برادر و اي فرزند مادرم! آن ها مرا خوار و زبون داشتند و نزديك بود مرا به قتل برسانند (2)». هارون كه خليفه حضرت موسي بود در مقابل



ابراهیم ابن محمد ثقفی، ابن ابی الحدید و علی بن محمد همدانی آورده اند: وقتی که طلحه و زبیر بیعت خویش با امام را شکستند و به سوی بصره حرکت کردند امیر المؤمنین (علیه السلام) از مردم خواست در مسجد جمع شوند و در اجتماع آنان خطبه ای خواند. پس از حمد و ثنای پروردگار، دلایل سکوت بیست و چند ساله خود را چنین اظهار نمود: «پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ما اهل بیت عترت، خویشان و اولیای حضرت می دانستیم که سزاوارترین و محق ترین افراد به رتبه و مقام ایشان هستیم. مشکلی هم برای رسیدن به حق و خلافت نداشتیم. گروهی، دست به دست یکدیگر داده و خلافت را از ما گرفته و به دیگری دادند. به خدا سوگند که چشم ها گریان، دل ها آزرده و سینه هایمان از خشم و کینه و نفرت این کار پر بود. اگر خوف تفرقه مسلمانان نبود - که به کفر و قهقرا بر گردند - به خدا قسم که هر لحظه خلافت را تغییر می دادم. لکن سکوت اختیار نمودم و آنان مشغول خلافت شدند، تا این که مسلمانان خود با من بیعت نمودند و (1)». ...

بنابراین، سکوت و تسلیم اجباری آن حضرت به خلافت ابوبکر و عمر، دلیل بر رضایت ایشان نبوده و صرفاً به جهت حمایت از دین اسلام بوده است. مساعدت ایشان به خلیفه اول و دوم نیز، هرگز به معنای تأیید آن ها نبوده است، بلکه در حقیقت، مساعدت به دین مقدس اسلام و حفظ آن بوده است (امام علی) علیه السلام (این مطلب را در نامه خود به اهالی مصر که توسط مالک اشتر، ارسال شد یادآوری نموده است. ترجمه قسمتی از آن نامه مطابق جلد چهارم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید چنین است «... چون رسول الله (صلی الله علیه و آله) درگذشت، مسلمانان برای خلافت نزاع کردند. به خدا سوگند اصلاً به ذهنم خطور نمی کرد و باور نمی کردم که عرب، پس از ایشان و با وجود آن همه سفارشات پیغمبر و نصوص آشکار، خلافت را از اهل بیت و خاندانش گرفته و به دیگری واگذارد، و آن را از من دریغ ورزد. آنچه مرا آزرده ساخت، عجله مردم برای بیعت با ابوبکر بود. ابتدا دست

. [بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۱۱۱؛ الکافنه، ص ۱۹؛ شبهای پیشاور، ص ۸۴۰] «و خشنت و الله الصدور، و ایم الله لو لا مخافة الفرقة من المسلمین أن یعودوا إلی الکفر، و یعود الدین، لکننا قد غیرنا ذلک ما استطعنا، و قد ولی ذلک و لاة و مضوا لسیبهم و ردّ الله الأمر إلیّ، و قد بايعاني و قد نهضنا إلی البصرة لیفرقا جماعتکم، و یلقیا بأسکم بینکم.»

خود را از بیعت نگه داشتیم تا آن که دیدم گروهی از مردم مرتد شده و از اسلام برگشتند و می خواستند دین (محمد) صلی الله علیه و آله (را از بین ببرند. پس نگران شدم که اگر به یاری اسلام و مسلمانان نپردازم، رخنه و شکافی در دین افتد که مصیبت و اندوه آن در مقایسه با از دست دادن حکومت و ولایت بر شما بیشتر است (که کالای چند روزه ای است و آنچه به دست آید مانند سراب از دست رفتنی است). لذا در میان آن همه پیشامدها و تبهکاری ها برخاستم، تا جلو آن تبهکاری ها و نادرستی ها گرفته شد و از میان رفت و دین آرام گرفت (1)».

ابن ابی الحدید، شیخ محمد عبده و شیخ محمد خضری نقل می کنند که ایشان در قسمتی از خطبه ششقیه می فرماید: «پسر ابی قحافه در حالی که می دانست موقعیت من برای خلافت به سان محور وسط آسیا می باشد، خلافت را چون پیراهن به تن کرد... پس من جامه خلافت را رها کرده و در کار خود اندیشیدم که آیا بدون دست (یار و یاور) حمله برده و حق خود را بستانم یا آن که بر ظلمت (کوری و گمراهی خلق) صبر کنم تا پیران فرتوت، جوانان پژمرده و پیر و مؤمن رنج کشند تا خدا را ملاقات کنند. هنگامی که تشخیص دادم



خرمندی در صبر کردن است، در حالی که خار در چشم و استخوان در گلویم بود و میراث خود را به غارت و تاراج رفته می‌دیدم، صبر نمودم...»

ایشان در خطبه دیگری که برای اصحاب خویش پس از سقوط مصر و شهادت محمد بن ابی بکر ایراد نمود، در قسمتی از آن دلایل امتناع از بیعت ابوبکر را چنین بیان نمود «... من دست نگه داشتم، چون خود را برای تصدی این منصب از ابوبکر شایسته تر

1. [شرح نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۶۲؛ شبهای پیشاور، ص ۸۴۱] «قسمتی از نامه امیرالمؤمنین به اهالی مصر - «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (تَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ وَ مَهْمِنًا عَلَي الْمُرْسَلِينَ فَلَمَّا مَضَى ع تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يُلْقِي فِي رُوعِي وَ لَا يَخْطُرُ بِيَالِي أَنْ الْعَرَبَ تُرْعِجَ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ ص عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ لَا أَنَّهُمْ مَنَحُوهُ عَلَيَّ مِنْ بَعْدِهِ فَمَا رَاعَنِي إِلَّا الْإِنِّيَالُ النَّاسِ عَلَيَّ فَلَان يُبَايَعُونَهُ فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَيَّ مَحَقَّ دِينِ مُحَمَّدٍ ص فَخَشِيْتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ تَلْمَازًا أَوْ هَدْمًا تُكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ قُوَّتِ وَ لَايَتَكُمُ الْآتِي إِيمًا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ أَوْ كَمَا يَفْقَسُ السَّحَابُ فَهَضَمْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاحَ الْبَاطِلُ وَ زَهَقَ وَ أَطْمَأَنَّ الدِّينُ وَ تَنَهَّتْ»

صفحه

۲۰۰

می‌دیدم. مدتی این چنین گذشت و دیدم که گروه‌هایی از اسلام برگشته و به آیین محمد(صلی الله علیه و آله) پشت نهادند. آنان در پی نابودی دین خدا و امت محمد(صلی الله علیه و آله) بودند. پس نگران شدم که اگر به یاری اسلام و مسلمین برنخیزم، شکافی در آن پدید آید که مصیبت آن برایم از مصیبت از دست رفتن ولایت بر شما - که متاع چند روزه دنیا بود و چون سراب از بین رفتنی و چون ابر ناپایدار است - بزرگتر بود. لذا نزد ابوبکر رفته و با او بیعت نمودم، و بر رفع آن فتنه‌ها و تنگناها همت گماردم تا این که باطل از بین رفت و کلمه الله برتری یافت؛ گرچه کافران را خوش نیامد (1) «ایشان درباره بیعت با عثمان چنین می‌فرماید: «از روی اکراه با او بیعت نمودم و این مصیبت را در راه خدا به حساب آوردم. به اطراف خویش نگرستم، یار و یابوری و مدافعی جز اهل بیت خویش برای خود نیافتم. از این که آن‌ها را در کام مرگ افکنم دریغ نمودم و خار در چشم، دیده بر هم نهاده و استخوان در گلو آب دهان را فرو بردم و خشم خود را که تلخ تر از زهر بود، فرو خوردم. مصیبتی که در دل، دردناک تر از ضربه کاری بود تحمل نمودم (2) «بنابراین قیام نکردن و دست به شمشیر نبردن، و بیعت با خلفای اول و دوم، وظیفه‌ای بود که علی(علیه السلام) تشخیص داد. نگرانی از زوال دین، تفرقه مسلمانان، شروع جنگ داخلی و در نتیجه غلبه یهود و نصاری و مشرکین بر جامعه نو ظهور مسلمین، دلیل اصلی سکوت آن حضرت بود. از آنجایی که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) ایشان را از این جریان با خبر کرده بود، که اصل دین از بین نمی‌رود و مثل آفتابی است که ممکن است مدتی در پس ابرها پنهان بماند، دین محمد(صلی الله علیه و آله) نیز ممکن است مدتی در پس پرده جهل و عناد باقی بماند ولی، عاقبت آشکار و هویدا می‌گردد. لذا به اقتضای مصلحت دین، صبر و تحمل نمود تا باعث تفرقه مسلمانان نگردد. از طرفی نهال نو پای اسلام را با مساعدت‌های خویش آبیاری نمود و فرصت را از دشمن گرفت.

در پاسخ به عده‌ای که می‌گویند «اگر این شیوه، مصلحت اسلام و مسلمین بود و

1. الغارات؛ شبهای پیشاور، ص ۸۴۲؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۹۵

2. الغارات؛ شبهای پیشاور، ص ۸۴۳

صفحه

پیغمبر نیز ایشان را مطلع ساخته بود، چرا از همان ابتدا این تشخیص را نداد و یا در همان ابتدا بیعت نکرد؟» باید گفت: بدان جهت مدتی را صبر کرد و در عین حالی که دست به شمشیر نبرد، از بیعت اجتناب نمود تا در مناظرات و مجالس، به اثبات حق و حقوق اهل بیت و خاندان پیامبر بپردازد؛ تا حق و حقیقت بر همگان معلوم گردد، و دیگران نیز دریابند که بر حسب اجبار، به بیعت تن داده و رضایت قلبی ندارد.

روشن است اگر از ابتدا ایشان از روی اجبار و بدون روشنگری با خلیفه اول بیعت می کرد، الان دیگر راه دفاع از اهل بیت بسته بود و چه بسا شیعه ای وجود نداشت تا بدین شبهات پاسخ دهد.

امام علی (علیه السلام) در جای دیگری در پاسخ به خوارج که می گفتند: «علی وصی پیامبر بود اما نتوانست و وصایت را ضایع نمود!» فرمود: «این شما بودید که توصیه پیامبر را نادیده گرفتید و دیگران را بر وصی او، مقدم دانستید و زعامت و رهبری را از من دریغ داشتید. آیا نمی دانید که اوصیا و ظیفه ندارند مردم را به خود دعوت کنند، اما انبیا که خداوند آن ها را به رسالت بر می گزیند باید مردم را به سوی خود دعوت نمایند. لیکن چون «وصی» معرفی شده است نیازی به دعوت مردم به سوی خود ندارد و هر کس به خدا و رسولش ایمان آورده است، باید توصیه پیامبر را با جان و دل اطاعت کند.» ایشان ادامه دادند: «پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در باره من فرموده است: «یا علی أنت بمنزلة الكعبة تُؤتی ولا تأتي (1)؛ «یا علی! تو نسبت به من همچون کعبه هستی که مردم باید نزد آن روند، نه این که کعبه نزد آن ها رود.» حال اگر مردم حج را ترک کنند، این کار خدشه ای به جایگاه بیت الله الحرام نمی رساند، بلکه مردم به خاطر ترک زیارت خانه خدا، معصیت می کنند زیرا خدای تبارک و تعالی، خانه خود را به مردم معرفی نموده و تردیدی در آن نیست؛ لذا زیارتش بر کسانی که استطاعت دارند واجب شده است.»

۱. اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۶؛ تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۰۷؛ مناقب ابن مغزالی، ص ۱۰۶، ج ۱، ص ۱۴۹؛ المسترشد محمد بن جریر طبری، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۸؛ ینابیع المودة، ج ۲، ص ۸۵، کنوز الحقایق.

#### صفحه

پاسخ علی بن ابیطالب (ع) و عمر به سوالات شرعی و فقه مربوط به آن

پرسش: امام علی (علیه السلام) در مورد سوالات شرعی به عمر مراجعه می کرده یا عمر از امام سؤال می کرده است؟

پاسخ: در مورد امام علی (علیه السلام) فقط به ذکر یک حدیث از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) اکتفا می شود که فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها» و نیز «انا دار الحکمه و علی بابها». اگر جواب سؤال اول مثبت باشد، بدان معنا است که گنجینه علم و حکمت رسول الله (صلی الله علیه و آله) کامل نبوده که در و دروازه آن به عمر - خلیفه دوم - نیاز داشته و با مراجعه به او، پاسخ مسائل فقهی خود را از عمر می گرفته است. در این صورت باید نتیجه گرفت که عمر، محل رجوع خود پیغمبر نیز بوده است!!

اما در مورد عمر، به ذکر چند واقعه بسنده می شود، و نتیجه گیری درباره پاسخ این سؤال به خواننده واگذار می گردد.

1 ابن ابی الحدید آورده است: عبدالله بن مسعود از فقهای بزرگ مدینه بود و عمر اصرار داشت که وی همواره همراه او باشد تا در مواقع لزوم، پاسخگویی سؤالات علمی و فقهی که از عمر می پرسند، باشد.

2 اکابر علمای اهل سنت، نظیر: جلال الدین سیوطی در در المنثور، جارالله زمخشری در جلد اول تفسیر کشف، فاضل نیشابوری در جلد اول تفسیر غرایب، ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه، حمیدی در جمع بین الصحیحین و ذهبی در تلخیص مستدرک آورده اند:

روزی عمر، برای اصحاب خطبه ای خواند و اخطار نمود هر کس زنی بگیرد و مهر زنش بیشتر از چهارصد درهم باشد او را حد زده، زیادتی مهر را از او گرفته و به بیت المال مسلمین واریز می کنم. زنی از میان جمعیت برخاست و صدا زد: ای عمر! کلام تو اولی تر است یا کلام خدا؟ عمر در پاسخ گفت: البته کلام خدا. سپس زن گفت: مگر نه آن است که خداوند در قرآن مجید می فرماید { وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَأَنْتُمْ }<sup>۱</sup>

#### صفحه

۲۰۳

إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا»؛ { اگر خواستید زنی را رها کنید و زن دیگری به جای او اختیار کنید، و مال بسیاری مهر او کرده اید نباید چیزی از مهر او را باز گردانید (1) ». عمر از شنیدن پاسخ این زن، مات و مبهوت شد و گفت: «همه شما حتی زنانی که در حجله ها هستند از عمر فقیه تر و داناترید (2) ». عمر سپس به بالای منبر برگشت و حرف قبلی خود را لغو کرد.

3 حمیدی در جمع بین الصحیحین نقل می کند که در زمان خلافت عمر، پنج مرد را با زنی گرفته بودند، و ثابت شد که مرتکب زنا شده اند. بلافاصله عمر دستور داد آن ۵ نفر را سنگسار کنند. در این هنگام، علی (علیه السلام) وارد شد و به عمر گفت: هر چند همه این ها یک عمل را انجام داده اند اما حکم هر کدام متفاوت است و احکام یکسانی ندارند. امام علی (علیه السلام) دستور داد آن پنج نفر را آوردند، و حکم آن ها را چنین صادر کرد: اولی را

گردن زدند؛ دومی را سنگسار کردند؛ سومی را ۱۰۰ تازیانه؛ چهارمی را پنجاه تازیانه و بالاخره پنجمی را ۲۵ تازیانه زدند. عمر تعجب کرد، و دلیلش را پرسید. امام گفت: اولی کافری است که در ذمه اسلام بوده و با زن مسلمان زنا نموده است؛ دومی مردی زن دار بود؛ سومی مرد مجرد؛ چهارمی غلام بود و پنجمی مردی ابله و کم عقل بود.

4 امام احمد حنبل در مسند، حمیدی در جمع بین الصحیحین، بخاری در صحیح، خوارزمی و جمعی دیگر نقل می کنند: زن حامله ای را نزد عمر آوردند و پس از بازجویی، اقرار به زنا نمود، و خلیفه حکم سنگسار او را صادر کرد. امام علی (علیه السلام) گفت: حکم تو درباره این زن قابل اجرا است؛ اما تو بر طفلی که در رحم او است تسلطی نداری. پس عمر زن رها کرد تا برود.

5 امام احمد حنبل، امام احمد بن عبدالله شافعی و سلیمان و سلیمان بلخی حنفی و بسیاری دیگر نقل کرده اند: زن دیوانه ای را نزد عمر آوردند که متهم به زنا بود، و خود آن زن نیز اعتراف کرده بود. خلیفه دستور داد تا او را سنگسار نمایند. امیر المؤمنین (علیه السلام) (که در

1 نسا (۴): ۲۴

2 کتاب الاربعین، ص ۴۲۷؛ عین العبرة، ص ۱۶؛ سبیل السلام، ج ۳، ص ۱۴۹؛ شبهای پیشاور، ص ۸۵۲ «کلکم أفتة من عمر حثي المخدرات في الحال».

#### صفحه

۲۰۴

آن جا حاضر بود، خطاب به عمر گفت: از پیغمبر شنیدم که فرمود: قلم از سه گروه برداشته می شود: «خوابیده تا بیدار شود، دیوانه تا عاقل شود و بچه تا به سن تکلیف برسد».

6 امام احمد حنبل در مسند، حمیدی در جمع بین الصحیحین و بیهقی در جلد اول سنن و عده ای دیگر نقل می کنند: در زمان خلافت عمر، مردی نزد وی آمد و گفت: من جُنُب شده ام و آب نیافته ام تا غسل کنم. حکم چگونه است؟ عمر گفت: تا وقتی آب نیافتی نماز نخوان. هر گاه آب یافتی غسل کن و نماز بخوان. عمار یاسر که در آنجا حاضر بود به عمر گفت: یادت می آید که در یکی از سفرها بر حسب اتفاق به غسل احتیاج پیدا کردیم، چون آب نبود تو نماز نخواندی ولی من گمان کردم که تیمم بدل از غسل، آن است که تمام بدن خود را بر زمین بمالم. لذا خود را بر زمین غلطانده و نماز خواندم. چون خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیدیم حضرت تبسمی کرد و گفت: در تیمم همین قدر بس است که کف دو دست را با هم بر زمین زده و بعد هر دو کف دست را بر پیشانی بمالند. سپس کف دست چپ را بر پشت دست راست و کف دست راست را بر پشت دست چپ گذاشته و مسح نمایند. پس چگونه می گویی نماز نخواند؟ عمر چون پاسخی نداشت گفت: ای عمار از خدا بترس!

7 نور الدین مالکی در فصول المهمه آورده است که مردی را نزد خلیفه عمر آوردند و در حضور جمعی از او پرسیدند: چگونه دیشب را صبح کردی؟ او گفت: «صبح کردم در حالی که فتنه را دوست می دارم و از حق کراهت دارم، یهود و نصاری را تصدیق می کنم، چیزی را که ندیده ام به آن ایمان دارم و اقرار به چیزی دارم که خلق نشده است.» عمر دستور داد بروند علی (علیه السلام) را بیاورند. چون امیر المؤمنین (علیه السلام) آمد، قضیه را برای آن حضرت بازگو کردند. سپس امام فرمود: این مرد درست گفته است. چود مرادش از فتنه، اموال و اولاد است؛ زیرا در قرآن مجید آمده است { :أَمَّا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِئْتَةٌ (1). منظورش از حق همان مرگ است؛ چنانچه در سوره ق می فرماید { :وَجَاءَتْ سَكْرَةٌ الْمَوْتِ (2). منظورش از تصدیق یهود و نصاری تکذیب هر دوی آن ها

1 انفال (۸): ۲۸

2 ق (۵۰): ۱۹

صفحه

۲۰۵

می باشد؛ چون در قرآن آمده است { :وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارِي لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلِي شَيْءٌ؛ یهود می گفتند: نصاری بر حق نیستند، و نصاری می گفتند: یهود بر حق نیستند (1).» لذا منظور مرد از این جمله، تکذیب هر دو فرقه آن ها می باشد. مراد از «ایمان به چیزی که ندیده است» آن است که به خدای نادیدنی ایمان دارد و بالاخره منظور از «اقرار به چیزی که خلق نشده» قیامت است که هنوز به وجود نیامده است. سپس عمر گفت: «به خدا پناه می برم از هر معضلی که علی در او نباشد و اگر علی نبود عمر هلاک می شد (2).» همچنین در جای دیگری گفته بود: «مباد آن روزی که مشکلی برایم پیش آید، و علی (علیه السلام) در دسترس نباشد (3)»، یا خطاب به سایر صحابه پیامبر خدا می گفت: تا علی (علیه السلام) در مسجد است احدی حق ندارد زبان به فتوا بگشاید (4).»

و نظیر این وقایع در تاریخ زیاد نقل شده است (5).

1 بقره (۲): ۱۱۳

2 مسند زید بن علی، ص ۳۳۵؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، صص ۱۸۴، ۱۸۵ و ۱۸۷؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج 3، ص ۱۴۷؛ شبهای پیشاور، ص ۸۶ «أعوذ بالله من معضلة ليس لها أبو حسن... لو لا علي لهلك عمر.»

3 شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج ۱، ص ۱۸؛ عمر بن خطاب، ص ۳۷۱ «لا بقیت لمعضلة لیس لها أبو حسن.»

4 بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۴۱، شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج ۱، ص ۱۸؛ المناظرات في الامامه، ص ۴۴۵ «لا یفتین أحد فی المسجد و علی حاضر.»

5 در کتاب شبهای پیشاور، ص ۸۶۴، سی مورد از کتابهای اهل سنت نقل می کند که عمر بن الخطاب برای حل مسائل از امیرالمؤمنین سؤال کرده است.

صفحه

۲۰۶

چرا شیعه دست بسته نماز نمی خواند؟

پرسش: چرا شیعه دست بسته نماز نمی خواند؟

پاسخ:

1- چون شیعه آن را حرام و هیچیک از مذاهب اهل سنت آن را واجب ندانسته اند.

بعضی آن را مستحب و گروهی در نمازهای واجب آنرا مکروه شمرده اند و زمان پیامبر و خلیفه اول همه صحابه دست باز نماز می خوانده اند تا در زمان خلیفه دوم این بدعت گذاشته شد.

ابن رشد قرطبی اندلسی از علمای اهل سنت می گوید (1):

درباره دست روی دست گذاشتن در نماز میان علماء (اهل سنت) (اختلاف است، مالک ابن انس در نمازهای واجب مکروه و در نماز نافله آن را جائز شمرده و جمهور آن را مستحب دانسته اند. علت این اختلاف نظر روایات صحیحی است که به دست ما رسیده که نماز پیامبر را توصیف می کند و در آن نقل نشده که پیامبر دست راست روی دست چپ می گذاشته اند. از طرفی به مردم امر شده که دست روی دست گذاشته نماز بخوانند (دستور دهنده معلوم نیست).

عمده دلیل جمهور اهل سنت دو روایت است:

1- بخاری از سهل بن سعد نقل می کند که مردم مأمور شدند که (مردان) دست روی دست نماز بخوانند. ابو حازم می گوید این را (صحیح) (نمی دانم مگر این که امر کننده پیامبر باشد) (که معلوم نیست) (2).

2- روایت دوم هم مرسل است؛ زیرا اهل سنت روایت علقمه بن وائل از پدرش را مرسل می دانند و معتبر نمی شمارند (3).

1 [بداية المجتهد، جلد اول کتاب الصلاة فصل دوم، مسأله پنجم، ص ۱۳۶ - ۱۹۳

2 صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۵

طبق بعضی روایات منقول است که روزی چند نفر از اسرای مجوس بر عمر وارد شدند و جهت ادای احترام دست به سینه بودند. علت آن را پرسید. گفتند ما برای احترام به بزرگان چنین می کنیم. عمر پسندید و دستور داد در نماز برای خضوع بیشتر چنین کنند (1). ولذا ائمه اهل بیت آن را جائز ندانسته اند.

1 جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ۱۹؛ پاسخ به شبهات، طبسی.

#### معصومین و علم غیب

پرسش: علم غیب مخصوص پروردگار است. آیا کسان دیگری چون معصومین هم غیب می دانسته اند؟ موارد یا مصادیقی از آن را بیان نمایید.

پاسخ: در قرآن مجید آیاتی وجود دارد که صراحتاً علم غیب را مخصوص خداوند می داند. مثلاً در آیه شریفه ای از سوره انعام که در نماز غفیله نیز خوانده می شود، می فرماید: { وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْفُطُ مِنْ رَاقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ }؛ {کلید مخازن غیب نزد خداست و کسی جز او بر آن آگاهی ندارد (1)} «... علم غیبی که شیعیان برای انبیاء و اوصیاء قائلند شریک بودن در صفت خدایی نیست، بلکه قسمتی از وحی و الهام است که از جانب خداوند بر آن ها نازل شده است، و حقایق را بر آن ها کشف می نماید.

علم را به دو نوع ذاتی و عرضی تقسیم می کنند. علم ذاتی یا علم مطلق، منحصر بفرد و مخصوص ذات اقدس پروردگار است. در حیطه عقل بشر قابل تصور نیست و بشر از آن عاجز است. لذا آنچه که بشر می گوید اثبات اجمالی آن است. علم عرضی نیز خود به دو قسم دیگر تقسیم می شود: علم اکتسابی و علم لدنی. علم اکتسابی به واسطه مدرسه رفتن و آموزش دیدن به دست می آید، و به همان مقداری که زحمت می کشیم حاصل می گردد. علم لدنی علمی است که بدون تحصیل، از مبدأ فیاض افاضه می شود. خداوند در قرآن مجید می فرماید: { وَعَلَّمَناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا }؛ {از نزد خود به او علم لدنی آموختیم (2)} «بنابراین هیچ مسلمانی نمی تواند ادعا کند که علم به غیب، جزو ذات پیغمبر و امامان است. یعنی آن ها نیز همانند خداوند، ذاتاً عالم به علم غیب هستند.

1 انعام (۶): ۵۹

2 کهف (۱۸): ۶۵

بر حسب اعتقاد شیعیان، در مواقعی که مشیت و اراده الهی تعلق گیرد و مصلحت بداند، به هر یک از مخلوقات خویش علم و قدرت عطا می‌کند. این افاضه علم، گاهی به واسطه معلم و افراد بشر و گاهی بدون واسطه آن‌ها صورت می‌گیرد. نوع دوم افاضه علم، به علم لدنی و علم غیب تعبیر می‌شود و بدون مکتب رفتن و معلم دیدن حاصل می‌شود. خداوند در سوره جن صریحاً می‌فرماید: {عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبَهُ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ}؛ ...خداوند که عالم و دانای غیب است، احدی را بر غیب خویش آگاه نمی‌سازد، مگر کسانی که از رسولان برگزیده خویش را (1) «... این آیه صراحت کامل دارد که برگزیدگان و رسولان، مستثنای علم غیب هستند که خداوند به آن‌ها افاضه می‌کند. در سوره آل عمران نیز می‌فرماید: {وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمُّوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ}؛ {خدای متعال همه شما را از اسرار غیب آگاه نسازد، لکن وقتی که مشیت الهی بر پیغمبری تعلق گیرد او را برگزیند. پس شما به خدا و پیغمبرش بگروید که چون ایمان آورید و پرهیزگار شوید، اجر عظیمی خواهید یافت (2) «... این آیه نیز صراحت دارد که افراد برگزیده ای از جانب حق، به عنوان رسول انتخاب می‌شوند و به اذن و امر پروردگار، عالم به علم غیب می‌شوند. استثنایی که در این دو آیه وجود دارد بدین معنا است که علم غیب جزو ذات پروردگار است ولی کسانی نیز مستثنی شده اند.

در آیات دیگری از قرآن مجید، این موارد استثنا به صراحت مشخص شده است. در سوره آل عمران، حضرت عیسی به قوم خود بنی اسرائیل می‌فرماید: {وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ}؛ {به شما بگویم که در خانه هایتان چه می‌خورید و چه ذخیره دارید (3) «... در سوره کهف می‌فرماید: {قُلْ إِنَّمَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَلْمَاءُ الْهَكْمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ}؛ {ای رسول! به آن‌ها بگو: من نیز چون شما بشری هستم که به من وحی

1 جن (۷۲): ۲۶ .

2 آل عمران (۳): ۱۷۹ .

3 آل عمران (۳): ۴۹ .

صفحه

۲۱۰

می‌رسد، و جز این نیست که خدای شما خدای یکتا و واحدی است (1) «... آیا رسیدن وحی به پیامبران، چیزی جز افاضه علم حق تعالی به دریافت کنندگان وحی است؟ آیه دیگری از سوره کهف صراحت دارد که به پیغمبر، علم لدنی اموختیم: {وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا} (2) «... آموزش این علم، چیزی جز علم غیب نیست (در اینجا نیز پیغمبر مستثنی شده است). لذا چون این استثنائات محدود و مخصوص برگزیدگان حق تعالی است، هر کس دیگری چنین ادعایی کند، کذاب و بازیگر است. بنابراین با توجه به آیات مذکور، دریافت وحی و افاضه علم غیب به پیامبران و رسولان برگزیده خداوند اثبات می‌شود.

از آنجا که معصومین، برگزیدگان خداوند و خلفای منصوب و منصوص رسول الله (صلی الله علیه و آله) می‌باشند که خداوند به وسیله خود پیامبر، آن‌ها را برگزیده است، پس این افاضه را نیز می‌توان به آن‌ها تعمیم داد. به عبارت دیگر، شیعه اعتقاد دارد همان پرده و حجابی که در مقابل دیدگان عالمیان است، که نمی‌گذارد در این عالم به جز آنچه ظاهر و نمایان است را ببینند، در مقابل دیدگان انبیا و اوصیای آن‌ها نیز می‌باشد. به اقتضای زمان و مکان، همان خدای عالم الغیب که قادر به افاضه فیض می‌باشد، به هر مقدار و هر وقت که صلاح بداند و مقتضی باشد، پرده‌ها را از مقابل دیدگان آن‌ها برداشته تا پشت پرده را ببینند و از اسرار غیب خبر دهند. هر گاه هم که صلاح نباشد، پرده می‌افتد و بی‌خبر می‌مانند. به همین جهت است که ائمه در برخی موارد، اظهار بی‌اطلاعی کرده اند. عبارت «اگر از خود علم غیب می‌دانستم خوبی‌ها و خیرات خود را زیاد می‌کردم»، (3) بدین مفهوم است که مستقلاً از پیش خود خبری از غیب ندارم؛ مگر آن که پرده‌ها بالا رود، افاضه فیض گردد و حقایق مستور و پنهان بر او مکشوف گردد.

به عبارت دیگر، شیعه معتقد است که خلفای رسول الله(صلي الله عليه وآله) باید مانند خود آن حضرت، عالم به ظاهر و باطن امور باشند. بلکه در جمیع صفات - به غیر از مقام نبوت و

1 کهف (۱۸): ۱۱۰ .

2 کهف (۱۸): ۶۴ .

3 جواهر الکلام، ج ۱، 185 کفایة الاثر، ص ۳۰۰؛ جامع البیان، ج ۹، ص ۱۹۰؛ شبهای پیشاور، ص ۹۱۲ { لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْعَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ. }

صفحه

۲۱۱

رسالت و شرایط خاصه آن مثل نزول وحی و کتاب و احکام - باید مانند ایشان باشند. لازمه این اعتقاد، وجود خلیفه ای است که خود رسول الله(صلي الله عليه وآله) از طرف خداوند منصوب نماید، نه خلیفه ای که برگزیده جماعتی از مردم باشد - هر چند پیغمبر آن خلیفه انتخابی را نفی و حتی کسانی چون معاویه را لعن کرده باشد.

خلفای مورد نظر شیعه، دوازده نفرند که اولین آن ها امام المتقین(علي) علیه السلام (و سپس یازده فرزند بزرگوارش می باشند. ضروری است مجدداً یاد آوری شود: اظهار عجز و ناتوانی خلفای انتخابی جمعی از مردم، در برابر سوالات علمی و مطلق علم - چه رسد به علم غیب و آگاهی از اسرار و باطن امور - نشانه ای از برحق نبودن آن ها است.

دارا بودن علم غیب را - کنار رفتن پرده ها و مکشوف شدن حقایق مستور - برای نخستین امام و جانشین برحق پیامبر اثبات می کنیم و برای بقیه یازده امام بزرگوار، فقط به ذکر مصادیقی از علم الغیب خواهیم پرداخت.

حدیث مدینه که به حد تواتر رسیده است و بیش از ۲۰۰ نفر از علمای اهل سنت نقل کرده اند، یکی از دلایل ما است. اسامی ۵۰ نفر از آن ها در صفحات ۹۱۶ تا ۹۱۸ کتاب شبهای پیشاور آمده است. پیغمبر خدا(صلي الله عليه وآله) (این حدیث را در زمان ها و مکان های مختلف و به مناسبت های گوناگونی بیان کرده است: «من شهر علمم و علی دروازه آن است. پس هر کس می خواهد از آن بهره برد، باید به سوی در ورودی آن یعنی علی(علي) علیه السلام(بیاید)»(1)). اصل کامل حدیث را ابن مغزالی شافعی و بسیاری دیگر، از ابن عباس و جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده اند. در این حدیث آمده است: پیامبر(صلي الله عليه وآله) (بازوی علی(علي) علیه السلام) را گرفت و فرمود: «این مرد امیر و رئیس نیکوکاران و قاتل کافران است. یاور او یاری شود و خوار کننده او خوار گردد. سپس صدای خود را بلند کرد و گفت: من شهر علم ام و علی دروازه آن است، پس هر کس که می خواهد از آن بهره برد، باید به سوی در ورودی آن یعنی

1 [المستدرک، ج ۳، ۱۲۷؛ الموضوعات، ج ۱، ص ۳۵۱؛ الکامل، ج ۳، ص ۴۱۲؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۱] «أنا مدينة العلم و عليّ بابها ومن أراد العلم فليأت الباب»

صفحه

۲۱۲

علي(عليه السلام) (برود)»(1).



حدیث دیگری که تا حدودی به همان اندازه حدیث مدینه، به حد توأتر رسیده، حدیث دار الحکمه است که پیامبر فرمود: «من سراي حکمت و علي دروازه آن، هر کس می خواهد از آن بهره برد، باید به نزد علي برود (2)». چون در عربي، آوردن «ال» بر سر «علم» و «حکمت» نشانه عام بودن، جامعیت و کلیت آن است، پس علم و حکمت به طور عام و یا به عبارتی هر علم و حکمتی را شامل می شود. از آنجایی که پیغمبر، شهر علم و حکمت بوده است، علم جامع، شامل ظاهر و باطن امور، آشکار و مستور، مشهود و غیب و همه علوم خدادادی است. لذا علي(عليه السلام) نیز در ورودی و دروازه رسیدن به همه علوم است که در وجود پیامبر(صلي الله عليه وآله) (می باشد). بنابراین، علي(عليه السلام) عالم به ظاهر و باطن قرآن نیز بوده است. چنانچه حافظ ابونعیم در جلد اول حلیة الاولیا، محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب و سلیمان بلخی در ینابیع المودة از کاتب وحي عبدالله بن مسعود نقل کرده اند که گفت: «قرآن بر هفت حرف نازل شد و هر حرفی از آن ها دارای ظاهر و باطنی است. علم ظاهر و باطن قرآن نزد علي بن ابي طالب(عليه السلام) می باشد(3)».

ابو حامد غزالی در کتاب بیان علم لدنی نقل نموده است که علي(عليه السلام) فرمود: «رسول خدا(صلي الله عليه وآله) (زبان خود را در دهان من گذارد. پس از لعاب دهان آن حضرت برای من هزار باب از علم باز شد که از هر باب آن هزار باب دیگر باز می شود (4)». این مغزالی شافعی نیز از ابن عباس از پیامبر خدا(صلي الله عليه وآله) نقل می کند که فرمود: «چون شب معراج به مقام

1. مناقب خوارزمی، مناقب ابن مغزالی، تاریخ ابن عساکر، ینابیع المودة لذوی القربی، ج 1، ص 219؛ شبهای پیشاور، ص 921 «هذا أمير البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله فمد بها صوته ثم قال أنا مدينة الحكمة و علي بابها فمن أراد الحكمة فليأت الباب.»

2. نهج الايمان، ص 342؛ شبهای پیشاور، ص 920 «أنا دار الحكمة و علي بابها فمن أراد الحكمة فليأت الباب.»

3. فتح الملك العلي، ص 72؛ شبهای پیشاور، ص 923 «ان القرآن أنزل علي سبعة أحرف ما منها حرف إلا و له ظهر و بطن و ان علي ابن ابي طالب عنده علم الظاهر و الباطن.»

4. ینابیع المودة لذوی القربی، ج 1، ص 231؛ شرح الاخبار، ج 2، ص 308؛ شبهای پیشاور، ص 924.

«إن رسول الله(صلي الله عليه وآله) علمني ألف باب، كل باب منها يفتح ألف باب، فذلك ألف باب حتي علمت علم المنايا و البلايا و فصل الخطاب.»

صفحه

213

قرب رسیدم، خداوند با من حرف زد و نجوی نمود. پس هر چه را یاد گرفتم به علي(عليه السلام) نیز آموختم؛ لذا علي باب علم من است(1)».

از عایشه حدیث مفصلي منقول است که در آخر آن می گوید: «پیغمبر علي(عليه السلام) (را خواست و او را به سینه خود چسباند و عبا را به سر کشید. من سرم را نزدیک بردم و هر چه گوش دادم چیزی نفهمیدم. تا این که علي(عليه السلام) (سر برداشت و عرق از جبین مبارکش سرازیر شده بود. به علي(عليه السلام) (گفتم: یا علي! پیغمبر در این مدت طولانی به شما چه می گفت؟ ایشان پاسخ داد: به درستی که پیامبر خدا(صلي الله عليه وآله) (به من هزار باب علم آموخت که از هر باب آن، هزار باب دیگر گشوده می شود (2)». بنابراین، فرمایش امام علي(عليه السلام) (که به کرات از مردم خواسته است: «بپرسید قبل از این که دیگر مرا نیابید، که در سینه من علم فراوان است (3)» (دلالت بر وجود منبع عظیم علم رسول الله(صلي الله عليه وآله) (و نیز احاطه کامل ایشان به جمیع علوم است. به همین دلیل هیچ یک از صحابه، به این صراحت و یا حتی به کنایه، مردم را به پرسیدن از خود دعوت نکرده اند. همانطور که علمای اهل تسنن از صحابه نقل کرده اند از سعید بن المسیب نقل شده کسی غیر از علي(عليه السلام) (نگفت سلونی(4)...

از جمله راه هایی که از جانب پروردگار و به وسیله خاتم الانبیا(صلي الله عليه وآله) به علي بن ابي طالب(عليه السلام) افاضه فيض مي شده «جعفر جامعه (5)» بوده است که مورد تأييد علمای اهل سنت نیز مي باشد. جعفر جامعه، کتابي است مخصوص علي(عليه السلام) که در آن کتاب کليه

1. [ينابيع المودة لذوي القربى، ج 1، ص 245؛ شهباهي پيشاور، ص 924] «لما صرت بين يدي ربي كلمني و ناجاني فما علمت شيئاً إلا علمته علياً فهو باب علمي.»

2. شرح الاخبار، ج 2، ص 308؛ شهباهي پيشاور، ص 927 «قد علمني رسول الله ألف باب من العلم و من كل باب يفتح ألف باب.»

3. كشف اليقين، ص 56؛ ينابيع المودة لذوي القربى، ج 1، ص 224؛ شهباهي پيشاور، ص 927 «سلوني قبل أن تقفوني فإن بين الجوانح مني علماً جماً.»

4. اسد الغابه، ج 4، باب علي.

5. ابو حامد غزالي؛ ينابيع المودة 403؛ در المنظم محمد بن طلحه حلي.

صفحه

حوادث عالم تا انقراض آن به طريق رمز نوشته شده است و اولاد آن حضرت به آن کتاب حکم مي کنند. در سال دهم هجرت و پس از مراجعت از حجة الوداع، جبرئيل بر رسول الله(صلي الله عليه وآله) وارد شدو خبر وفات آن حضرت را به ایشان داد. آن حضرت دست هاي خود را به سوي پروردگار بلند کرد و گفت: خدايا به من وعده دادي و هرگز خلف وعده نمي کني. سپس به پيغمبر(صلي الله عليه وآله) دستور رسيد که علي(عليه السلام) را بردار و با او به بالاي کوه احد رفته و پشت به قبله بنشينيد. حيوانات صحرا را صدا کن تا جواب دهند. در ميان آن ها بز سرخ رنگ بزرگي را مي بيني که شاخ هاي او اندکي بالا آمده است. به علي دستور ده تا او را ذبح کند و پوست آن را از سمت گردن بکند و وارونه دباغي نمايد. آنگاه جبرئيل براي تو دوات و کاغذ و مرکب مي آورد که از جنس مرکب هاي زمين نمي باشد. پس از آن هر چه جبرئيل به تو مي گويد آن را به علي بگو تا بر آن پوست دباغي شده بنويسد. آن پوست براي هميشه باقي مانده، مندرس نشده و محفوظ خواهد ماند. هرگاه آن را بگشايند تازه خواهد بود. پيغمبر خدا(صلي الله عليه وآله) مطابق همان دستور، به بالاي کوه احد رفت و عمل کرد. جبرئيل نیز قلم و دوات و مرکب خدمت ایشان آورد. حضرت نیز به علي(عليه السلام) دستور داد و علي(عليه السلام) آماده انجام وظيفه شد. آنگاه جبرئيل از جانب رب جليل، کلیات و جزئیات وقایع مهم عالم را به پيغمبر گفت. پيغمبر هم به علي باز مي گفت و علي(عليه السلام) بر آن پوست مي نوشت. جبرئيل گفت و علي(عليه السلام) مي نوشت تا آن که پوست هاي باريک دست و پاي بز هم نوشته شد. در آن کتاب «هر چه بوده و هست و تا روز قيامت خواهد بود (1)» ثبت شد. تمام وقایع را، حتي اسامي اولاد و ذراري دوستان و دشمنان، و هر آنچه بر هر يك از آن ها تا روز قيامت وارد خواهد شد، نوشتند. آنگاه پيامبر خدا(صلي الله عليه وآله) (آن جلده و جفريه را به علي(عليه السلام) داد و جزو اسباب وراثت و ولايت و امامت قرار گرفت. هر امامي که از دنيا برود، آن را به امام بعد از خود به وراثت مي سپارد.

اکنون ممکن است اين سؤال مطرح شود که چگونه همه وقایع عالم در پوست بزي

1. [مکاتيب الرسول، ج 2، ص 67؛ بحار الانوار، ج 26، ص 27؛ شهباهي پيشاور، ص 929] «کلما کان و ما هو کائن إلي يوم القيامة.»

نوشته می شود؟ معلوم است که بزغاله عادی و معمولی نبوده و علی (علیه السلام) نیز آن را با رمز می نوشته است. درک و استخراج از این کتاب نیز فقط مخصوص ائمه اطهار می باشد. روزی همه فرزندان امیر المؤمنین (علیه السلام) جمع بودند آن کتاب را به فرزندش محمد حنیفه که بسیار عالم و دانا بود داد، ولی او نتوانست از آن چیزی درک نماید. بنابراین، هر چه ائمه اطهار از وقایع بعد از خود خبر می داده اند همگی از این کتاب بوده است.

شیوه دیگری که پیغمبر بر امیر المؤمنین (علیه السلام) (افاضه فیض می کرد، کتاب مهر شده ای است که جبرئیل برای آن حضرت آورده است. مورخ محقق، ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی در کتاب «اثبات الوصیه» نقل می کند: جبرئیل با فرشتگان مقرب، کتاب مسجلی را از جانب پروردگار برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آورد و عرض کرد به جز وصی شما بقیه افراد حاضر در مجلس، بیرون روند تا کتاب وصیت تقدیمتان گردد. پیغمبر هم از همه اطرافیان حاضر به جز علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) (خواست تا بیرون روند. سپس جبرئیل گفت: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) (خداوند به شما سلام می رساند و می فرماید: این عهدنامه ای است که با تو پیمان بستم و ملائک گواهی دادند. آنگاه آن کتاب را از جبرئیل گرفته و به علی (علیه السلام) داد. پس از قرائت آن کتاب فرمود: این عهد پروردگار من به سوی من است و امانت او است. پس به تحقیق پیام حق را رسانده و ادا نمودم. امیر المؤمنین (علیه السلام) (گفت: من هم به تبلیغ، نصیحت و راستی بر آنچه که گفتی شهادت می دهم. چشم، گوش، گوشت و خونم به آن گواهی می دهد. سپس رسول الله (صلی الله علیه و آله) (به امام علی (علیه السلام) (فرمود: این وصیت من از جانب پروردگار است. آن را از من بگیر و وفای به آن را قبول و ضمانت نما. علی (علیه السلام) (آن را قبول کرد و یاری بر آن را از خداوند سبحان خواست.

در آن کتاب، با امیر المؤمنین (علیه السلام) (شرط شده است که «دوستی با دوستان خدا، و دشمنی با دشمنان خدا و برائت و بیزاری از آن ها، بردباری و صبر بر ظلم و ستم و فرو نشاندن آتش غیظ و غضب وقتی که حق مسلم تو را از تو سلب و خمس تو را تصرف نمایند و حرمت تو را ننگه ندارند و محاسنت را با خون سرت رنگین کنند.» در پاسخ، امیر المؤمنین (علیه السلام) (گفت: قبول نمودم که اگر حرمت مرا شکستند، سنت را تعطیل، احکام کتاب را پاره، کعبه را خراب و محاسنم را از خون سرم خضاب کنند، صبر و تحمل و

بردباری پیشه کنم. آنگاه جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقرب را بر امیر المؤمنین شاهد و گواه گرفت. آنچه را به علی رسانده بود به فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) (نیز رساند و تمام وقایع را برای آن ها شرح داد. سپس آن وصیت نامه را با مهر طلایی که آتش ندیده بود، مهور گردانید و تحویل علی (علیه السلام) (داد.

اما برخی از وقایعی که معصومین از آینده خبر داده اند برای نمونه در زیر آورده می شود.

1. ابن ابی الحدید معتزلی در جلد اول شرح نهج البلاغه از رسول الله (صلی الله علیه و آله) (نقل می کند که به علی (علیه السلام) (فرمود: «به زودی بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ می کنی (1)». مورخین در تاریخ ثبت نموده اند که بعد از حدود سی سال، امام علی با ناکثین (اهل جمل، به اغوای طلحه و زبیر و به رهبری عایشه)، قاسطین (اتباع معاویه و عمرو عاص در واقعه صفین) و مارقین (خوارج نهروان) جنگید.

2. در شرح مواقف، ماجرای عهدنامه مامون خلیفه عباسی و امام هشتم را نوشته که پس از آن که مامون با زور و تهدید، امام رضا (علیه السلام) (را مجبور به قبول و لایتهدی خود نمود، عهدنامه ای نوشت و آن را برای امضا نزد امام رضا (علیه السلام) (بردند. امام شرحی بدین مضمون بر آن نوشت: «... به درستی که او مرا به ولایت عهدی و امارت بزرگ مسلمین منصوب کرد. اگر بعد از او زنده بمانم که جفر جامعه دلالت بر خلاف آن دارد (یعنی بعد از او زنده نخواهم بود (نمی دانم که تحولات روزگار نسبت به من و شما چگونه

خواهد بود (یعنی می دانم). حکم از آن خدا است که به حق بین افراد داوری خواهد کرد. او بهترین جدا کننده حق و باطل است (خیر الفاصلین).» سپس امام رضا(علیه السلام) عهدنامه را امضا نمود.

3. ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه آورده است: شخصی در مسجد از جا برخاست و از امیر المؤمنین(علیه السلام) پرسید: بگو ببینم که در هر طرف سر و صورت من چقدر مو وجود دارد؟ حضرت فرمود: پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) مرا خبر داده است که در پای هر

---

1. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 130؛ عوامل اللئالی، ج 4، ص 87؛ الغدیر، ج 10، ص 47؛ شبهای پیشاور، ص 911 «ستقاتل بعدی الناکثین والقاسطین و المارقین»

صفحه

217

موی سر تو، ملکی است که تو را لعنت می کند و در پای هر موی صورت تو شیطانی است که تو را می فریبد. در خانه تو گوساله ای است که پسر پیغمبر را خواهد کشت. سؤال کننده، انس نخعی بود که در آن هنگام فرزندش «سنان» کودکی بود که در خانه بازی می کرد و در سال 61 هجری قاتل حسین بن علی(علیه السلام) بود. برخی نیز گفته اند که سؤال کننده سعد بن ابیوقاص (1) بوده و پسرش عمر بوده که فرمانده لشکر کربلا شد و امام حسین(علیه السلام) را شهید کرد.

4. امام احمد حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه آورده اند: روزی امام علی(علیه السلام) در دوران خلافت ظاهری اش در مسجد کوفه نشسته بود و اصحاب، دور ایشان را گرفته بودند. شخصی گفت خالد بن ولید عویطه در وادی القریب از دنیا رفته است. حضرت فرمود: «او نمرده است و نخواهد مرد تا آن که سردار لشکر گمراهی و ضلالت شود و علمدار او حبیب عمار خواهد بود.» جوانی از میان جمعیت صدا زد یا علی! منم حبیب بن عمار، که از دوستان واقعی و صمیمی شما می باشم. حضرت فرمود: «دروغ نگفته و نخواهم گفت. زمانی را می بینم که خالد، سردار لشکر گمراهان است و تو علمدار او هستی. سپس امام اشاره به باب الفیل نموده و گفت: از این در وارد مسجد می شوی و پرده پرچم تو به در مسجد گیر کرده و پاره خواهد شد.» سال ها از این موضوع گذشت و در زمان خلافت یزید، عبیدالله زیاد والی کوفه شد. لشکر بزرگی را به جنگ و مقابله با امام حسین(علیه السلام) فرستاد. اکثر همان مردمی که آن روز در اطراف علی(علیه السلام) نشسته بودند و این خبر را شنیده بودند، در مسجد حاضر بودند که صدای هلهله و هیاهوی لشکریان بلند شد. خالد بن ولید عویطه، سردار لشکر گمراهی و ضلالت که عزم کربلا و جنگ با پسر پیغمبر را داشت، برای مانور و نمایش از باب الفیل وارد مسجد شد. به هنگام ورود علمدار او، که حبیب بن عمار بوده، پرده پرچم او به در مسجد گرفت و پاره شد. آنگاه منافقین به حقیقت علم و صداقت امیر المؤمنین(علیه السلام) پی بردند.

5. تمامی نهج البلاغه حکایت از اخباری مثل غلبه مغول ها، سلطنت چنگیزخان،

---

1. ممکن است هر دوی آن ها نیز در دو مجلس مختلف چنین سؤالی را پرسیده باشند.

صفحه

218

حالات خلفای جور و طرز رفتار با شیعیان را پیش بینی نموده که همه آن ها در صفحات 208 تا 211 جلد اول شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مفصلاً بیان شده است.

6. علي(عليه السلام) به اهل كوفه خبر داد كه به زودي معاويه بر آن ها چيره شده و آن ها را به سب و لعن امير المؤمنين وادار مي كند. پس از شهادت امام علي(عليه السلام)، معاويه بر كوفه مستولي شد و مردم را به سب و لعن امير المؤمنين(عليه السلام) و تبيري جستن از ايشان امر مي كرد. اين كار تا هشتاد سال ادامه داشت و حتي در خطبه هاي نماز و مناير، ايشان را سب کرده و لعنت مي فرستادند. تا اين كه در زمان خلافت عمر بن عبد العزيز، اين عمل قبيح ممنوع شد.

7. قبل از وقوع جنگ نهران كه با خوارج اتفاق افتاد، امام خبر قتل تزلمه، رئيس فرقه خوارج كه معروف به ذوالثديه بود را داد. ايشان فرمودند: كه در اين جنگ بيش از ده نفر نجات پيدا نمي كنند و بيش از ده نفر از مسلمانان كشته نمي شود. بعدها تمامي فرمايشات ايشان عيناً به وقوع پيوست.

8. ابن اثير در جلد چهارم اسد الغابه نقل نموده: زماني كه عبد الرحمن بن ملجم مرادي به حضور امام علي(عليه السلام) (رسيد در حضور اصحاب، زبان به مدح آن حضرت گشود و با زبان شعر گفت: خداوند تو را به امامت خلق برگزيده، و تو بري و خالص از عيب و نقصي، تو صاحب جود و سخايي و... جميع اصحاب از كثرت علاقه ابن ملجم به امام علي(عليه السلام) (و نيز از زبان شيواي او متعجب شده و انگشت حيرت به دهان گرفتند. ولي امام در پاسخ وي و با زبان شعر گفت: من تو را نصيحت مي كنم كه علناً و آشكارا از دوستان من باشي حال آن كه از دشمنان من باشي. من زندگاني تو را مي خواهم و تو مرگ و كشتن مرا مي خواهي. تو اي غدار ظاهر دوست، از قبيله مرادي هستي. عبد الرحمن گفت: مثل اين كه اسم مرا شنیده اي و از من خوشتان نمي آيد. امام گفت: نه، به وضوح و آشكارا مي بينم كه تو قاتل مني و محاسنم را به خون سرم خضاب خواهي كرد. ابن ملجم گفت: اگر چنين است پس دستور دهيد تا مرا به قتل برسانند. حصار نيز چنين تقاضايي را نمودند. امام در پاسخ گفت: دينم اجازه قصاص قبل از جنايت را به من نمي دهد.

9. فخر الدين طريحي نجفي در كتاب معروف «مجمع البحرين» كه بيش از سيصد

صفحه

۲۱۹

سال پيش تاليف شده است درباره لغت «كوكب» از امير المؤمنين(عليه السلام) (چنين نقل مي كند: «اين ستارگان كه در آسمانند، شهرهاي هستند مثل شهرهاي روي زمين(1)»).

10. نقل کرده اند: وقتي ريحانه رسول الله امام حسين(عليه السلام) (به دنيا آمد، مردم گروه گروه بر پيامبر خدا(صلي الله عليه وآله) وارد مي شدند و به آن حضرت تبريك مي گفتند. شخصي در ميان جمعيت به ايشان گفت: يا رسول الله! امروز از امام علي(عليه السلام) (امر عجيب ديديم. وقتي خواستيم براي تبريك خدمتتان برسيم، علي(عليه السلام) (ما را منع كرد و گفت: يكصد و بيست هزار فرشته از آسمان نازل شده اند و در حضور پيغمبر(صلي الله عليه وآله) (مي باشند. ما متعجب شديم كه علي(عليه السلام) (چگونه از شمار اين فرشتگان آگاه است. آيا شما به ايشان چيزي فرموده ايد؟ پيغمبر(صلي الله عليه وآله) (تبسمي نموده، از علي(عليه السلام) (پرسيد: چگونه تعداد فرشتگان را شمردني؟ حضرت فرمود: ملائكي كه بر شما وارد مي شدند و سلام مي كردند، هر كدام با زباني و لغتي با شما صحبت مي كردند. من آن لغت ها را شمردم و ديديم كه با يكصد و بيست هزار لغت با شما صحبت کرده اند، پس آمار فرشتگان را دريافتم. آنگاه حضرت رسول(صلي الله عليه وآله) (فرمود: «خداوند علم و حلم تو را زياد كند يا اباالحسن(2)»).

1. مجمع البحرين، ج ۴، ص ۵۹؛ مستدرک البحار، ج ۹، ص ۲۰؛ شهباهي پيشاور صص ۹۵۱ و «958 هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الأرض».

2. مناقب آل ابي طالب، ج ۱، ص ۳۳۱؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۷۱؛ شهباهي پيشاور، ص ۹۶۱ «زادك الله علماً و حلماً يا أبا الحسن.»

صفحه

سجده ي شيعيان بر مهر و تربت

پرسش: چرا شيعيان بر مهر و تربت سجده مي کنند؟

پاسخ: بخاري در صحيح از پيامبر(صلي الله عليه وآله) نقل مي کند: جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهْرًا؛ زمين سجدهگاه و مايه پاكيژگي براي من گرديده است(1).

سجده کردن يعني صورت روي زمين گذاردن، آن هم زمين پاک. لذا شيعيان به تاسي از پيغمبر خود که سجده بر زمين را واجب مي دانند، بر زمين سجده مي کنند.

به دليل آن که اغلب خانه ها، منازل و مساجد، مفروش مي باشد و دسترسي به زمين آسان نيست و از طرفي جمع کردن فرش ها در وقت نماز ممکن و مقدور نمي باشد، لذا شيعيان قطعاتي از زمين و خاک پاک را که مهر يا تربت ناميده مي شود با خود همراه دارند تا براي سجده کردن به زحمت نيفتند. بنا بر اين شيعيان همواره مهري را به نيت قطعه اي از زمين همراه دارند تا بتوانند مطابق دستور قرآن مجيد سجده نمايند. اين قطعه از زمين، آن طور که مغرضان بر ضد شيعيان تبليغ مي کنند به نيت بت نمي باشد.

اخباري از اهل بيت طهارت رسيده است که سجده بر تربت پاک حسين که به خاک کربلا معروف است، موجب فضيلت بيشتري و ثواب زيادتر مي شود. بديهي است که سجده بر تربت کربلا مستحب است و واجب نيست. در مورد اهميت خاک کربلا، جلال الدين سيوطي در خصائص الکبري از ام سلمه و نيز عايشه نقل مي کند: «ديدم حسين(عليه السلام) در آغوش جدش رسول الله(صلي الله عليه وآله) نشسته است و خاک سرخ رنگي در دست آن حضرت مي باشد. آن حضرت آن خاک را مي بوسد و مي گريد. ام سلمه پرسيد يا رسول الله! اين خاک چيست؟ ايشان فرمود: جبرئيل مرا خبر داده است که حسينم را در سرزمين عراق مي کشند. اين خاک را از آنجا براي من آورده است، و من بر مصايب حسينم گريه مي کنم. سپس تربت را به ام سلمه داد و فرمود: چون ديدي اين خاک به خون تبديل

. [کتاب الصلاة، ص ۹۱]

صفحه

۲۲۱

شد، پس بدان که حسينم را کشته اند. ام سلمه آن خاک را در شيشه اي نگاه داشت تا در ظهر روز عاشوراي سال ۶۱ هجري، آن خاک به خون تبديل شد و ام سلمه دريافت که حسين را به شهادت رسانده اند».

بر اين اساس، اعتقاد شيعيان که گرفته از نص قرآن و سنت پيامبر و توضيحات ائمه معصومين (عترت پيامبر و ثقل اصغر) است، سجده بر وجه الارض است، يعني خود زمين و هر چه مصداق زمين باشد، مانند سنگ بشرط آن که نظير طلا و نقره (و ساير فلزات و سنگهاي قيمتي) معدني نباشد و چيزهايي که از زمين مي رويد، (بشرط آن که خوراكي و پوشاكي نظير پنبه نباشد). لذا بهتر است سجده بر خاک کند و فرش و آسفالت (قير) و نظاير آن ها چون از مواد معدني است نمي توان بر آن سجده کرد.

سجده بر خاک کربلا (با حکمت هايي که ائمه فرموده اند) فضيلت بيشتري دارد، چون شهادت امام حسين نمونه کامل بندگي است و در کربلا سر به خاک بندگي نهاد

و در این راه خون او بر زمین ریخته شد. لذا سجده بر خاک کربلا نه تنها شرک نیست، بلکه توحید کامل است و سجده برای امام حسین نیست، سجده بر بهترین خاک است برای خدا. اگر سجده بر تربت امام حسین شرک باشد، سجده ملائکه بر خاک آدم هم شرک است. در حالی که خداوند هرگز دستور به شرک نمی دهد، بلکه به توحید کامل دستور می دهد. شیطان که ظرفیت توحید کامل را نداشت، سجده نکرد. لذا سجده ما، سجده بر خاک کاملترین خلیفه خدا در زمان خود و به امر خدا و برای خدا است.

شواهدی از فعل پیامبر و صحابه

مسلم در صحیح خود به سند صحیح از انس روایت کرده است که پیامبر(صلي الله عليه وآله) قطعاً حصیری داشت بنام خمره و بر آن نماز می خواند(1).

در سنن الکبری از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند: نماز ظهر را با پیامبر

---

. [صحیح مسلم ۱، ص ۱۰۱؛ مجمع الزوائد ۲، ص ۵۷]

صفحه

۲۲۲

می خواندم پس مشتی از سنگ ریزه و شن از زمین بر می داشتم، تا خنک شود و بر آن سجده می کردم(1).

در سنن بیهقی از صالح سبایی نقل می کند: پیامبر شخصی را در حال سجده کنار خود مشاهده فرمود که بر پیشانی خود دستاری بسته بود. پیامبر(صلي الله عليه وآله) عمامه را از پیشانی وی کنار زد(2).

در همان کتاب از عیاض بن عبدالله قرشی نقل می کند: پیامبر خدا مردی را در حال سجده دید که بر گوشه عمامه خود سجده می کند پس با دست اشاره کرد دستار خود را بردار و به پیشانی او اشاره فرمود.

نافع می گوید: عبدالله بن عمر بن الخطاب به هنگام سجده دستار خود را برمی داشت تا پیشانی خود را بر زمین بگذارد(3).

---

. 1 سنن الکبری ۲، ص ۴۳۹

. 2 سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵

. 3 سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵

صفحه

۲۲۳

اختلاف مذاهب چهارگانه با یکدیگر

پرسش: آیا مذهب چهارگانه با یکدیگر اختلاف دارند؟ آیا هیچ یک از نظرات آن ها با نص قرآن مخالف است؟

پاسخ: یکی از اعمال مسلم آن در باب طهارت، وضو و غسل با آب مطلق و پاک می باشد. خداوند در قرآن مجید می فرماید { إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ }؛ چون برای اقامه نماز برخاستید پس صورت و دست هایتان را تا مرفق بشویید (1) «این آب باید پاک باشد و اگر یافت نشد، باید تیمم نمود. در سوره نسا آمده است { فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ }؛ چون آب نیابید پس با خاک پاک تیمم کنید و به صورت و دست هایتان مسح بکشید (2) «از این دو آیه استنباط می شود که برای نماز خواندن راه حل دیگری وجود ندارد. این حکم مورد اتفاق شیعیان، مالکی ها و شافعی ها می باشد. امام اعظم ابوحنیفه که غالب فتوهایش بر اساس قیاس است، حکم می دهد که اگر در سفر آب نیافتید، عمل غسل و وضو را می توان با نیبذ (آب خرما) انجام داد. این مطلب در صحیح بخاری نیز تأیید شده به طوری که بخاری در صحیح خود فصلی را با عنوان «لا يجوز الوضوء بالنيبذ ولا المسكر» دارد. امام فخر رازی نیز در جلد سوم تفسیر مفاتیح الغیب خود در ذیل آیه تیمم می گوید: «شافعی وضو با آب خرما را جایز نمی داند حال آن که ابوحنیفه آن را در سفر جایز می داند (3) «برخی دلیل ابوحنیفه را حدیثی از ابو زید مولی عمر بن حریت نقل می کنند که ابن مسعود در لیلۃ الجن با رسول الله (صلي الله عليه وآله) بود و چون آب نداشتند حضرت فرمود: چون هم خرما و هم آب، پاک بوده است با همان آب خرمایی که داری می توانی

1 مائده (5): 6

2 سوره نسا (4): آیه 43.

3 شبهای پیشاور، ص 877 «قال الشافعي رحمه الله لا يجوز الوضوء به نيبيذ التمر و قال ابوحنيفه رحمه الله يجوز ذلك في السفر».

صفحه

۲۲۴

وضو بگیري.

این حدیث به چند دلیل باطل است. اولاً پیغمبر (صلي الله عليه وآله) در لیلۃ الجن تنها بوده و خود عبدالله بن مسعود گفته است: در لیلۃ الجن احدی با رسول الله (صلي الله عليه وآله) نبود. ثانیاً لیلۃ الجن در مکه و قبل از هجرت اتفاق افتاده و آیه تیمم در مدینه نازل شده است. بنابراین حتی در صورت درست بودن این حدیث، این آیه ناسخ آن می باشد. ثالثاً ذهبی در میزان الاعتدال این مرد را شناخته شده نمی داند و می گوید هیچ حدیث دیگری از او نقل نشده است.

در آیه دیگری از سوره مائده آمده است { وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ }؛ سر و پاهای خود را تا بر آمدگی پشت آن مسح کنید (1) «همین آیه نیز می فرماید { فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ }؛ صورت و دست های خود را بشویید (2) «به دلیل وجود «واو عطف» باید ترتیب به همان جوری که در قرآن مجید آمده است، باشد. بدین ترتیب باید اول صورت و بعد دست ها شسته شود. به همین دلیل، در دنباله آیه آمده است: ابتدا مسح سر و سپس مسح پشت پاها و جوب پیدا می کند. لکن اکثر علمای اهل سنت، فتوا به شستن تمام پا در وضو می دهند. جالب است که در مسافرت یا جایی که مشکل باشد، مسح بر جوراب یا کفش را مجاز می دانند که این عمل برخلاف دستور و فتوای اول می باشد. به دلیل آن که در آنجا می گویند: پاها را باید شست و مسح را بر آن جایز نمی دانند. به طریق اولی مسح بر کفش و جوراب نیز نباید کافی باشد. هیچ دلیل، حدیث، روایت و آیه ای وجود ندارد و معلوم نیست که چرا شستن سویی پا را به مسح جوراب و کفش تنزل داده اند؟

در حالی که آیه شریفه دلالت بر مسح دارد { وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ } امام فخر رازی بیان می کند که امام احمد حنبل، اسحق، سفیان ثوری و اوزاعی فتوای جایز بودن مسح بر عمامه و کلاه را داده اند!



1. ماده (۵): ۶

2. ماده (۵): ۶

صفحه

۲۲۵

بسیاری از فقهای اهل سنت، فرش های بافته شده از پشم، پنبه، ابریشم، چرم، آکرلیک، مشمع، موکت و کلا هر آنچه که روی زمین پهن شده باشد را جزو زمین می دانند و سجده بر آن را مجاز می دانند. در صورتی که اگر از کارشناسان، متخصصان و دانشمندان پرسیده شود که آیا این موارد جزو زمین هستند؟ پاسخ منفی خواهند داد.

از این قبیل اختلافات بین فرق چهارگانه اهل سنت، بسیار دیده می شود و اصلاً به یکدیگر نیز هیچ اعتراضی نمی کنند. در حالی که برخی از این فتاوی بر خلاف نص صریح قرآن می باشد.

صفحه

۲۲۶

نماز تراویح چیست؟

پرسش: نماز تراویح چیست و در کجا تشریح شده است؟

پاسخ: نوافل شبهای ماه مبارک رمضان مورد قبول فریقین است و پیامبر فقط آن را به صورت فرادی می خوانده و امیرالمؤمنین و ائمه اهل بیت همگی آن را مانند بقیه نمازهای مستحبی به صورت فرادی می خواندند.

- طبق نقل بخاری عمر بن الخطاب دستور به جماعت داد و از کرده خود خشنود بود و می گفت: «نعم البدعة هذه» «... این چه بدعت خوبی است؟ (1)»!

- قسطلانی آن را تشریح عمر می داند عمر آن را با تعبیر بدعت آورد؛ چون پیامبر برای مردم جماعت خواندن نماز تراویح را بیان نکرده و در زمان ابوبکر نبوده است (2).

عینی: عمر تعبیر «بدعت» آورد؛ چون پیامبر جماعت را برای این نماز تشریح نکرد و در زمان ابوبکر هم نبود (3).

قلقشندی: عمر اولین کسی است که جماعت رمضان را تشریح کرد و آن در سال ۱۴ هجری بود (4).

- بیهقی چهار روایت از قول امیرالمؤمنین نقل می کند و خودش سند همه را ضعیف می شمرد که در آن ها امیرالمؤمنین نماز تراویح را تأیید کرده اند.

- ائمه شیعه همگی نماز تراویح را بدعت و جماعت نماز مستحبی راحرام دانسته اند (5).

- عبدالله بن عمر بشدت از آن نهی می کرده است.

- در جواز به جماعت خواندن نوافل رمضان هیچ روایتی از پیامبر و اهل بیت پیامبر نرسیده است (6).

---

1. صحيح بخاري، ج ۱، ص ۳۴۲

2. ارشاد الساري ج ۴، ص ۶۵۶

3. عمدہ القاري، ج ۱۱، ص ۱۲۶

4. مآثر الانافة في معالم الخلافة، ج ۲، ص ۳۳۷

5. سرائر، ج ۳، ص ۶۳۹

6. پاسخ به برخي شبهات - طبسي.

---

صفحه

۲۲۷

---

آيا شيعه حق است با اين که در اقليت است؟

پرسش: آيا شيعه اي که در اقليت است و پیروان اندکي دارد، مي تواند بر حق باشد؟

پاسخ: آمارهاي فعلي دنيا نشان مي دهد که جمعيت دنيا بيش از ۶ ميليارد نفر است. کل مسلمانان (شامل شيعيان و مذاهب چهارگانه شافعي، حنبلي، مالکي و حنفي و نيز وهابيون) حدود 5/1 ميليارد و جمعيت شيعيان به تنهائي حدود ۳۵۰ ميليون نفر مي باشد. بيش از ۲ ميليارد از جمعيت ۶ ميلياردی جهان در چين و هندوستان زندگي مي کند که اکثريت قريب به اتفاق آنان بت پرست، گاو پرست و حتي شيطان پرست هستند.

اگر منطق سؤال فوق صحيح باشد بدان معنا است که مي توان آن را تعميم داده و پرسيد: «اگر اسلام و دين محمد(صلي الله عليه وآله) بر حق است، پس چرا مسلمين در اقليت هستند و اکثر مردم جهان آن را نپذيرفته اند؟»

در پاسخ به هر دو سؤال بايد گفت: هرگز اکثريت، نشانه حقانيت نمي باشد و تعداد پیروان و طرفداران یک عقیده، موجب شناخت حق و باطل نمي شود. زيرا در اين صورت هم شيعه، هم اسلام و هم توحيد و نبوت را نمي توان بر حق دانست؟

استناد به قرآن مجيد و بيان حديثي از امام الموحدين (عليه السلام) (پشتوانه اين استدلال است. قرآن مجيد در بسياري از موارد به تعريف و تمجيد اقليت ها و نکوهش اکثريت پرداخته است. براي مثال در سوره اعراف مي فرمايد { وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ }؛ { اکثر آنان را شاکر و سپاسگزار نخواهي يافت (1) ». در سوره انفال نيز مي فرمايد { إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ }؛ { به جز پرهيزگاران کسي اوليائي او نيست و البته اکثر آنان نمي دانند (2) ». در سوره سبأ نيز آمده است { وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ }؛ { و اندکي از بندگان من سپاسگزارند (3) ».

---

1. اعراف (۷): ۱۷

2 انفال (۸): ۳۴ .

3 سبأ (۳۴): ۳۶ .

صفحه

۲۲۸

بر اساس همین آیات است که امیر مؤمنان، در جریان جنگ جمل در پاسخ فردی که پرسید «چطور ممکن است این همه مخالفان تو که اکثریت را تشکیل می دهند بر باطل باشند؟» فرمود: «حق و باطل را با تعداد پیروان آن نمی توان شناخت. حق را بشناس، سپس اهل آن را خواهی شناخت. باطل را بشناس، آنگاه اهل آن را خواهی شناخت(1)».

از سویی دیگر، یکی از منابع فقه، اجماع است. اجماع، عبارت است از اتفاق نظر تمامی مسلمین جهان بر انجام امری. در این اصل، یک نکته مهم نهفته است که اقلیت خواص مسلمین، باید همراه و همگام با اکثریت باشند تا اجماع حاصل شود. در غیر این صورت اجماع حاصل نمی شود و اکثریت به وقوع می پیوندد. البته واضح است که تفاوت اکثریت و اجماع در همین است. لذا می توان استنباط نمود که در اینجا اقلیت، ممکن است بر حق باشد در حالی که اکثریت نظر دیگری دارند.

به همین جهت است که اکثریت، جزو منابع فقه به حساب نیامده و از اجماع به عنوان منابع فقه یاد شده است.

1 الانساب الاشراف، ص ۲۳۸ «إِنَّ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ لَا يَعْرِفَانُ بِأَقْدَارِ الرِّجَالِ. اعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ أَهْلَهُ، اعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفِ أَهْلَهُ.»

صفحه

۲۲۹

دلایل مؤمن بودن ابوطالب

پرسش: آیا ابوطالب مؤمن بوده است؟ به چه دلیل؟!

پاسخ:

1 اصبح ابن نباته که از روایت مورد وثوق اهل سنت است از امیرالمؤمنین نقل می کند:

به خدا قسم پدرم ابوطالب و جدم عبدالمطلب و هاشم و عبد مناف هرگز بت را عبادت نکردند.

2 خطبه عقد پیامبر و حضرت خدیجه را که حضرت ابوطالب انشاء کرد، حکایت بر اعتقاد به توحید و نبوت ابراهیم و اسماعیل دارد «الحمد لله الذي جعلنا من ذرية ابراهيم...»

3 سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده از موفق بن احمد خوارزمی از محمد بن کعب روایت کرده که ابوطالب به فرزندش علی(علیه السلام) دستور داد همواره پشتیبان و کمک و یاری دهنده «پیامبر» باش. در نتیجه، او لا اقرار به پیامبری پیامبر کرده است. ثانیاً به فرزندش دستور داده از پیامبر پشتیبانی کند.

4. جریان دفاع از پیامبر در شعب: اگر کسی به پیامبر ایمان نداشته باشد، این چنین تا پای جان از پیامبر دفاع می کند. مگر بقیه عموهای پیامبر چنین دفاعی از پیامبر داشتند؟! هیچ کس به اندازه ابوطالب از پیامبر دفاع نکرد.

5. به فرزندش جعفر طیار دستور داد به او ایمان بیاور، پشت سر پیامبر نماز بگزار. جعفر هم ایمان آورد و نماز گزارد و این اشعار را ابوطالب سرود که دلیل بر ایمان اوست:

إن علیاً و جعفرأ ثقتی \*\*\* عند ملم الزمان و النوب

لا تذلا و انصرا این عمکما \*\*\* أخی لأمی من بینهم و أبی

و الله لا أخذل النبی و لا \*\*\* یخذه من بنی ذو حسب

صفحه

۲۳۰

علی و جعفر مورد وثوق من هستند، در روزهای سخت و گرفتاری ها پشتیبان من هستند، و انگذارید پسر عم خود را یاری نمایید، پسر برادر پدر و مادری من، به خدا دست از یاری پیامبر بر نمی دارم، پیامبری که دارای حسب و نسب است.

در این اشعار: ۱. دوبار اقرار به پیامبری پیامبر نموده، 2. بهترین فرزندان را به پشتیبانی او واداشته، 3. اعلام پشتیبانی شدید از پیامبر نموده، 4. اقرار به توحید هم در قسم اوست به بت ها قسم نخورده است؛ دیوان ابوطالب پر از اشعار توحیدی است.

6. پیامبر بعد از وفات او گریه شدیدی کرد و به امیرالمؤمنین (علیه السلام) دستور داد او را چون بقیه مؤمنین کفن و دفن کنند و مدتی از خانه بیرون نمی آمد و برای او استغفار می کرد. اگر مشرک بود پیامبر با {إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ (1)} برای او استغفار می کرد؟(2)!

7. برای دفاع از پیامبر ایمان خود را ظاهر نکرد تا بتواند در میان مشرکین از پیامبر دفاع کند و لذا تا وفات کرد خداوند به پیامبر دستور داد که از مکه خارج شو که دیگر ابی طالب نیست که از تو دفاع کند و او هجرت کرد.

1. نساء (۴): ۱۱۶

2. طبقات محمد ابن سعد، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، الاسلام فی العم و آباء، محمد بن سید رسول برزنجی، خواص الامه، سبط ابن جوزی، تاریخ دمشق - ابن عساکر.

صفحه

۲۳۱

دلایل علاقمندی و شیفتگی مردم به علی(ع)

پرسش: چرا مردم شیفته و دلباخته علی ابن ابی طالب(علیه السلام) هستند؟

پاسخ: این هجر از علمای اهل سنت چهل حدیث در فضائل امیرالمؤمنین انتخاب کرده و در کتاب «صواعق محرقة» نقل کرده. در حدیث ۱۷ به نقل از پیامبر روایت شده: هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته، هر که مرا دوست دارد خدا را دوست دارد، کسی که علی را دشمن بدارد با من دشمنی کرده و هر که با من دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است.

او در حدیث ۸ می گوید: مرا به جز مؤمنین دوست ندارند و به جز منافقین با من دشمن نیستند.

در حدیث نهم که حدیث مدینه است، پیامبر فرمود: من شهر علمم و علی درب آن شهر، هر کس بخواهد به آن وارد شود باید به جانب در رود. این احادیث به خاطر فضایی است که خداوند به امیرالمؤمنین عطا فرموده است. فضایل و کمالات امیرالمؤمنین نه تنها به شهادت پیامبر در هیچ یک از صحابه وجود نداشته، بلکه به شهادت دوست و دشمن در بزرگان عالم بی نظیر بوده است و البته انسان ها فطرتاً شیفته کمالات هستند.

انسان ها فطرتاً عدالت را دوست دارند هر چند در عمل تحمل آن را کمتر دارند، ولی به عدالت گستران عشق میورزند.

امیرالمؤمنین شخصیتی است که دشمن بزرگ آن حضرت یعنی معاویه در مقابل کمالات آن حضرت سر خضوع فرود آورده و بعد از شهادت ایشان گفته است: «مادر دهر عقیم است که فرزندی چون فرزند ابوطالب بزاید.»

- از نظر علم: امیرالمؤمنین باب علم پیامبر است و عالم به ظاهر و باطن اولین و آخرین است و دشمنان همه اقرار کرده اند.

- از نظر شجاعت: حرف اول در جبهه های جهاد می زده و پیامبر به فرمان الهی فرماندهی را به امیرالمؤمنین می سپرده است.

صفحه

۲۳۲

- از نظر ایثار: در لیلۃ المبیت در شب هجرت به جای پیامبر خوابید و جان خود را سپر بلائی جان پیامبر قرار داد.

- از نظر صبر: هنگامی که به خانه اش حمله شد، به خاطر حفظ اسلام در عین قدرت صبر پیشه کرد و شمشیر نکشید.

- از نظر کمک به فقرا: آیات زیادی چون آیه اطعام و ولایت و... در شأن ایشان نازل شد.

- از نظر تقوی: هرگز سیاست بازی را بر اصول ترجیح نداد و هرگز از اصول عدول نکرد.

- از نظر خلوص: خالصاً لوجه الله... اطعام می کرد { إِنَّمَا تُطْعَمُكُمْ لُوجْهِ اللَّهِ } آیه ۹ دهر).

جهاد می کرد، از حق خود می گذشت، خلافت می کرد، هدفش فقط جلب رضایت خدا بود (بقره ۲۰۷ و ۲۶۵).

- از نظر زهد: هرگز یک وعده غذایی کامل با یک خورشت آن هم نمک نخورد! و دنیا را سه طلاقه کرد.

- ... و در هر کمالی هیچ مانندی نداشت که با او مقایسه شود.

بنابر این چنانچه فضایل امیرالمؤمنین حتی بدون ذکر نام برای هر انسانی گفته شود، شیفته آن حضرت می شود.

علاوه بر کمالاتی نظیر شجاعت، علم، فصاحت و سایر خصلت های حمیده ای که پروردگار عالم به امام علیه السلام (عنایت فرموده است، و هر کدام به تنهایی می تواند دلیلی بر محبوبیت آن بزرگوار باشد؛ پاسخ این سؤال نیازمند مقدمه مختصری است که در زیر بدان اشاره می شود:

اکثر مردم در این دنیا چنین می پندارند که: حق آن ها ضایع گشته و آنچه بهره آن ها بوده است، دیگران غصب نموده اند.

اکثر کسانی که استحقاق مقام و منصبی را دارند، از آنچه که شایسته آن ها است محرومند.

صفحه

۲۳۳

چه بسا عالمانی که از متاع دنیا بهره ای نبرده، و در کنار خود جاهلی را می بینند که از تمام امکانات زندگی بهره مند است.

چه بسیارند شجاعانی که در میدان های نبرد، دلاوری هایی از خود نشان داده و جان فشانی ها نموده اند؛ ولی در میدان زندگی از امکانات اولیه زندگی بی بهره و محرومند. در حالی که افراد بزدل و ترسو را که از سایه آن شجاعان، در هر اسند، می بیند که مالک بخش عظیمی از دنیا گشته و مال و منال بسیار فراهم آورده اند.

چه بسا افراد عاقل و با کیاست و مدبر که روزگار را به سختی می گذرانند، در حالی که ابلهانی را می توان دید که گویی زر و سیم از آسمان و زمین بر ایشان می بارد.

چه بسیار افراد مؤمنی که از روی اخلاص، در راه بندگی حق گام نهاده و عمر خویش را صرف طاعت و عبادت حق تعالی نموده اند؛ ولی محرومیت ها و تنگناهای زندگی از هر سو آن ها را احاطه نموده است. حال آن که افراد لا ابالی را می بینند که از زندگی مرفهی برخوردارند.

چه بسیارند افرادی که به خاطر نبوغ، کیاست و تدبیر خویش استحقاق نعمت ها و مزایای زندگی را دارند، ولی به دیگران، یعنی کسانی که از خصایل ذاتی محرومند، محتاج گشته و مجبور به خضوع و خشوع در برابر آن ها می گردند.

از این افراد که بگذریم در میان صاحبان حرفه و فن به همین منوال است.

آنان که از همه ماهرتر و کارآیی بیشتری دارند، نوعاً با مشقت و سختی های بسیار روبرو بوده و زندگی را به سختی می گذرانند، در حالی که افرادی که شاگرد آن ها نیز نمی توانند باشند، بازارشان گرم و روزگارشان به سامان است.

علاوه بر این ها چون توده مردم، ناز و نعمت اهل دنیا و زرق و برق زندگی آن ها را از یک طرف، و محرومیت و بیچارگی خویش را از طرف دیگر مشاهده می کنند، عموماً نسبت به دنیا دچار کینه و بغضند، و چنین احساس می کنند که حق آن ها ضایع گشته و ثمره کار و کوشش آن ها در سفره اغنیا و ثروتمندان گرد آمده است.

پس از بیان این مقدمه باید دانست که علی علیه السلام، نه فقط ذی حقی بود که از حقتش محروم گشت، بلکه پیشوای محرومین و سید و بزرگ کسانی است که حقتشان ضایع گشته

صفحه

۲۳۴

است. بدیهی است افرادی که احساس می‌کنند حق‌شان پایمال گشته و متحمل ذلت و خواری شده‌اند، هوادار یکدیگر بوده و به دلیل مصیبتی که به آن‌ها رسیده و ظلمی که بر آن‌ها رفته است، درد مشترکی را احساس می‌کنند و بر علیه کسانی که حقوق آن‌ها را پایمال کرده‌اند، یک دست و یک صدا شوند.

حال باید گفت: وقتی این محرومین که جملگی در یک سطح قرار دارند، نسبت به هم این چنین همدلی داشته و هر کدام غم دیگری را غم خود می‌دانند، نسبت به بزرگ‌مردی و الا مقام که تمام فضایل عالی انسانی را دارا بوده، و مراتب والای شرافت و کرامت را از آن خود ساخته است، و با وجود همه این خصوصیات، آن چنان مظلوم واقع گشته که او را مظلوم عالم می‌دانند، چه احساس و قضاوتی باید داشته باشند؟!

علی(علیه السلام) مردی بود که دنیا تلخی‌های بسیاری به او چشاند. مصیبت از پی مصیبت و اندوه پس از اندوه به ایشان روی آورد و در طول زندگی خویش، هم از بیگانه و هم از آشنا، نامردمی‌ها دیده است. کسانی که اصلاً قابل قیاس با وی نبوده‌اند را بر خود مسلط دیده و بر علی(علیه السلام)، فرزندان و عشیره اش حکومت نموده و مسلط شدند.

حتی کسانی که خود، پای بند دین و مذهب نبوده‌اند او را سب نموده و کافر و بی‌نماز می‌خواندند. سرانجام نیز این انسان بزرگوار و شریف را در محراب عبادت به شهادت رساندند. پس از او فرزندانش یکی یکی به تیغ ستم کشته شده و حریم او به اسارت رفته، نوادگان و عموزادگانش از هر سوی تحت تعقیب قرار گرفتند و در هر کجا که به چنگ افتادند: قتل، حبس، شکنجه و آزار در انتظارشان بود. با این که فضل و زهد، عبادت وجود، شهامت و بزرگواری و انتفاع خلق از او و فرزندان بر احدی - حتی دشمنانش - پوشیده نیست.

آیا می‌شود بشریت خود را به چنین شخصی وابسته نداند؟ آیا می‌شود دلها واله و شیدای او نبوده و در راه عشق و محبت او، از همه چیز خویش نگذرد؟ آیا انسان‌ها می‌توانند خود را یار و یاور این مظلوم ندانسته و به خاطر ظلم و ستمی که بر او رفته است، خشمگین نباشند؟ این معنا ریشه در جان انسان‌ها دارد و یک امر کاملاً فطری و طبیعی است.

صفحه

۲۳۵

حال فرض کنید: اگر جمعی کنار دریا ایستاده باشند و فردی که به شنا وارد نیست، در آب افتد و طعمه امواج دریا شود، تمام کسانی که ناظر این صحنه هستند، حد اقل بر او دل می‌سوزانند و بعضی هم برای نجات آن غریق، خود را به آب می‌افکنند و خود را با خطر هم آغوش می‌سازند. حال آن که در آن لحظه چشم داشت و توقع مزد و پاداش دنیوی و یا حتی اجر و ثواب اخروی را هم ندارند. چه بسا که برخی از آن‌ها در اعتقاد به خدا و قیامت سست باشند و یا حتی اعتقاد نداشته باشند؛ ولی همان رحم و عطف ذاتی که انسان‌ها نسبت به هم دارند، آن‌ها را به این کار وا می‌دارد.

همین طور است اگر حاکمی ستمگر بر مردم شهری مسلط شود و آن‌ها را به انواع عقوبت‌ها معذب سازد، نوعی همدلی و همبستگی بین آن مردم پیدا می‌شود و همگی برای رفع ظلم و ستم متحد می‌شوند، و غم دیگران را غم خود می‌پندارند. حال اگر فردی شریف و جلیل‌القدر، که نزد همه آن‌ها محترم است بیش از دیگران مورد ظلم و آزار حاکم قرار گیرد، اموال و دارایی اش به یغما رود، همسر عقیفه اش مورد ضرب و شتم قرار گیرد، فرزندان و بستگانش به قتل رسیده و تحت تعقیب باشند، اینان بیشتر دور او را گرفته و هر چه ظلم و ستم بر او بیشتر شود گرایش مردم نسبت به او بیشتر خواهد شد؛ زیرا فطرت انسان‌ها این امر را ایجاب می‌کند و علی(علیه السلام) (مصدق چنین فرد محبوبی است(1)).

دوستی علی، ملاک پاک‌نطفه

ابوبکر می‌گوید: پیامبر را در خیمه با علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام) (دیدم، فرمود: ای جماعت مسلمانان، من در صلح و مسالمت با کسی هستم که با اهل خیمه در صلح باشد و با کسی که با آن‌ها در جنگ باشد در جنگم. دوست دارم کسی را که آن‌ها را دوست داشته باشد. دوست نمی‌دارم آن‌ها را مگر حلال زاده و دشمنی نمی‌کند با آنان

---

1 این مطالب از شرح خطبه ۱۹۳ نهج البلاغه ابن ابی الحدید گرفته شده است.

صفحه

۲۳۶

---

مگر حرامزاده(1).

احمد بن حنبل و شافعی از مالک بن انس نقل می کنند: ما اولاد حرامزاده را از راه بغض علی می شناسیم(2).

---

1 الریاض النضر، حافظ محب الدین طبری، ج ۲ ص ۱۸۹؛ الغدیر ۴ ص ۳۲۳

2 اسنی المطالب ص ۸؛ نهایی ابن الاثیر، ج ۱ ص ۱۱۸؛ الغدیر ۴ ص ۳۲۲

صفحه

۲۳۷

---

گفتن حی علی خیر العمل در اذان

پرسش: آیا «حَيَّ عَلَي خَيْرِ الْعَمَلِ» جزو اذان بوده و یا کسی از صحابه و تابعین این جمله را در اذان آورده است؟

پاسخ:

ابن حزم در کتاب «المحلی»، طبق روایت صحیح از عبدالله ابن عمر و ابو امامة بن سهل بن حنیف نقل می کند (حتی پس از حذف این جمله از اذان) اینان این جمله را در اذان خود می آورده اند(1).

- حسن بن یحیی بن الجعد و زید بن ارقم و شافعی در یکی از دو قول خود این جمله را ذکر کرده اند(2).

- بیهقی روایتی از امام علی بن الحسین نقل می کند که ایشان این جمله را می آورده و فرموده جزء اذان است(3).

- بیهقی در سنن الکبری به روایت صحیح از عبدالله بن عمر نقل کرده که او این جمله را در اذان می آورده است(4).

- تنویب که جایگزین «حَيَّ عَلَي خَيْرِ الْعَمَلِ» شده در یک خواب نقل شده است(5).

شوکانی در نیل الاوطار می گوید که شافعی از یکی از دو قولش گفته که حذف آن بدعت است.

و در کتاب «بحر» گفته این (جایگزینی) را عمر ایجاد کرده و فرزندش عبدالله بن عمر

---



1. المحلي، ج ۳، ص ۱۶۰ .

2. نيل الاوطار، ج ۲، ص ۳۹، ط دار الجيل بيروت.

3. السنن الكبرى، ج ۱، ص ۶۲۴ .

4. نيل الاوطار، ج ۲، ص ۳۹ .

5. همان مأخذ.

---

صفحه

۲۳۸

گفته بدعت است (1).

شوکانی از علمای اهل سنت در کتاب مذکور می گوید هنگامی که حضرت علی (علیه السلام) تئویب در اذان «الصلاة خیر من النوم» را شنید فرمود «چیزی که جزو اذان نیست به آن اضافه نکنید».

---

1. نيل الاوطار، ج ۲، ص ۳۸ .

---

صفحه

۲۳۹

گفتن أشهد أن علياً وليّ الله در اذان

پرسش: آیا «أشهد أن علياً وليّ الله» جزء اذان است؟

پاسخ: خیر، شیعه آن را جزو اذان نمی داند و هر کس آن را به قصد اجزای اذان بخواند از نظر علمای شیعه بدعت و تشریح است و فقط آن را به عنوان ذکر مستحب دانسته اند (1).

---

1. شبهای پیشاور، ۸۲۳ .

---

صفحه

۲۴۰

گفتن الصلاة خیر من النوم در اذان صبح

پرسش: آیا عبارت «الصلاة خیر من النوم» جزء اذان بوده یا بعد از آن به آن اضافه شده است؟

پاسخ:

- 1 در نیل الاوطار به روایت صحیح محمد بن اسحاق نقل می کند که در اذان نبوده است(1).
- 2 از سعید بن مسیب در همین منبع نقل می کند، این کلمه در صلاة فجر اضافه شده است.
- 3 مالک در «موطأ» تصریح می کند که این عبارت به امر عمر بن الخطاب به اذان صبح اضافه شده است. او می گوید مؤذن نزد عمر آمد تا داخل شدن وقت نماز صبح را به او خبر دهد. ولی او را خفته یافت، لذا فریاد بر آورد: الصلاة خیر من النوم، نماز از خوابیدن بهتر است، عمر دستور داد تا این جمله را در اذان صبح قرار دهند(2).
- 4 شافعی آنرا مکروه و بدعت می داند و شوکانی می گوید: اگر جزو اذان بود حضرت علی(علیه السلام) و عبدالله بن عمر و طاووس به آن اعتراض نمی کردند(3).
- 5 ابن جریح از عمر بن حفص نقل می کند که سعد نخستین کسی بود که در خلافت عمر این جمله را در اذان گفت(4).
- 6 ابن جزم می گوید: ما این جمله را نمی گوئیم چون در زمان رسول الله(صلي الله عليه وآله) نبوده است(5).

---

1 نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۷ .

2 الموطأ مالک، ج ۱، ص ۷۳ .

3 نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۸ .

4 مصنف عبد الرزاق ج ۱، ص ۴۷۴ .

5 المحلي، ج ۳، ص ۱۶۰ .

---

صفحه

۲۴۱

منابع

- 1- احاديث ام المؤمنين عايشة، السيد مرتضي العسكري.
- 2- احياء العلوم الدين، ابو حامد محمد بن محمد الغزالي (ف ٥٠٥ ق.)، صحح باشراف عبد العزيز عز الدين السيروان، دار القلم، بيروت.
- 3- اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي)، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠ ق.)، صححه وعلق عليه وقدم له حسن المصطفوي، انتشارات دانشگاه مشهد، ١٣٤٨ ش.
- 4- اصول الكافي: محمد بن يعقوب كليني، دفتر نشر فرهنگ اهل البيت و نظم السلطنة، ١٣١١.
- 5- اضواء الصحيحين، شيخ محمد صادق. النجفي، موسسه المعارف الاسلاميه، قم.
- 6- افحام الاعداء والخصوم، سيد ناصر حسين موسوي هندي، مكتبة النينوي الحديثه.
- 7- الاستيعاب في معرفة الاصحاب، ابن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي، مصطفى محمد، مصر ١٣٨٥ و ط كليات الازهرية، ١٣٩٦.
- 8- الامالي، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (ف ٤٦٠ ق.)، قدم له السيد محمد صادق. بحر العلوم، المطبعة الحيدرية، النجف.
- 9- الامالي، ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه قمي (الصدوق.) (ف ٣٨١ ق.)، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٠ ق.
- 10- الامالي، ابو عبدالله محمد بن النعمان البغدادي (المفيد) (ف ٤١٣ ق.)، منشورات جماعة المدرسين قم، ١٤٠٣ ق.
- 11- الامام علي بن ابي طالب(عليه السلام)، عبد الفتاح عبد المقصود، بيروت، منشورات مكتبة العرفان، ترجمه فارسي :

- سيد محمد مهدي جعفري، تهران شركة سهامی انتشار، ١٣٥١ ش.
- 12- الامامة والسياسة، ابو محمد عبدالله بن مسلم ابن قتيبة، تحقيق محمد الزيني، مؤسسة الحلبي و شركاه، ط دار المعرفة، بيروت.
- 13- الامامة والتبصره، ابن بابويه قمي.
- 14- البداية والنهاية: ابو الفدا ابن كثير الدمشقي، مكتبة المعارف، بيروت ١٩٩٦ م.
- 15- البرهان في تفسير القرآن، السيد هاشم بن سليمان الحسيني البحراني (ف ١١٠٧ ق.)، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، قم.

- 16- التاريخ الكبير، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل البخاري، دار الفكر، بيروت، لبنان، ١٤٠٧ ق.
- 17- التحفة السنية، سيد عبدالله جزائري.
- 18- الجامع الصغير في احاديث البشير النذير، جلال الدين عبد الرحمن، بن ابي بكر السيوطي (ف ٩١١ ق)، الطبعة الاولى، دار الفكر، بيروت، ١٤٠١ ق.
- 19- الحدائق الناضرة، المحقق البحراني.
- 20- الخصال، شيخ صدوق، انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزة علميه، ١٤٠٣ ق، قم، ايران.
- 21- الخلاف، الشيخ الطوسي.
- 22- الدر المنثور في التفسير بالمأثور، عبد الرحمن بن ابي بكر السيوطي، المكتبة الاسلامي و الجعفري و غير هما، تهران.
- 23- الدرجات الرفيعة، السيد علي ابن معصومخان، انتشارات بصيرتي، ١٣٩٧ ق، قم، ايران.
- 24- السنن الكبرى: ابوبكر احمد بن حسين بيهقي، حيدر آباد دكن ١٣٥٢.
- 25- السيدة فاطمه الزهراء، البيروني.
- 26- السيرة النبويه، واخبار الخلفاء ابو حاتم محمد بن حبان ابن احمد البستي التميمي (ت ٣٥٤ ق)، صححه وعلق عليه السيد عزيز بك و جماعة من العلماء، الطبعة الاولى، مؤسسه الكتب الثقافيه، بيروت، ١٤٠٧ ق.
- 27- الشيعة في احاديث الفريقين، ص ١٢٨ به نقل از مناقب، ص ٢٢٦.
- 28- الصحيح من السيرة النبي الاعظم، جعفر مرتضي العاملي، مؤسسه نشر اسلامي، قم، ١٤٠٠ ق.
- 29- الصراة المستقيم الي مستحقي التقديم، بياضي عاملي (٨٧٧ ق)، تهران، المكتبة المرتضوية، ١٣٨٤ ق.
- 30- الصوارم المهركة، الشهيد نورالله التستري.
- 31- الصواعق المحرقة في الرد علي اهل البدع والزندقة، احمد بن محمد بن حجر الهيتمي (ف ٩٧٤ ق)،

- تخريج عبد الوهاب بن اللطيف، الطبعة الثانية، مكتبة القاهرة، ١٣٨٥ ق.
- 32- العمدة، ابن بطريق، انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين، ١٤٠٧ ق، قم، ايران.
- 33- الغارات، ابو اسحاق. ابراهيم بن محمد الكوفي المعروف بابن هلال الثقفي (ت ٢٨٣ ق)، حققه وعلق عليه السيد عبد الزهراء الحسيني الخطيب، الطبعة الاولى، دار الاضواء، بيروت 1407 ق.
- 34- الغدير في الكتاب والسنة، والادب العلامة الاميني، مكتبة الامام أمير المؤمنين.
- 35- الفايق في غريب الحديث، جارالله زمخشري، دار الكتب العلمية، بيروت.

36- الفصول المهمة: في معرفة الائمة ابن صباغ المالكي، (ت ٨٥٥) حققه سامي القرمزي، دار الحديث، ١٤٢٢.

37- القصائد والعلويات، ابن ابي الحديد، جاب الاعلمي، بيروت.

38- الكافئه، شيخ مفيد، دار المفيد. بيروت، لبنان.

39- الكامل في التاريخ، ابو الحسن علي بن ابي الكرم (ابن اثير) دار الفكر، بيروت ١٣٧٤.

40- اللمعة البيضاء، التبريزي الانصاري.

41- المباهله، سيد عبدالله الحسيني، مكتبة النجاح.

42- المزار، شهيد اول.

43- المستدرک علي الصحيحين، ابو عبدالله بن عبدالله الحاكم نيسابوري (ف ١٤٠٥ ق.)، دار المعرفة، بيروت.

44- المصنف في الاحاديث والاثار، ابوبكر عبدالله بن محمد ابن ابي شيبه (ت ٢٣٥ ق.)، تحقيق و تعليق: سعيد محمد اللحام، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٩ ق.

45- المصنف، عبد الرزاق. صنعاني (٢١١ ق.)، تصحيح و تخريج: حبيب عبد الرحمن اعظمي، بيروت، المكتب الاسلامي، ١٣٩٠ ق.

46- المعجم الاوسط، الطبراني

47- المعجم الكبير، ابو القاسم سليمان بن احمد الطبراني (ت ٣٦٠ ق.)، حققه و خرج احاديثه حمدي عبد المجيد السفلي، الطبعة الثانية، مكتبة ابن تيميه، القاهرة، ١٤٠٤ ق.

48- المعيار والموازنه، ابو جعفر الاسكافي، تحقيق: محمد باقر محمودي، بيروت، ١٤٠٢ ق.

49- المغني في ابواب التوحيد والعدل، قاضي عبد الجبار، ابو الحسن الاسد آبادي، تحقيق: الدكتور عبد الحلیم محمود، الدكتور سليمان دنيا، مراجعه الدكتور ابراهيم مذكور، باشراف الدكتور طه حسين، الدار المصريه للتأليف والترجمه.

صفحه

٢٤٤

50- المفردات (مفردات غريب القرآن)، راغب اصفهاني، مصطفى البابي الحلبي، ١٣٨١ ق.، مصر.

51- المناظرات في الامامه، الشيخ عبدالله الحسن.

52- المناقب، ابو امؤيد الموفق بن احمد الحنفي المعروف بأخطب خوارزم (الخوارزمي) (ت ٥٦٨ ق.)، قدم له محمد رضا الموسوي الخراسان، مكتبة نينوي الحديثه، طهران.

53- الموضوعات، ابن الجوزي (٥٧ ق.)، تحقيق: عبد الرحمن محمد عثمان، مدينه، المكتبة السلفية، ١٣٨٦.

54- الموطأ، ابو عبدالله مالك بن انس (ت ١٧٩ ق.) (همراه تنوير الحوالك)، دار احياء الكتب العربيه، مصر.

- 55- النص والاجتهاد: السيد عبد الحسين شرف الدين الموسوي، مطبعة سيد الشهداء، قم ١٤٠٤.
- 56- النهاية في غريب الحديث والاثار، مبارك بن محمد بن اثير جر، دار الاحياء الكتب العربية، قاهره.
- 57- انساب الاشراف، بلاذري، تحقيق محمودي، مؤسسة الاعلمي، بيروت، لبنان.
- 58- بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار: محمد باقر مجلسي، دار الاحياء التراث العربي، بيروت ١٤٠٣.
- 59- بحراني در غايه المرام
- 60- تاريخ بغداد او مدينة السلام، ابوبكر احمد بن علي الخطيب البغدادي، دار الكتب العلمية، بيروت.
- 61- تاريخ طبري (تاريخ الرسل والملوك)، ابو جعفر محمد بن جرير الطبري (ت ٣١٠ ق.)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، الطبعة الرابعة، دار المعارف، القاهرة، ١٩٧٩ م.
- 62- تاريخ مدينة دمشق، تراجم النساء، ابوالقاسم علي ابن الحسن المعروف بابن عساكر (ت ٥٧١ ق.)، تحقيق سكيئة الشهابي، الطبعة الاولى، دار الفكر، دمشق، ١٩٨٢ ق.
- 63- تاريخ يعقوبي، احمد ابن ابي يعقوب بن جعفر بن واضح اليعقوبي (ت ٢٨٤ ق.)، دار صادر، بيروت.
- 64- تاويل الآيات الظاهرة، سيد شرف الدين استر آبادي، چ امير، ١٤٠٧ ق.، قم، ايران.
- 65- تحف العقول عن آل الرسول، ابو محمد الحسن بن علي بن الحسين بن شعبة الحراني (قرن چهارم)، مكتبة بصيرتي، قم، ١٣٩٤ ق.
- 66- تذكرة الموضوعات، محمد طاهر بن الهندي الفنتي.
- 67- ترجمان حيات امام علي، ترجمه شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ١٣٨٠.
- 68- ترجمه الامام الحسين و مقتله من الطبقات الكبرى، ابو عبدالله محمد بن سعد (ت ٢٣٠ ق.)، تحقيق السيد عبد العزيز الطباطبائي، الطبعة الاولى، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، قم، 1315 ق.
- 69- تفسير الصافي (كتاب الصافي في تفسير القرآن)، محمد بن المرتضي المدعو ملا محسن الفيض الكاشاني (ف ١٠٩١ ق.)، تصحيح حسن الحسيني اللواساني النجفي، الطبعة الخامسة، المكتبة الاسلامية،

تهران، ١٣٥٦ ش.

- 70- تفسير العياشي، ابو النضر محمد بن مسعود السلمى العياشي (ت ٣٢٠ ق.)، تحقيق هاشم الرسولي المحلاتي، المكتبة العلمية الاسلامية، تهران.
- 71- تفسير القرآن العظيم، ابو الفدا ابن كثير الدمشقي، دار المعرفة، بيروت
- 72- تفسير القرطبي، القرطبي، مؤسسة التاريخ العربي، بيروت.

- 73- تفسير الميزان (الميزان في تفسير القرآن)، السيد محمد حسين الطباطبائي (ف ١٣٦٠ ق.)، دار الكتاب الاسلامي، قم ١٣٩٣ ق.
- 74- تفسير نور الثقلين، عبد علي بن علي بن جمعة العروسي الحويزي (ت ١١١٢ ق.)، صححه و علق عليه و اشرف علي طبعه هاشم الرسولي المحلاتي، دار الكتب العلمية، قم.
- 75- تنبيه الغافلين، السيد تحسين آل شبيب، مركز الغدير.
- 76- تهذيب الكمال في اسماء الرجال، ابو حجاج يوسف المزني (٧٤٢ ق.)، تحقيق: بشار عواد، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٨ ق.
- 77- جامع الصغير في احاديث البشير النذير، جلال الدين عبد الرحمن بن ابي بكر السيوطي (ف ٩١١ ق.)، الطبعة الاولى، دار الفكر، بيروت، ١٤٠١ ق.
- 78- جلوه هايي از عدالت مولود كعبه، نير السادات صانعي، تهران، انتشارات انديشمند، ١٣٧٩.
- 79- جواهر المطالب في مناقب الامام علي عليه السلام، ابن الدمشقي.
- 80- حقوق آل البيت عليهم السلام، الشيخ محمد حسين الحاج.
- 81- خلاصه عقبات النوار، السيد حامد نقوي، بعثت، قم.
- 82- دفع شبه، التشبيه لابن الجوزي، مطبعة دار الامام النووي، عمان، اردن، تحقيق حسن السقاف.
- 83- دلائل الامامة، ابو جعفر محمد بن جرير بن رستم الطبري (از عالمان قرن چهارم)، منشورات المطبعة الحيدريه، النجف، ١٣٨٣ ق.
- 84- ذخائر العقبي في مناقب ذوي القربي، محب الدين ابو جعفر احمد بن عبدالله الطبري (ت ٦٩٤ ق.)، بيروت.
- 85- رفع المناره، محمود سعيد ممدوح، دار الامام النووي، عمان، اردن.
- 86- روضة الواعظين، ابو علي محمد بن الفتال النيسابوري (ف ٥٠٨ ق.)، الطبعة الاولى، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٦ ق.
- 87- سبل السلام، ابن حجر عسقلاني، المطبعة البابي الحلبي و اولاده، مصر.

- 88- سبل الهدى و الرشاد، الصالحي الشامي.
- 89- سقيفه و فدك، ابوبكر احمد بن عبد العزيز الجوهري (ت ٣٢٣ ق.)، روايه عز الدين عبد الحميد بن هبه الله بن ابي الحديد المعتزلي، تقديم و جمع و تحقيق محمد هادي الاميني، مكتبه نينوي الحديثه، طهران.
- 90- سنن ابن ماجه، ابو عبدالله محمد بن يزيد القرويني المعروف بابن ماجه، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، دار الاحياء التراث العربي، بيروت، ١٣٩٥ ق.
- 91- سنن الترمذي، ابو عيسي محمد بن عيسي بن سوره الترمذي (ف ٢٩ ق.)، دار الفكر، بيروت.

92- سير اعلام النبلاء، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي (ف ٤٨ ق.)، اشرف علي تحقيق الكتاب و خرج احاديثه شعيب الارنؤوط، الطبعة الثامنة، بيروت، ١٤١٢ ق.

93- شيهاي پيشاور، سلطان الواعظين شيرازي، دار الكتاب الاسلامي - تهران ١٣٤٩.

94- شرح سنن النسائي، جلال الدين سيوطي و حاشية السندي، دار احياء التراث العربي، بيروت.

95- شرح صحيح مسلم، نووي، طبع دار العلم، بيروت، (بي تا).

96- شرح نهج البلاغه: عز الدين بن هبة بن ابي الحديد بن محمد معتزلي (ف ٦٥٦ ق.٩)، بتحقيق ابو الفضل ابراهيم، الطبعة الاولى، دار احياء الكتب العربية، مصر، ١٣٧٨ ق.

97- شرح الاخبار، في فضائل الائمة الاطهار، ابوحنيفة النعمان بن محمد التميمي (ت ٣٦٣ ق.)، الطبعة الاولى، دار الثقلين، بيروت، ١٤١٤ ق.

98- شواهد التنزيل، عبدالله بن عبدالله بن احمد الحسكاني، مؤسسه الاعلمي، بيروت ١٣٩٣.

99- صحيح ابن حبان، ابن حبان.

100- صحيح البخاري: ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخاري (ف ٢٥٦ ق.)، شرح و تحقيق قاسم الشماعي الرفاعي، الطبعة الاولى، دار القلم، بيروت، ١٤٠٧ ق.

101- صحيح الترمذي: بشرح ابن العربي، ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة، المطبعة المصرية بالازهر، ١٣٥٠.

102- صحيح مسلم: ابو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري (ت ٢٦١ ق.)، بشرح النووي، دار الكتاب العربي، بيروت، ١٤٠٧.

103- صحيفه الزهراء(عليها السلام )، جواد قيومي اصفهاني، قم انتشارات اسلامي، ١٣٧٣ ش.

104- صراط المستقيم، علي بن يونس العاملي

105- عمر بن خطاب، عبد الرحمن احمد البكري، الارشاد، بيروت.

صفحه

٢٤٧

106- عين العبرة، سيد احمد آل طاووس، دار الشهاب قم.

107- عيون اخبار الرضا(عليه السلام)، ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (الصدوق). (ت ٣٨١ ق.)، عني بتصحيحه وتذييله السيد مهدي الحسيني الاجوردي، انتشارات جهان.

108- فتح الباري شرح صحيح البخاري، شهاب الدين احمد بن علي ابن حجر العسقلاني (ت ٨٥٢ ق.)، تحقيق عبد العزيز بن عبدالله بن باز، محمد فؤاد عبد الباقي، الطبعة الاولى، دار الكتب، العلمي، بيروت ١٤١٠ ق.

109- فتح الملك العلي، احمد بن الصديق المغربي.

110- قاعدة القرعه، حسين كريمي.



- 111- قرآن مجيد.
- 112- كتاب سليم بن قيس (كتاب السقيفه)، سليم بن قيس الهلالي العاملي الكوفي (ت حدود ٩٠ ق.)، دار الفنون للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، ١٤٠٠ ق.
- 113- كتاب الاربعين، الشيخ الماجوري.
- 114- كتاب الاربعين، شيخ بهاء الدين محمد العاملي، چاپ سنگي، ١٢٧٤ ق.
- 115- كتاب الام، امام شافعي، بيروت.
- 116- كشف الخفاء، العجلوني، دار الكتب العلميه.
- 117- كشف اللثام، فاضل هندي.
- 118- كفاية الطالب، كنجي شافعي، المطبعة الحيدريه، ١٣٩٠ ق.، نجف اشرف عراق.
- 119- كمال الدين و تمام النعمه، ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (الصدوق.) (ف ٣٨١ق.)، صححه و علق عليه علي اكبر الغفاري، مكتبة الصدوق، هران، ١٣٩٥ ق.
- 120- كنز العمال في احاديث الاقوال والافعال، علاء الدين بن حسام الدين المتقي الهندي (ف ٩٧٥ ق.)، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٩ ق.
- 121- كنز الفوائد، محمد بن علي بن عثمان الكراجكي (ف ٤٤٩ ق.)، تحقيق عبدالله نعمه، دار الاضواء، بيروت، ١٤٠٥ ق.
- 122- لسان الميزان في تفسير القرآن، شهاب الدين احمد بن علي ابن حجر العسقلاني (ت ٨٥٢ ق.)، الطبعة الاولى، دار الفكر، بيروت، ١٤٠ ق.
- 123- لواعج الاشجان، السيد محسن امين، مكتبة البصيرتي.
- 124- مجمع الزوايد و منبع الفوائد، نور الدين علي بن ابي بكر الهيثمي (ت ٨٠٧ ق.)، دار الكتاب العربي،

- بيروت، ١٤٠٢ ق.
- 125- مسند ابويعلي الموصلي، ابويعلي احمد بن علي بن المثنى التميمي (ف ٣٠٧ ق.)، حققه و خرج احاديثه حسين سليم اسد، الطبعة الاولى، دار الثقافة العربية، دمشق.
- 126- مسند زيد بن علي، زيد بن علي، دار الحياة، بيروت.
- 127- مسند، ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل الشيباني (ق ٢٤١ ق.)، دار الاحياء التراث العربي، بيروت.
- 128- مسند الشاميين، طبراني.
- 129- مصباح الفقيه، آقا رضا الهمداني، مكتبة الصدر.

- 130- مطالب السؤل في مناقب آل الرسول، كمال الدين ابو سالم محمد بن طلحه النصيبي الشافعي (ف ٦٥٢ ق.)، طبع حجري، تهران، ١٢٨٧ ق.
- 131- معالم المدرستين، علامه السيد مرتضي العسكري، مؤسسة النعمان، بيروت، ١٤١٠ ق.
- 132- معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، السيد ابو القاسم الموسوي الخوئي (ت ١٤١٣ ق.)، دار الزهراء، بيروت، ١٤٠٣ ق.
- 133- معجم الكبير، ابو القاسم سليمان بن احمد طبراني (٢٦٠ - ٣٦٠ ق.)، احياء التراث، بيروت، ١٤٠٤ ق.
- 134- مفاتيح الجنان، حاج شيخ عباس قمي.
- 135- مناقب آل ابي طالب (مناقب ابن شهر آشوب)، ابو جعفر محمد بن علي بن شهر آشوب (ف ٥٨٨ ق.)، دار الضواء، بيروت، ١٤٠٥ ق.
- 136- منية المرید في آداب المفيد و المستفيد، اعداد السيد احمد الحسيني، مجمع الذخاير الاسلامية، قم، ١٤٠٢ ق.
- 137- ميزان الاعتدال في نقد الرجال، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي (ف ٧٤٨ ق.)، تحقيق علي محمد البجاوي، دار الفكر، بيروت.
- 138- نحر انقاز تاريخ الاسلامي، حسن بن فرحان المالكي.
- 139- نظم درر السمطين، زرندي حنفي، نينوي، تهران، ايران.
- 140- نهج الايمان، ابن جبر، چاپ مجتمع امام هادي.
- 141- وسائل الشيعه الي تحصيل مسائل الشريعة: محمد بن الحسن الحر العاملي، المكتبة الاسلامية، تهران ١٣٧٨ و ط دار احياء التراث العربي، بيروت ١٤٠٣.
- 142- وفيات الائمة (من علماء البحرين و القطيف)، دار البلاغه، بيروت.
- 143- ينابيع الموده لذوي القربي، سليمان القندوزي الحنفي، موسسه الاعلمي للمطبوعات، بيروت